... امیر عادل جهان پهلوان ... و توران ... جعفر خان آنکه

... که کار ... باجان ابنای امانت ... و

... بنی آدم ربوده ... عالم و ... از سواد شب

... و مفخر عدل و شجاعت ... و عادل ...

... بیاید ... روز ... همه ... در عهد ... و ... تا

... اگر ... آهو ... و ... اگر

... و دعاگوی ... از جانب ...

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... نقاش ...

... [illegible]

... المعدلت ... الدولة والدین صدر ... امیر عادل جهان پهلوان ... و توران ... حقا که

جناب ... در کتاب ... که ... و ... جان ابنای ... و

... از امرای عالم ... گردش ... بنی آدم ربوده ... عالم و ... از سواد ...

... و از بیاض ... کاغذ ساز ... عدل و ... و عادل تقریر

کنند از هزار یکی و از بسیار اندکی گفته ... که ... ام

همیشه او در ... که ... برانند و ... تا

... اعتبار ... و دعا گوی ... از جانب ... طاعت

... کتاب مختصر ... تألیف و ترتیب ... تا ...

... منور و ... دانند ... در ... دعا ... دولت

... لازم ... دولت ... واجب ... ازو ... باد ... لد

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... که ... این ... منزل شد ... آیت ... و ... و ...

[...]را تا بیش در آید اگر خورد * آنکه یک شمه ز شمشیر اوست * همچو ملک شرع را عدل و ظفر
از جنبش بوزه الف گر ربست * چونکه صبا از صفحه رخسار خورد * کاز نیب افق سیر شش
[...]ف ضمیمه درون شیر ز * نور چشم خرد و عادل ارباب نشت * چشم ملک از طلعتش نور بصر
جز علت آنکه از نیز او * همملکت را ارم آیین دگر * آنکه گر خواهد که بند پیر او
[...]شع کلیات احکام قدر * آنکه گر خواهد که تا بتواب امر * تیره گر ز دامن از جرم قمر
[...]بد عاشق همچو قفص آفت * بید ریح از نی دولت و بحر و بر * دست کمال قضا در کشید
[...]ر دو چشم جز او کحل بصر * کس نداد اندر حد و ملک اویس * هیچ قدر از فتنه هر گز خبر
[...]ام [...] * خنده از نی بند در زیر پر * شمع فعطن جلال و جاه او
[...]ها [...] غم شعله ور * [...] قیر [...] روز حشر * منتشر از صبح اقبال بدید
[...] شم [...] * روشن از خورشید مانند قمر * نام او در جمله عالم منتشر
[...]ش [...] عالم [...] * در ترقی هر زمانش عز و جاه * در تزاید هر دم حشمت و هنر
[...]ع [...] [...] و [...] منظر لطف و کرم منظور و در خدمت روشن
[...] السعد اسمه حمیل و جد المتصل المد عول و این مختصر مشتمل بر چهار مقالت والسلام
اول در علم نظری طب
[...] مقالت بر [...] باب ترتیب شده
باب [١] در آنکه این علم بر چند قسمت | باب [٢] [...] شناختن [...] علم طب

مقاله دوم

در علم عملی طب و علت عضوی از اعضا از سر تا قدم و معالجه هر یک از او[...]ن [...] پنجاه و [...] باب است

مقاله اول

در علم نظری و این مقاله چهار باب است

باب اول

در بیان علم طب بدانکه علم طب
علمی شریف است که بدان احوال تن انسان شناسند تا صحت و تندرستی و ضعف و
نقصان که زایل شده باشد باز آورند و بپایند و این تن آدمی انسان مرکب
از موضوع و صورت موضوع مرکبست از عناصر چهارگانه یعنی هوا و آتش و آب
و خاک و اماکن و محل هر یک ازین عناصر مختلف است و کیفیت و طبیعت هر یکی ازین چند
یکدیگر اند از سبب اختلاف اماکن و جایگاه هر یک ازین عناصر چهارگانه آرزو مند

فضا و طبیعت

جای خود اند و میخواهند تا از یکدیگر جدا شوند و بمقام طبیعی خود روند و سبب قضا و طبیعت
کیفیت بالذات فاسد اند و این صورتی و قوتی دایم شوق است تا باقی موجود باشد درین
موضع و میخواهند تا این موضع بر حال ترکیب خود باشد و تحلیل نرود و فاسد نشود اما
این فعل از صورت خالی نیست و کوشش باشد و گسسته شدن موضوع کار و فعل طبیعت
و هر گز کاری از بهر کوشش باشد تا کار از طبع و ارادت باشد برابر نباید پس به این سبب
صورت بدن بر حفظ و نگاه داشت موضوع حریص باز نمایند و آن خود سبب ابدی زونی
طبیعت و از بیرون اسباب ضروری آن هوای مشروب و مطعوم و خواب
و آرام و حرکت و سکون و استفراغ و احتقان و احداث نفسانی است که در وی
اثر میکنند و احوال او میگردانند بدین سبب است اگر کوشیدن صورت بدین
سببها بیرون نوا فزونی پدیدار شدت پس بضرورت چیزی باید که صورت را
یاری دهد از بیرون تا قوت او تمامتر آید و چیزی نقصان حافظ نکند از اندرون
نه بکلی بلکه بقدر امکان و این علم طب است که حق تعالی ارزانی فرموده پس
طبیب معاون و یاری دهنده است تا مدتی دراز این بدن بر بنیاد نگاه
دارد و اگر آفتی بود رسیده دارد و کوشش و زایل کرده

باب دوم

بدانکه علم طب بر چند قسمت علم طب منقسم میشود بر دو قسم علم نظری و علم عملی ...

علم عملی علم نظری
علم علم

نگریستن در امور طبیعی به اختیار و روا است بر مجاری طبیعی یا بیرون از مجاری طبیعی و نگریستن در اسباب
و نگاه داشتن وی و لایق علم عملی دانستن است تندرستی بر تندرستان چگونه نگاه باید داشت
و بیماری را از ایشان چگونه زایل باید کرد به استعمال چیزها که سود کند و نافع بود و داشتن چیزهای
زیان کار

باب سیم در امور طبیعی

و امور طبیعی یازده است یکی از الجمله ارکان است و ارکان اجسامی است ماده اولین از همه کاینات
و هر یکی از آن بسیط است یعنی جسمی است که میان اجزای او هیچ با یکدیگر مانند در صورت
و طبیعت و از امتزاج ایشان انواع گوناگون از نباتات پدید آیند و آن آتش است و هوا
و خاک و آب و ایشان هر چهار ضد یکدیگرند و اما کون جایگاه هر یکی از ایشان مختلف اند

آتش جسمیت لطیف بسیط موضع او بالای دیگر عناصر است و بدین سبب او را خفیف
مطلق خوانند و طبع او گرم و خشک است و منفعت او در کاینات آن است که چیزها به و پخته
کند **هوا** جسمیت بسیط موضع طبیعی او بالای آب است و زیر آتش و بدین سبب
او را خفیف بالاضافه گویند و طبع او گرم و تر است و منفعت او در کاینات آن است
که تحلیل و گشاده کند و کثیف را نازک دیده آورد **آب** جسمیت بسیط و جایگاه طبیعی او
آن است که گرد همه زمین برآمده و زیر هوا باشد بدین سبب او را ثقیل بالاضافه گویند و طبع
او سرد و تر است و منفعت او در کاینات آن است که ارکان را آن پذیرنده نقشها و شکلها کند

خاک

خاک جسمیت بسیط و محل طبیعی او زیر دیگر ارکان است و بدین سبب او را ثقیل مطلق
گویند و منفعت او در کاینات استمساک و حفظ اشکال و هیات است **دوم** مزاج
و آن کیفیتی است متشابه که در عناصر متصغر الاجزاء اجتماع موجود است حادث شود
و باز و پدید آید از هر رکنی از ارکان به صورت اثر کننده اند و به ماده اثر پذیرنده و هر گاه که
از آن چهار صورت با یکدیگر بکوشند و قوت هر یک از ایشان شکسته شود صورت طبیعی
از میان پدید آید آن را مزاج گویند و آن نه گانه است چهار مفرد و چهار مرکب گرمی
و سردی و تری و خشکی **مرکب** گرم و خشک و گرم و تر **سیم** اخلاط و اخلاط رطوبتی
است اندر تن مردم روان است و مواضع طبیعی اخلاط رگهاست و اعضای میان تهی چون
جگر و سپرز و زهره تولد اخلاط از غذا است و بعضی لطیف تر باشد و آن را طبیعی گویند
و آن آن است که بدل ما یتحلل تن تواند شد و بعضی به بود و آن ناطبیعی است و حق آن است
که از تن بیرون کنند و اخلاط چهار است خون و بلغم و صفرا و سودا
فاضل ترین اخلاط خون است و تولد او در جگر باشد و طبع خون گرم و تر باشد و آن دو گونه است
طبیعی و ناطبیعی خون طبیعی لون او سرخ بود و بوی آن خوش باشد و طعم آن شیرین بود
و خون ناطبیعی دو نوع است یکی آنکه مزاج او گرم و تر از آن گردد که باید یا متواتر
و یکی دیگر آنکه صفرا یا سودا یا بلغم با او آمیخته باشد و بلغم دو گونه است طبیعی و ناطبیعی

وطبیعی آنست که اورا استعداد آن باشد که خون شود و خون غلیظ باز دید آید و در وقت دیگر
از جهت آنکه آن خونیست تمام پخته و طعم آن شیرین است و بلغم نیز با صفرا و خون سرد باشد و ناطبیعی
چهار است شور و ترش و ترش تیز و این هر دو از شور گرم و تر است و ترش از جای سرد و تر است و دیگر
صفرا است و آن دو گونه است طبیعی و ناطبیعی صفرای طبیعی کف خون است و لون آن سرخ است و طعم
آن تلخ و نیز طبع آن گرم و خشک است و تولد او در جگر باشد و ناطبیعی چهار گونه است صفرای ماحی
آنست که از رطوبت رقیق تنک با آن آمیخته باشد و صفرای محی آنست که از رطوبت غلیظ مانند
زرده تخم مرغ با آن آمیخته باشد و صفرای کراثی که از رنگ کنند تا بود تولد آن صفرا در معده باشد
و صفرای زنگاری آن در غایت گرمی باشد و این صفت از صفرای ناطبیعی بزهر و ذوات السموم
ماننده و دیگر سوداست و آن دو گونه است طبیعی و ناطبیعی سودای طبیعی درد ثقل خون
طبیعی است و به این سبب غلیظتر از خون است و طبع او سرد و خشک است و طعم او ترش است و ناطبیعی چهار گونه
است متولد کنند آن را از سودا گویند و از احتراق صفرا و سوختن آن جنسی که بر زمین افتد تبخیر کند و دیگر
وی فاسد شود از احتراق و سوختگی هلاک کنند است **چهارم** اعضا است و آن دو قسم است
قسم اعضای رئیسه گویند و قسمی دیگر را خادم خوانند اما قسم رئیسه چهار عضو است دماغ و دل و جگر
و انثیین **اول دماغ** عضویست مرکب از ماده لین و مخ و رگهای باریک از او در و شریان
نجه بر کنند و آن دو غشا بر وی پوشیده است و آن غشا را سمای جا و جو هم میخوانند که لطیف تر است

مزاج ترو آن غشا ما مس مخ است سخت تر است و غلیظ تر مزاج دماغ سرد و تر است اما مغز سرد ی مزاج
او آنست که ادراک محسوسات از قوت تفکر و تمیز از اعضا شود و حرارت روح حیوانی و حرارت مخ از آن
او بسوی آنکه از دل آید و حرارت معتدل و از ماده و مغز تری او آنست که ادراک محسوسات و مدرکات را زود دریابد
و از بسیاری حرکات خشک شود و نیز منبت اعصاب لینه باشد **و دل** مرکب است از گوشت و غضروف و رگهای
شریان و از او رسته است و رگ اجوف را از جگر بود در آمده است و دل صنوبری شکل است و معدن
روح حیوانی و حرارت غریزی است و مزاج او گرم و خشک است **و جگر** عضویست همچنان خون فسرده و اندر
جگر تجویفهاست که کیلوس آنجا جمع شود اما جگر بقوت مصاحبت کیلوس از معده بجوشیدن
شده بواسطه عروق ماساریقا و اندر رگهای باریک با گوشت بر آمیخته است و را که کنده شود تا
همچنان باشد که کیلوس همگی اجزای جگر ملاقات افتد و مزاج او گرم و تر است **و انثیان**
عضویست همچون گوشتی است مانند گوشت غدد و لیکن همچون گوشت پستان همچنانکه خون
در پستان سفید شود و تغیر کرده همچنین با انثیان سفید گردد و منی شود و مزاج او گرم و تر است
قسم دوم اعضای خادم پیش اند همچون اعصاب و عصب خادم دماغ اند و شرایین یا رگهای جهنده
خادم دل اند و اوردۀ و رگهای ناجهنده خادم جگر اند و اوعیه منی خادم انثیان و آلت
تناسل اند **پنجم** قوتهاست و آن سه قسم است طبیعی و حیوانی و نفسانی و قوت طبیعی
در جگر است و آن دو نوع است خادمه و مخدومه و مخدومه دو جنس است جنسی آنکه تصرف در غذا کند

از جهت بقای شخص و آن دو گونه است غاذیه و نامیه و جنبش بدل ما یتحلل در غذا میکند جهت بقای نوع
و آن دو گونه است مولده و مصوره و کار قوت غاذیه آنست که غذا را مشابه متغذی میگرداند
تا بدل ما یتحلل شود و کار نامیه آنست که در اقطار بدن می افزاید بر تناسب طبیعی تا به اتمام نشو و نما
رسد و قوت مولده دو نوع است یکی تولد منی در ماده و دیگر قوتی که اجزای منی را از هم جدا
کند تا هر جزوی از اجزای منی آن عضو شود که استعداد آن دارد پس قوت مولده اجزای
آن منی را میگرداند تا آن عضو شود و اطبا این را مغیره اولی گویند و قوت مصوره بتسخیر
خالق حکیم جل جلاله و عم نواله و عظم شانه خطوط و شکلها و اندام بدید آورد و خادمه چهار اند
جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه فعل قوت جاذبه آنست که جذب آنچه نافع و کو... باشد بکند
و در جمله اعضا این قوت هست چنانکه از غذا آنچه قوت دماغ را شاید دماغ بخود کشد
و دیگر اعضا همچنان و فعل قوت ماسکه آنست که آنچه جاذبه بخود کشیده باشد نگاه دارد
تا قوت هاضمه آن را در او هضم کند و فعل قوت هاضمه چند نوع است یکی آنکه قوت جاذبه
آن را جذب کرده باشد و ماسکه آن را نگاه داشته باشد هضم کند و گاهی نضج استعداد داده و آن
چنان باشد که اگر فضله رقیق باشد آن را غلیظ کند تا قوام معتدل گیرد و اگر غلیظ بوده هم بدین طریق
تلطیف آن از القوام معتدل باز آورد تا دافعه دفع کند و فعل قوت دافعه آنست که دفع
فضله کند از غذا باقی باشد یا مانده باشد و غذا را در آنچه نافع و فضله باشد از معده اغذا بیرون دهد

ازان

קהלוה

קהצר
כנזדנה
החזאה
הדס
ורד
כרדה

ازان بیماری بود و قوت حیوانی در دل است و آن قوتی است که اندامها را آماده حس و حرکت باشد
و معنی زندگی اندر همه اعضا بوجود میآید و حرکات ترس و خشم بدین قوت اضافه میکنند
از آن جهت که لازم باشد از انبساط و انقباض که عارض میشود این روح را منسوب بحیوانی
میکنند و بنزدیک اطبا روح جوهریست لطیف که از بخار خون و لطافت اخلاط تولد کند همچنانکه
ماده اعضا کثافت اخلاط است ماده روح لطافت اخلاط است و همچنانکه لطافت طعام
اندر جگر خون گردد لطافت خون اندر دل روح گردد قوت نفسانی قوت حس و حرکت را
گویند و آن در دماغ است و بدان که قوت نفسانی حسی است و حرکتی او دو قوت است
مدرکه و محرکه قوت مدرکه حس است و دو قوت در حرکت او و مدرکه و مصوره دیگر مدرکه
دو گونه است مدرکه ظاهر و مدرکه باطن مدرکه ظاهر حواس خمسه است چنانکه بینایی و شنوایی
و بوییدن و چشیدن و لمس کردن بسودن مدرکه باطن منقسم میشود به ... گونه
یا مدرکه صور جزوی است همچنانکه خیال او را از زید و عمرو حاصل است او را از حس مشترک
گویند و خزانه او خیال است یا مدرکه معانی جزویست همچنانکه ادراک دوستی از زید
و دشمنی از عمرو آن را وهم گویند و خزانه او حافظه است و قوت متصرفه قوتیست که
او در مخزونات این دو خزانه میباشد یعنی خزانه حس مشترک و خزانه وهم بر سبیل
ترکیب و تفصیل چنانکه انسان را در اوج باشد یا سر باشد چنانچه تجزیه کند او را در پای شتر

مثلا

و جوهر نفس او را بنیاد دهد حیوانی را استعمال این قوت مستغرق کند آنرا متخیله گویند و اگر جوهر نفس
ناطقه استعمال این قوت کند آنرا متفکره گویند قوت محرکه دو گونه است باعثه و فاعله دیگر باعثه دو
نوع است باعثه شهوانی طالب لذات و نافع باشد و باعثه غضبی دافع و مضر و زیان کار است
و فاعله آنست که محرک اعضا و مفاصل میکند و بکار ارادت متحرکست ششم افعال آن دو
گونه است مفرد و مرکب مفرد آنست که از یک قوت تمام شود همچنین فعل اعضای متشابه الاجزا اندر
جذب غذا از بهر آنکه هر یک بطبع غذای موافق جوهر خویش جذب کند چنانچه گوشت که مزاج او
گرم و ترست جز غذای گرم و تر جذب نکند و دیگر اعضا همچنین و مرکب آنست که از دو قوت تمام شود
چنانکه مری و فعل معده بقوت حساسه و قوت طبیعی از بهر آنکه حاجتمندی او است بغذا او قوت
حس را درک کند و لیف جاذبه او بطبع در حرکت آید و غذا را جذب کند هفتم
ارواح و آن سه گونه است طبیعی و حیوانی و نفسانی معدن روح طبیعی جگر است
و این روح از جگر در رگهای ناجهنده نفوذ میکند و بهمه اعضا میرسد و معدن روح حیوانی دل است
و این روح از دل در رگهای جهنده آنرا شرائین گویند نفوذ میکند و بهمه تن میرسد و
روح نفسانی معدن آن دماغ است و این روح از دماغ در اعصاب نفوذ میکند و بهمه تن
میرسد هشتم اسنان و آن چهار گونه است سن صبیان و کودکی است و این سنی است که
بالیدن و بلوغ و نشو و نما در این سن میباشد و منتهای این سن تا سی سالگی بود گرمی و تری در این

سن

سن غالب است و سن شباب و جوانی است و این سنی است که بالیدن و افزونی در این سن تمام
میشود و منتهای این سن تا سی و پنج یا چهل سالگی است و گرمی و خشکی در این سن غالب است سن کهولت
و این سنی است که انتقاص ظاهر شده است اما هنوز قوتها کم نشده باشد و منتهای این سن
در شصت سالگی بود سردی و خشکی در این سن غالب است و سن پیری و شیخوخیت سنی است که ضعف
قوتها ظاهر باشد و اعضای اصلی تن سرد و خشک است اما از بسیاری تری را در بدن آن گرد
آمده باشد سرد و تر است نهم الوان و سبب باز دید آمدن رنگها یا افزونی باشد یا بروفق
و آنچه افزونی باشد یا بسبب غلبه خلطها باشد چنانچه اگر خون غالب بود رنگ بدن سرخ بود
و اگر بلغم غالب باشد رنگ بدن زرد باشد و اگر سودا غالب باشد رنگ بدن سیاه شود
و اعتدال اخلاط باشد و آنچه سبب آن پیری باشد همچنانکه در سقلابیان و گرمی شهرهای
سیاهان یا از احداث نفس باشد همچنانکه سرخی خجالت و زردی غم و ترس اما رنگهای
موی همچو سیاه بود از خشکی سخت و حرارت قوی باز دید آید و رنگ سرخ
حرارت آن کمتر از حرارت سیاه باشد و رنگ میگون حرارت آن از حرارت
سرخ باشد و رنگ موی سفید شدن از ضعف حرارت غریزی بود و گاه از فرط بلغم عفن
اما رنگهای چشم سیاهی مفرط از آنست یا از کمی روح باصره بود یا از کدورت آن
بود یا از کوچکی رطوبت جلیدی یا از کوفتادن آن رطوبت یا از بسیاری رطوبت بیضی

رنگ بدن سفید شود و اگر صفرا ...

باشد از ... آن رطوبت یا از بسیار طعام ... عفونت باشد و اسباب حدوث ... ضد از اسباب
کمی و بسیاری چیزی باشد اما ... و بعضی از اجتماع بعضی اسباب بود و از ... باشد
دهم بسیار از ... بعضی از فربهی و لاغری ... و تنگی و آنکه ... فربهی
از بسیاری گوشت ... از گرمی و تری بود فربهی از بسیاری پیه بود از سردی و تری بود و لاغری
آنانکه کم گوشت بود از سردی و خشکی بود ... و تنگی از گرمی و تری بود آنکه ... و صلابت
از سردی و خشکی بود یازدهم فرق ... ماده مزاج ... و خشک مزاج ... سرد و تر است

باب چهاردهم در تندرستی و بیماری

و عرضی تندرستی مطلق آنست که مزاج و ترکیب اعضاء بسیط و مرکب ... افعال او
بر مجرای طبیعی ... افعال او ... خاص چنانکه باید از وی صادر شود ... و اشکال و اعضاء مرکب
اندر کمیت و کیفیت ... منفعت و فعل هر یکی ... مضرت ... آفت باشد اما بیماری
حالتی است ... طبیعی ... از قوت ... اعضا ... بیشتر آفت ... پدید آید
... تندرستی یک جنس است و بیماری سه جنس سوء المزاج و سوء الترکیب و تفرق
اتصال سوء المزاج در اعضای بسیط باشد و سوء الترکیب در اعضای مرکب باشد ... شکل عدد و چنانکه
باید نباشد و تفرق اتصال آنست که اجزای اعضا ... پیوسته باشد گسسته شود ... میان
... آنست ... جزئی ... گویند ... اول آن ... که ... حال ... عرضی

مرضی

مرض ... گاه عفونت در اخلاط حادث شود تب بازدید آید و از تب درد سر و عفونت ... بود

باب پنجم در نبض و احوال آن بدانکه حرکت نبض حرکتی است

مکانی از دل و رگها جنبنده برای ... به انبساط و انقباض از جهت حفظ حرارت غریزی
و زیادت کردن در روح نفسانی و بیرون کردن بخار دخانی و استنشاق هوای خنک و هر نبضی دو حرکت
و دو سکون است یکی پس از حرکت دوم انقباض و سکون پس از آن و نبض ... علما ... از آنکه
ساعد ... بیرون توان آورد و از بیرون آوردن آن شرم نیاید و نیز شریان برابر
دل و گوشت بر آن کمتر است و نبض ده نوع است اول ماخوذ است از مقدار انبساط و آن سه نوع است
عظیم و صغیر و معتدل عظیم نبضی باشد که حرکت او اندر درازی و پهنای رگ تمام افراشته باشد و صغیر
ضد عظیم بود و معتدل میان این هر دو جنس باشد دویم ماخوذ است از زمان حرکت و آن سه نوع است
سریع و بطی و معتدل سریع نبضی باشد که از زمان حرکت انبساط او سخت کوتاه
باشد و بطی ضد او باشد و معتدل میانه بود سیم ماخوذ است از زمان سکون
که در میانه دو حرکت انبساط افتاده باشد ... کوتاه و متفاوت ضد متواتر باشد چهارم
ماخوذ است از مقدار قوت و آن سه نوع است قوی و ضعیف و معتدل قوی نبضی باشد که ...
... کند ... ضعیف ضد قوی باشد پنجم ماخوذ است از مقدار سختی
و صلابت جرم رگ و نرمی آن و آن سه نوع است صلب و لین و معتدل صلب نبضی باشد که ...

انگشت ها بهمان قوت حرکت انبساط او فرو نشاند واین ضد اوست معتدل میانه هر دو بود ششم
ماخوذ است از مقدار آنچه در میان رگ است از روح و خون اما در رگ وآن سه نوع است ممتلی و خالی و معتدل
ممتلی نبضی است که از حرارت و رطوبت و حرارت در میان رگ بود در یابند و خالی ضد ممتلی بود و معتدل
میانه هر دو نوع است هفتم ماخوذ است از چگونگی جرم رگ وآن سه نوع است نرم و درشت و معتدل
نبض نرم و درشت را احتیاج شرح نیست هشتم ماخوذ است از وزن حرکات وآن دو
نوع است حسن الوزن و ردی الوزن حسن الوزن نبضی باشد که از زمان حرکت انبساط
وزمان حرکت انقباض وزمان هر دو سکون اندر وی چنان بود که هر حرکتی متناسب باشد و ردی الوزن آن چنان است
که وزن نبض چون وزن نبض کودک و وزن نبض جوانان باشد وچون نبض پیر باشد نهم
ماخوذ است از استوا و اختلاف آن وآن دو نوع است مستوی و مختلف نبض مستوی نبضی بود که حرکات او باز رستن کرد
و دیگر که اول ماند و اندر یکبار دیگر دهم ماخوذ است از عدد نبضات وآن دو نوع است
منتظم و نامنتظم واین نوع نبض باشد الا در نبض مختلف و در نبض مستوی نباشد وآنچه از نظام می
بی نظام بجوید نبضی است نوعیست از مختلف از بهر آنکه این نظم نظام اختلاف است

باب ششم

در اجناس نبضها نبض پیر و صغیر
متفاوت بود و بسبب رطوبت ... بدان جمع باشد نبض ... گهول صغیر و بطی باشد
واندر عظم میانه بود نبض جوانان مزاج سرد صغیر باشد با متفاوت یا بطی نبض خداوند

مزاج

مزاج خشک رقیق و صلب باشد نبض ذکور با نبض اناث قوی و عظیم باشد نبض مردم لاغر نسبت
با مردم فربه صغیر و ضعیف بود و سریع تر نبض مردم ... سریع معتدل باشد و اندر قوت زیادت بسبب اعتدال
فصل و نبض شهرهای گرم همچنین باشد نبض مردم در فصل خریف معتدل باشد ولیکن بضعف دارد و نبض گرم
در فصل زمستان متفاوت بود یا بطی با صغیر بسبب کمی حرارت ولیکن نبض مردم قوی تر باشد نبض
مردم شهرهای سرد همچنین بود و نبض خداوند ریاضت بر حد اعتدال باشد نبض صغیر و ضعیف بود
نبض مردم را اغذا معتدل خورده باشند بسیار و نه اندک قوی و عظیم سریع باشد نبض مردم
اغذا اندک خورده باشند سریع و ضعیف بود نبض مردم را بسیار خورده باشند مختلف باشد و اندر
اختلاف سریع باشد نبض خداوندان غم صغیر و ضعیف باشد و نبض خداوندان خشم عظیم و
شاهق و متواتر و سریع باشد و نبض خداوندان ترس سریع و مرتعش و مختلف باشد و نبض
خداوندان الذات عظیم باشد و نبض مردم راحد که به آب گرم استعمال کرده باشند سریع و صغیر
و متفاوت و بطی باشد و نبض خداوندان درد حس سریع و متواتر باشد و نبض خداوندان آماس
گرم و مرتعش سریع و متواتر باشد نبض خداوندان آماس سرد صغیر و ضعیف بود نبض خداوند
صرع گرم و سریع و متواتر و متفاوت باشد نبض دیوانه صلب و صغیر بود نبض عاشق
با منقطع باشد اما هرگاه از معشوق یاد کنند عظیم و معتدل گردد نبض خداوندان ... موج باشد
ضعیف و متفاوت نبض خداوند حمی یوم عظیم و متواتر باشد نبض خداوند ... موی

بزرگ تیز و عظیم باشد و نبض خداوندان عنب خالص صغیر و ضعیف و متفاوت باشد و نبض خداوندان اکسطرالعنب
غیر خالص صغیر و ضعیف و مختلف باشد نبض خداوندان اکسطرالعنب معتدل باشد نبض خداوندان ربع
صلب و ضعیف بود **باب هفتم** در معرفت تفسیره
رنگهای اصلی او چهار است زرد و سرخ و سیاه و سفید و رنگ زرد شش نوع است تبنی
اترجی اشقر ناریجی زعفرانی ناری و رنگ سرخ چهار نوع است میگون گلگون احمر قانی و نیز سرخی
بغایت سرخ و احمر ام بعضی سرخ را برنگ خون بود و رنگ سیاه دو نوع است سیاه مطلق و الا زرد و
سیاه هر زه چنانکه از رمان و رنگ سفید دو نوع است رقیق و غلیظ رنگ زرد اول درجه او تبنی است
بغیر کاه رنگ بود این رنگ دلیل اعتدال او است که حرارت است و اترجی هم نزدیک اعتدال اند
میل بگرمی دارد و چنین معتدل القوام باشد دلیل نضج تمام باشد و چنین رقیق باشد دلیل نضج اندک باشد
و رنگ ناری هم دلالت بر حرارت میکند زیاده از الوان اترجی و اشقر و ناری دلالت بر غایت گرمی
میکند و رنگ زعفرانی دلالت بر غلبه صفرا بسیار میکند و آب سرخ بسلامت تر از آب زرد باشد
از بهر آنکه سرخی علامت غلبه خون است و خون بهترین اخلاط و حرارت خون کمتر از حرارت صفرا است
و این رنگ رقیق باشد از جهت رنگ انگه این نشوان بودن الا از غلبه خون و خون باشد الا از وجه هضم و نضج
با تحنه و ناگوار بودن بول رقیق باشد هضم و نضج غلیظ بود و رنگ سیاه از سردی نهایت
باشد یا از افراط گرمی و خشکی نهایت بود و این رنگ چنین رسوب تیره و سیاه باشد نهایت بد باشد

وانزالغر

و رنگ سفید دو نوع است مشف و معرق و بعضی مشف چنین بلور صافی و آبگینه سفید باشد و این رنگ دلالت
بر سردی مزاج دارد و رنگ سبز علامت ترکیب علت باشد از سودا و بلغم و بول آسمانی کحلی از آن
کسی باشد که او را زهر داده باشند و بول زیتی آن چنانکه روغن زیت باشد خطرناک بود و علامت
شوریدگی عقل دارد و آب ارزقی علامت اول احوال باشد و بول ارغوانی از سودا و صفرا باشد و بول
رقیق بهر نوع که باشد دلالت بر قلت مادی و ضعف نوبت هاضمه میکند بسیاری بول و تشنگی باشد
دلالت بر استفراغ رطوبت و بسیاری آب باشد بول اندک علامت ضعف قوة بود بول اندک
و سیاه علامت سوختگی ماده باشد بول اندک رقیق و سرخ اندر زمان علامت سده و
استسقا بود و بسیاری کف بول آن بسیاری نفخ بود بول خون آلود ناگاه باشد علامت شکافتن
شده رگ گرده باشد **فصل دهم رسوب** رسوب چیزی است متمیز است
از بول و در آن چهار چیز نگاه باید داشت واجب بود لون و قوام و دوام و مکان لون پنج
نوع است سفید و سرخ و زرد و سیاه و تیره رسوب سفید دلالت بر نضج ماده مرض میکند
هرگاه که راست باشد و هموار و اجزای آن با یکدیگر پیوسته در جمیع مدت دلیل نیک حال و علامت
رنجوری است اگر این رسوب در بعض ایام مرض باشد و در بعضی نباشد دلیل بر آنکه قوة هاضمه قوة
سخت بر تحلیل دایم و اگر رسوب سفید بود و نا هموار دلیل علامت تحلیل ناتمام بود و رسوب
سنجابی از بر بالا بود علامت ابتدای تحلیل است و رسوب سیاه غمامی بود علامت سوختگی

اندکی بود و بوی متعفن باشد علامت سوختگی زیاده از غایت باشد و چون رایب بود نشان سوختگی بغایت
باشد و رسوب سپید علامت ناگواریدن و عدم نضجت و رسوب تیره علامت سردی مزاج
و عدم قوت و رسوب زرد علامت حرارت مزاجست و قوام رسوب نیک آن است که متصل
الاجزا باشد و هموار بود و رسوب ناطبیعی ده است مخاطی مدی خراطی
سویقی نخالی کرسنی ورقی لحمی رسوبی رمادی دموی شعری عجینی
همچنین بارها خمیر کلاخته باشد و نخالی کفیده و غلیظ بود و مدی ریم باشد و علامت آن که دیده شدن
زخمت وارده باشد و میانه و خراطی همچنین بارها پوست بود نشان جرب و ورم مثانه بود
بجالی کوچک سرخ و همچنین دانه ارزن باشد و بغایت سپید باشد علامت سوختگی اخلاط باشد و لحمی
بیشتر از کرده بود گاهی بزرگتر از بجاله بود علامت سوختگی ضعیف بود اگر خراطی بود هم علامت همان
بود و رسوبی علامت گداختن پیه باشد و شعری همچنین موی بود و تولد آن در گرده باشد و رمادی
علامت تولد سنگ بود اندر گرده و مثانه و دموی نشان ضعیف جگر بود و نشان ناپختگی
اخلاط بود

فصل بسیاری عرق از رطوبت بود یا رقت رطوبت
یا گشادی مسام یا قوت دفع دافعه یا ضعف قوت ماسکه یا از اندکی رطوبت و تنگی مسام
و دفع ضعف قوت دافعه باشد و عرق سرد در تب‌ها گرم بد بود

باب هشتم

در اسباب ممرضه بدانکه اسباب
ممرضه علی العموم سه است سوء مزاج و سوء ترکیب و همچنین امتلا و جمله شامل عفونت حدوث
این اسباب باشد بیماری متشابه الاجزا باز دید آورد آن را سوء المزاج گویند یا بیماری آلتی پدید
آورد آن را تغیر الهیئة و تفرق الاتصال گویند بیماری متشابه الاجزا آنرا گویند که است
چهار صنف و آن گرمی و سردی و تری و خشکی باشد و چهار مرکب آن گرمی و تری و سردی
و خشکی همچنین ... یا با ماده بود یا بی ماده مثال گرمی بی ماده تبی بود از عفونت
اخلاط پدید آید مثال سردی بی ماده همچنین استسقا مثال خشکی با ماده همچنین سرطان
افسردن مثال سردی با ماده همچنین سستی مثال تری با ماده همچنین استسقا مثال خشکی بی ماده
همچنین سرطان بیماری آلتی چهار گونه است بیماری در صورت بود و آن در شکل بود یا در تجاویف
یا در مجاری یا در نرمی یا در درشتی یا در تنگی و سستی و بیماری در مقدار اندازه آنچنان
بود که عضو بزرگتر از آن شود که او را باید بیماری در عدد و آن کم بود یا زیاده کمی
چنانکه کسی انگشت او را چهار انگشت بماند و زیادتی چنانکه شش انگشت بود بیماری
در وضع چنانکه خلع افتد عضو از جای خود بیرون آید

باب نهم

در اسباب بیماریهای گرم و سرد و تر و خشک و اسباب آنکه تن را گرم میکند پنج است
اول حرکتی است که از اندازه اعتدال بیرون آید و آن نفسانی بود یا بدنی نفسانی چون خشم
گرفتن و بدنی همچنین ریاضت **دوم** رسیدن گرمی بفعل همچنین گرمی آتش و آفتاب.

سیم همچنین رسیدن گرمی بقوت همچنین از مثل فلفل و زنجبیل چهارم تنگی مسام پنجم عفونت
اسباب بیماری سرد هشت است اول رسیدن سردی بفعل همچنین برف دوم رسیدن سردی بقوت
همچنین افیون سیم حرکت بافراط چهارم سکون بافراط پنجم خوردن بافراط ششم ناخوردن بافراط
هفتم تنگی مسام هشتم گشادگی مسام و اسباب بیماری تر چهار است اول رسیدن تری بفعل
همچنین حمام دوم رسیدن تری بقوت همچنین خوردن ماهی سیم بسیار خوردن چهارم آسوده گی
بعد از ریاضت کشیدن و اسباب بیماری خشک چهار است اول رسیدن باد سموم دوم خوردن
غذا و داروهای خشک سیم کم خوردن بافراط چهارم حرکت کردن بافراط و سببهای سده
بازدید آرد معلوم است چنانچه تولد سنگ اندر مجاری بول یا سرد شدن خون در عروق یا تنگ شدن
ریشم گوشت افزونی رستی در مجاری یا تواتر بعضی سده ها اندر منفذی بعضی پدید آید یا داروهای
قابض بر عضوی ضماد کردن یا غبار بر بشره گرد آمدن و مسام را بسته کردن یا غذای لزج و دوای
خوردن و سببهای اتساع پدید آرد یعنی فراخ شدن مجاری چهار گونه است اول ضعف قوت
ماسکه پس هر چیزی که قوت از قوت دافعه باز ماند اورام مجاری را فراخ گرداند استعمال کردن یا نفس باز
کشیدن و نجوشیدن اندر آب و سببهای ملاست و نرمی پدید آورد سه گونه است یکی استعمال
چیزهای لزج چنانچه لعابها مثل کتیرا و غیره دوم چیزهای چرب چنانچه روغن گاو و شیر سیم شیرینها
خوردن چنانچه شکر و انجیر و مویز و سببهای درشتی پدید آرد و نیز گونه است یکی غذاها

بل

مثل چنانچه سرکه و غوره دوم داروهای قابض چنانچه خرنوب و هلیله و غیره سیم هوای سرد چهارم دود
و گرد پنجم غذاها چنانچه بلوط و ارزن و غیره باب دهم
در تبها تب حرارت غریبی است که از مزاج دل در مجاری طبیعی و از دل انگیخته میشود و در شریان جمله کرد
و در تمام تن سریان کند و زیان کار است با فعال این اجناس و آن نوعیت حمی یوم حمی عفن
و حمی دق و حمی یوم تبی بود که یک روز آید و یک روز نیاید و تب ربع تا سه روز نیاید
و این تب اول روح را گرم گرداند و پس اخلاط را و اعضا را و تولد این تب از اسباب بازدید
بود و آن چهار است اول از بیرون همچنین رسیدن آفتاب و استحمام و آتش تا بر اوردن آب
گرم و داروهای گرم بود دوم حرارت زا اندرون قوت آن همچنین خوردن غذاهای گرم
و داروهای گرم سیم آنکه بدن را حرکت آرد همچنین تعب با نفس و خشم و غم و شادی چهارم
جنس عفن آن در اعضای ظاهر حادث شود از اسباب ظاهر و از درون بدن باز
دید آید بسبب حرارت بود حمی دق حرارت غریبی است که رطوبت اعضای اصلیه را
بعد از جرم دل و اگر گرداند پس روح پس اخلاط را این تب سه گونه است اول
آنست که این حرارت از عفونت رطوبت ها در عروق و رگهای کوچک اندر اعضای
اصلیه است ترکیب داده بعد از آن در رطوبت آویزد اندر اعضا همچنین گوشت
و پیه دوم آنست که در رطوبت و تری گرداند و در رطوبت و تری آویزد اندر

اعضای مثانه الاجزا پراکنده است بر جایگاه تهی که او را مشابه به شبنم و باران خرد بود آن
رطوبتی است اندر غذای اعضا از وی است و آن را عرق داده‌اند و حمی عفن حرارتیست اول
اخلاط را گرم کند و از اخلاط روح و جرم رگها گرم شود و حدوث این تب از اسباب
سابق بود و اسباب بغیر از بسیاری خلطهای سطبر و دوستکی آن بود و سده‌ها از آن حاصل شود
و عفونتی که لازم آن بود چنانچه دیر از تن برود بسبب تحلیل نا یافتن بود و تبهای عفن چهار گونه
است اول آنکه از عفونت و گنده شدن خون نوبه باز دیده آید و آن را مطبقه گویند و این
تب دایم بود تا آنگاه که منقضی شود دوم آنکه از عفونت صفرا باز دیده آید چنانچه صفرا
بیرون عروق عفن شود یک روز آید و یک روز نیاید و مدت درنگ این تب دوازده ساعت
باشد و چنانچه اندرون رگها عفن گشته باشد دایم بود به نوبت عذاب شدت کند و آن را غب گویند
سیم از عفونت بلغم باز دیده آید و چنانچه بلغم بیرون عروق عفن شود هر روز آید و درنگ
او چند ساعت بود و چنانچه در اندرون رگها عفن شود دایم باشد چهارم آنکه از
عفونت سودا باز دیده آید چنانچه سودا بیرون رگها عفن شود یک روز آید و دو روز
نیاید و مدت درنگ این تب بیست ساعت و چنانچه در اندرون عروق عفن شود
به نوبت اشتداد کند تا آنگاه که منقضی شود و آن را ربع گویند

باب یازدهم

در احوال که دلالت بر زندگی و بی...

حال

حال بیمار و بیمار کند یکی از قوت نفسانی باید جستن چنانکه هوش و دانستن
و حرکت کردن به روش آن باشد و [illegible] بر خلاف [illegible] پیشتر باز بیفتد بیمار
دیگر از قوت طبیعت باید جستن و آن چنان باشد که نبض قوی بود و دم زدن بروش آن باشد و دیگر از قوت
دماغ باید جستن چنانکه حواس سلامت باشد و شوریدگی اخلاط و در عقل نباشد و در [illegible] داشتن
بیماریهای حاده [illegible] آمدن [illegible] قوت دماغ بود و بوی آمدن [illegible] علامت
نشان خیر باشد اگر اشتها [illegible] خیر است و در تب حاده روز بحران [illegible] نشان
خیر بود و در تبهای حاده [illegible] سرد بود و چشم [illegible] فتادن [illegible] کشیده شدن رنگ
روی زرد یا سیاه شدن نشان بد بود [illegible] در تب گرم [illegible] نیکو بود و زدن نبض [illegible] نشان
حرارت با افراط بود خشکی دهان [illegible] آب دهان [illegible] بود هر گاه زبان [illegible] خشک شود خاصه
در تبهای حاده نشان هلاک بود [illegible] دهان [illegible] بیمار نشان سقوط قوت باشد [illegible] در تبهای
حاده نشان عفونت اخلاط بود دم زدن [illegible] نشان [illegible] حرارت غریزی باشد [illegible] در آخر بیماری
حاده دم زدن ضعیف و متواتر [illegible] گاه [illegible] نشان بد بود خواب روز و بیداری شب
نشان بد بود [illegible] شب و روز علامت خشکی دماغ بود [illegible] خواب [illegible] نشان ضعف دماغ بود
درد [illegible] در امراض حاده قاتل بود [illegible] نشان بد باشد [illegible]
[illegible] سستی در تبهای حاده نشان [illegible] حرارت باشد [illegible] در اول بیماری علامت [illegible] بیمار بود

بود اگر آخر ماخ بود پر شدن انگشتان دلیل بود علامت ضعف حرارت غریزی بود یا مقدمه غشی بود و هلاک
باشد کبودی ناخنان علامت نزدیکی مرگ بود بن گفتن علامت اختلاط عقل باشد آواز برنیامدن از
ضعف قوت باشد بسیار گفتن از مردمان کم سخن نشان اختلاط عقل بود نام مردگان بردن و مردگان را
آواز دادن علامت سوختگی ماده باشد اندر دماغ شهوت غذا باطل شدن اندر بیماریهای
مزمن علامت بد باشد عرق گرم در بیماری گرم از سر و گردن نیاید بد بود

باب دوازدهم در بحران

و بحران عبارت از مقاومت و کوشیدن طبیعت با ماده مرض بود چنان دو خصم اند که با هم بکوشند یا ماده پخته گردد و
بحران نیک پدید آید یا طبیعت عاجز آید یا ماده مرض مستولی گردد و بحران بد پدید آید پس بحران تغیر
حال بیمار است از حالی بحالی یا بهتر یا بتر و هر بیماری را که آخر آن بسلامت خواهد بود آنرا چهار
وقت بود وقت ابتدا و وقت تزاید و وقت انتها و وقت انحطاط وقت ابتدا اول مرض
را ابتدا گویند و وقت تزاید را تزاید گویند و وقت بغایت رسیدن را انتها گویند
و وقت نقصان گرفتن مرض را انحطاط گویند و هر بحران که در ابتداء بیماری افتد هلاک کننده
بود و آنچه در وقت تزاید افتد اگر نیک بود بیماری ناقص باشد و اگر بد بود بیمار آن بحران
بار رنج بود و آنچه در وقت انتها بود یا بیکبار بیمار از خطر برون آید یا ماده مرض متحول
گردد و بیمار را هلاک کند و هر بحران که در روز بحرانی افتد و هر چه پیش از آن باشد علامت
کرده

نیز شده بود

فصل در روزهای بحران

روز سیم بحرانست روز چهارم
روز بحرانست روز پنجم روز بحرانست و درین روزها بحران نیک بود و بسیار باشد و روز هفتم بحرانست
روز نهم بحرانست روز یازدهم بحرانست و روز سیزدهم گاه بود که بحران بود و گاه نبود اگر
بحران نبود روز چهاردهم از روز هفتم و چهاردهم قوی‌ترینست روز پانزدهم بحرانست اما کم بود
و اگر بود بد باشد روز هفدهم بحرانست روز نوزدهم بحران کم باشد و اگر باشد نیک باشد روز
بیستم بحرانست و بعد از چهاردهم هیچ روز قوی‌تر ازین روز نیست بیست و یکم بحرانست
و بیست و چهارم بحرانست و بیست و هفتم بحرانست و هر چه ازین روزها گذشت بحران ضعیف باشد

باب سیزدهم در تدبیر هوا

باید دانست که مرکب روح ماده هوا است و حیوان از آن نفس زدن قوت می‌ستاند و بدین سبب
از همه چیزها بیرون تن حیوانست هوا باید که روشن و در رسیده است و آن هوا را
نزدیک عالم است هوا خالص نیست لیکن با بخارها و دودها آمیخته است و تغیر آن
ز مجنون بود و باز در میان سقفها و بلاد دیوارها و بوستانها و از بخار هر چیزی اثری
التساب کرده است و همچنین اندر هر فصل از فصلهای سال بطبع گرم بود و طبع آن فصل
بگیرد و بهترین هوا آنست که با بخارها و دودها نیامیخته است مر غبارها و سبزها و
درختان به دور بود مثل جوز و انجیر و از کشتها چون سیر و پیاز و باقلا و کرنب دور بود

و کذا اگر او از جانب کشوده بود اما در تابستان غبارناک و در زمستان نمناک بود هوای آن کاهلی
بسیار کند و سستی در اعضا و اعصاب عصب‌ها باز دید آورد و چنین گرم معتدل بود لون رنگ
بدن سرخ کند و اگر از حد اعتدال بیرون بود رنگ زرد کند و عرق بسیار آورد و گرم سرد دارد
هوای تر هم پوست نرم کند هوای خشک بدن را لاغر کند و پوست را خشک کرداند هوای تیره
اخلاط را برانگیزد و نفس را براند و وحشت آورد و هر گاه که هوا متعفن شود نعوذ بالله
وبا پدید آید

باب چهاردهم در فصل‌های سال

بهترین فصل‌ها فصل ربیع است یعنی بهار سبب آنکه مزاج این فصل گرم و تر است و مناسب
مزاج روح و خوش است و لون بدن را سرخ گرداند از آن جهت که خون را با اعتدال
بظاهر بدن کشد و این فصل بیماری‌ها که در بینه را برانگیزاند و گاهی صداع و مالیخولیا
بود باز دید آورد و مرضها این فصل بیشتر اسهال خونی و رعاف و امیل و خناق
کشنده بود فصل صیف عبارت از تابستان بود گرم و خشک است ضعف قوت‌ها پدید آورد
و خفیف و بلغم را کم کند و صفرا زیاده کند و بیماری‌های این فصل بیشتر غب و محرقه و مطبقه
و لاغری بدن و درد گوش و درد چشم و آبله و حصبه بود فصل خریف را پاییز بود
مزاج او سرد و خشک است و در این فصل بیماری بیشتر باشد از آن سبب که گرمی روز و در آفتاب گرم
ترد یعنی نیم شب سرد بود و میوه‌ها بسیار خورند بیماری این فصل اکثر گرد و قوبا

درد

و درد مفاصل و سرطان و سپرز و حبس بول و عرق النسا و ریح و قولنج و درد پشت
و درد ران و جرب و حصبه و دیوانگی و سل و دق بود فصل شتا از زمستانی
بود مزاج او سرد و تر است بیماری در این فصل کمتر است که بسبب سردی هوا اخلاط
افسرده بود و بیماری این فصل اکثر بود عسر البول و خناق و فتال و حصبه و جذر سلیم بود

باب پانزدهم در تدبیر طعام و شراب

بهترین غذاها گندم آفت رسیده باشد و گوشت گوسفند یکساله تندرست و شیر بینا
اگر در موز مزاج هر شخص بود و بهترین میوه‌ها بغذا انگور است و انجیر تمام رسیده
بود و چنین طعام خورد باید البته با اشتهای صادق خورد و هر گاه که اشتها راست
پدید آید باید از طعام نخورد و در طعام خوردن تقصیر نباید کردن و باید چنان
دست از طعام باز گیرند که هنوز اشتها باقی باشد پس از آنکه طعام خورده باشد
طعام دیگر خوردن و معده را گران کردن بغایت بد بود و داخل باشد اول
زمستان لبنیات و حموضات نباید خورد و در تابستان همین بیشتر باید خورد
اول شوربا باید آشامیدن بعد خوردن پس گوشت خوردن و بهترین نوبت‌های طعام
خوردن آنست که در دو روز سه نوبت طعام خورند یک روز بامداد و شبانگاه و روز
دیگر میانه روز و کسی که مزاج او گرم و صفراوی بود غذا سرد و تر باید خورد چنین خورده

انار دانه و نشاسته و غوره و کدو و مانند این بهار بود و این مزاج باید را غذا این چیزها اصیل سردی دارد
وانه که طبیعت گرم داشته باشد چنین نخود آب و گوشت بره و مرغ فربه و خایه مرغ نیم برشت
و مزاج بلغمی را غذاهای گرم و لطیف باید خوردن چنین نخود آب و گوشت گنجشک و کبک و بط
فربه و فلفل و دارچینی و گرم بادی او ترشی و مزاج دموی را غذا های سرد باید داد و اصیل
تخلیه داشته باشد چنین غوره و عدس و مانند آن و آب از عقب غذا اما و شیر بهار و ترشیها
نباید خوردن و اگر نتواند صبر کردن اندکی آب سرد باز خورد و شیر و ماهی تازه و پنیر و تخم
مرغ با یکدیگر نباید خورد و بریان چنیه از تنور گرم بیرون آمد و صال نباید خوردن و چنیه از تنور
گرم بیرون آورند نباید پوشید و اگر پوشیده بود نباید خوردن و غذا های چرب معده را
ضعیف کند و اشتها ببرد و غذای سرد سستی آورد و غذای شور تن را خشک کند و زیان دارد
ماست و ماهی تازه در یک روز نباید خوردن و غذا های ترش زود پیری آورد و بسیار خوردن
پیاز کلف پدید آورد و عقل را ناقص کند و بهترین آبها معتدل مزاج آبی بود اما در سردی
معتدل بود و یا از بیرون برف سرد کرده باشند آب سرد خوردن دندان و دماغ را زیان
دارد خاصه کسی را که فالج و رعشه و استسقا بود و آب سرد با عتدال همه تندرستان را سود دارد
و معده کسی همچنین کوارش بود و دل کسی را همچنین هوا خشک بود و بخار از دماغ باز دارد
و نگذارد که صفرا و دیگر اخلاط تباه شوند و آب سرد در تشنگی کافی بود و آب بیشتر خوردن

مردم لاغر را و ضعیف گرداند و رعشه و فالج را سود دارد و آب گرم خوردن غثیان آورد
و هضم طعام را تباه کند و طعام را به همین معده آورد و اگر سخت گرم بود معده را بشوید
و قولنج بگشاید و خداوند سرفه و درد چشم را سود دارد و آب ایستاده خاصه در
میان درختان و نی بغایت بد بود سپرز را دانه و رود ها را زیان دارد و آب یخ را
با چیزهای چرب و شیرین باید خوردن و آب گرم را با سرکه و سکنجبین باید خوردن تا که
همه آبها مخالف پیاز است خاصه پیاز که پرورده خوردن ناشتا و از پس حمام
زیان دارد و جگر را گرم کند و استسقا بود و آب خوردن در شب از
خواب بیدار شونده بغایت بد بود و زیان دارد و نباید در شب آب خوردن

باب شانزدهم در تدبیر خواب بهترین

وقت خواب آنگاه است که طعام از قعر معده فرو افتاده بود و در قعر معده قرار
گرفته باشد و خواب در گرسنگی غثیان و تبر گشتن باز پدید آرد و بدن لاغر کند
خواب در روز بد بود رنگ روی را زرد کند و اشتهای طعام ببرد و کاهلی آرد و سستی
اندام و تپ باز پدید آورد و در حالت خفتن نخست بر پهلوی راست خسبد
پس پهلوی چپ و شکم را گرم و پوشیده دارد و بر شکم خفتن طعام را زود هضم کند
و بر پشت باز خفتن زیان دارد و خواب بامداد بسیار بد بود

باب هفدهم

در تدبیر مسافران باید از چیزی ممتلی بود

و طعام خورده بانش سوار نشود و طعام خوردن بوقت فرود آمدن بمنزل باید فرو آوردن

و بر پشت چهار پا آب نخورد و بر تشنگی صبر کند و اگر تشنگی غالب بود بقدر چیزی تخم خورد که

با سرکه بیامیزد و بخورد تشنگی باز دارد و هنگام سواری سر و سینه پوشیده دارد

از آفتاب و شربتی از پوست جو با آب سرد باید خوردن و اندر منزل بینی و

ناف و کف پای بروغن بنفشه بادام چرب کردن و اگر باد سموم آید بینی و

دهن پوشیده دارد و اگر سرما بود رفو د پیش آتش نباید رفت و طعام اندر آن

سیر بسیار بود خورد و از آب سرد خوردن و ترشیها احتراز باید کرد و دست و پا

بروغن زیت گرم کرده چرب باید کرد و روزها دو معین خال نباید کند اگر شود در سرما

موزه گرد ها باید کشید و در موزه کردن و پای باید اندر موزه چنان بود و اگر

دست و پای سرمای سخت دیده باشد در آب گرم باید نهادن و اگر خواهد سر ما

یا گرما رنگ وی تغیر نکند لعاب بنکو با آب سعته تخم مرغ و کتیرا در آب جمع و بی

برون طلا کنند و حفظ او و حب است ابتدا از سفر فی بسیار کنند تا معده پاک گردد

پس در کشتی نشینند و رب به و شراب انار و شراب غوره بخورند

مقالت دوم در علم عملی طب

[illegible]

[illegible]

در علاج هر عضوی از اعضا از سر تا قدم و معالجت هر یک و این مقالت پنجاه و نه باب است

باب اول در صداع

صداع درد سر را گویند اگر در اعضای سر پدید آید و صداع گرم بود یا سرد اگر سرد بود یا ساده بود یا بماده اگر با ماده بود از خون بود یا صفرا علامت صفرا سرخی روی و چشم و گرانی اندام و شیرینی طعم دهان **علاج** قیفال و حجامت بکنند و خوردن شراب عناب و شراب آلو و تمر هندی با شکر سفید بگلاب بپزد و بخورد و غذا امزوره خرمای هندی یا آلو یا مغز بادام دادن و صندل و سرکه بوییدن **صداع صفراوی** علامات آن باشد اورا خشک روی بود و گرمی سر و روی و زردی روی و زردی بول و تشنگی بسیار و سرعت نبض و تلخی دهان و بیخوابی **علاج** استفراغ صفرا کردن و طبع را نرم داشتن با آلو سیاه و عناب و بنفشه و سپستان و نیلوفر و تمر هندی و ورق گل و تخم کاسنی و ترنجبین و خیار چنبر و آب انار ترش و شیرین با پوست فشرده با نبات و ترنجبین دادن و غذا امزوره ترش باید داد چنانچه تمر هندی و زرشک و انار ترش و کشمش و مغز بادام بعد از آن تبدیل مزاج باید کرد بچیزهای سرد مثل سکنجبین و آب کدو و شیره تخم کدو **صداع سرد** با ماده از بلغم بود یا از سودا علامت صداع بلغمی سستی و گرانی صداع بود بی حرارت و سرخی روی

وچشم گران و کاهلی و بسیار خفتن و بسیاری آب دهان و تری بینی و سفیدی بول و غلیظی و بطی بودن نبض
متفاوت **علاج** استفراغ بلغم از همه پیش باید کردن بحب صبر و حب شبیار و جلاب
بیخ مفتح کشیده و تخم رازیانه و کلنگبین دادن و غرغره با ایارج فیقرا کردن و بعد از آن
غذا الخود آب مرغ بچه مرغ باید دادن بحب توت و مشک باید بوییدن **صداع سوداوی**
علامت آن بیخوابی و وسواس و تیره گی لون روی و نبض فتور و سست بود و ترشی طعم دهان
و سبزی قاروره بود **علاج** استفراغ سودا باید کردن بمطبوخ افتیمون و هلیله
سیاه و جلاب با لنگو و نبات باید دادن و غذا الخود آب با زیره با مرغ یا بیمرغ
دادن بحب توت **صداع گرم** بماده که آن از گرمی و حرارت آفتاب بود اگر تا وقته (؟)
ازآن باید تا در آتش نشستن علامت آن گرمی پوست سر و اعتدال بود بر بول و تشنگی بسیار
و بیخوابی و گرانی در سر و چشم و درون **علاج** تعدیل هوا باید کردن و در جای خنک نشستن
و جلاب سکنجبین ساده و عرق گل و سرکه بر سر نهادن و مرزه ترشه دادن چنانچه
تمر هندی و زرشک و تراشه کدوی تر **صداع سرد** بماده علامت آن سستی و گرانی
در سر و چشم سفید و تری بینی و نیاغ و انده نشستهان (؟) خاسد کند و بول رقیق و سفید و بیکلوچه (؟)
علاج آن ابخره بابونه و شبت و اکلیل الملک در آب باید جوشانیدن و بر سر فرو کردن
و نگاه داشتن و بحد آن بوییدن و طلاهای گرم بر سر نهادن و جلاب از نبات و بالنگو

دادن

دادن و غذا الخود آب با مرغ باید دادن بحب توت والله اعلم بالصواب

باب دوم در سرسام سرسام ورمی بود اندر
یکی حجاب از حجابهای دماغ سه گانه و یا در هر دو حجاب زیر دیده شود و این مرض مخوفست
یا از خلطهای بلغم یا از صفرا علامت سرسام خونی تب گرم دایم و گرانی در سر و درد سر و سرخی
چشم و در دهان با خنده و درشتی زبان و کراهیت از روشنایی آفتاب و نبض عظیم
بود و قاروره غلیظ **علاج** آن بفصد قیفال کردن و خلطهای غلیظ بیرون آوردن بحب قوقیا (؟)
و جلاب بنفشه و نیلوفر و آلوی سیاه و عناب و سپستان و نبات و ترنجبین دادن و طبع را
بمطبوخ فاکهه نرم داشتن چنانچه آلوی سیاه و آلوچه و عناب و سپستان و تمر هندی و ورق
گل سرخ و تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و سنا مکی و ترنجبین و شیرخشت و هیانه (؟)
روز جلاب نبات و بنگو و غذا الکشکاب و عناب و خشخاش دادن **سرسام صفراوی**
علامت آن تیزی تب و بیخوابی و تشنگی و خشکی دهان و حیرت و شوریدگی عقل و بسیار گفتن
و هذیان و زردی روی و زبان و سرعت و تیزی تب و نبض و برجستن از جای و خفه و بول
زعفرانی و ناری [؟] **علاج** استفراغ صفرا کردن بمطبوخ فاکهه چنانچه در سرسام
خونی گفته آمد و جلاب بنفشه تر و عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و تمر هندی و آب انار
ترش و شیرین یا نبات و ترنجبین و آب فقوع و آب خیار و کدو باید دادن و سرکه و صندل با

و روغن گلنبادام و عرق گلاب و آب خیار بالنک الحنفه کردن و بوییدن و بر سر نهادن و غذا کشکاب
دادن و اطراف بدن را با آب گرم و سبوس و بنفشه مالیدن **ماشرا** ورمی بود از اندرون
و بیرون جبین و دماغ باز دید آید و از رگ شود که باشد ابو بیت روی سر سر کند و آب ریزد از آن
نلا بینن کرده و این مرض مخوف است و از خون و صفرا باشد **علاج** آن چنین علاج
سرسام است و درین مرض حقنهای نرم لازم و لایق بود

باب سیم در دوار دوار بیماری سر گشتن را گویند
مردم چنین بر خیزند چشم تاریک شود و بیفتد و بیم باشد که بمیرد و این مرض مخوف و از بلغم
باشد یا از سودا علامت بلغمی گرانی سر و روی و کدورت حواس و بسیاری خواب بود و تشنگی نباشد و بول
سفید و غلیظ بود و نبض لین بود و علامت سودای بسیاری فکر و بیخوابی و بر گفتن
و صلابت نبض بود علامت این باد در رگ بود ار دیر بیاید و در ابتدا آب چشم روانه گردد
علاج جمله آن است که دماغ را تنقیه کند بحب ایارج و حب اسطخیقون و جلاب
بالنکو و تخم رازیانه و گلشکر و نبیح مویز کشیده دهند و غذا امروره نخود آب
با خشک دانه نافع باشد **باب چهارم در کابوس** این علتی است که چنین
مردم بخواب رود چنان پندارند که اشیا بر او افتد و نفس او تنگ میشود سبب این
علت بسیاری خلطهای غلیظ باشد چون سودا و بلغم و این مرض مخوف است و مقدمه صرع است

علاج

علاج آن اگر ماده خون باشد باید رگ قیفال گشودن یا رگ هفت اندام باید زد و آن
دو نوع است ساده و مادی جلاب بالنکو و گلشکر باید دادن و غذا نخود آب و حب ایارج
و حب اسطخیقون و حب ایارج لوغادیا و تنقیه دماغ کردن امید است که نافع بود

باب پنجم در صرع صرع مرضی مخوف است سبب آن سده است
تا تمام اندر روح نفسانی حادث شود اگر سده تمام باشد سکته است و بدین
سبب حرکات بی نظام شود و تشنج باز دید آید ورد و ماده این مرض بلغمی باشد یا سودا
علامت بلغمی سفیدی رنگ روی و فربهی بدن باشد و زبان مصروع زرد باشد و از خیزها کف
نباشد خشم عظیم کرده و حواس ثقیل بود و آب دهان بسیار باشد **علاج** تنقیه بدن
باید کردن از بلغم بحب ایارج و حب اسطخیقون و جلاب گرم کرده از تخم رازیانه و
بالنکو و فلفل و گلشکر باید داد غذا نخود آب با خشک دانه دهند **علامت صرع سودای**
لاغری بدن و سیاهی رنگ و خفقان دل و ترشی طعم دهان و ترسناک بودن
علاج استفراغ سودا باید کرد بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون و معجون
نجاح و جلاب گرم از بالنکو و گاوزبان و گلشکر باید دادن و غذا نخود آب
با مرغ جوان با گوشت بره و دارچینی و گشنیز و تذرو و تیهو و گنجشک و قلیه خشک
از آهو بدهند و مصروع باید که حفظ از گرمی گرم و سرمای سرد نگاه دارد و برکنار باد

سعوط کردن گوگرد و صرع و سکته و شقیقه نافع بود

ولکن از آب نشینند و از جماع و مستی احتراز تمام باید کرد تا صحت یابد و از این صرع

باب ششم در سکته

سکته مرضی مخوف است و این علتیست که جمیع حواس را باطل کند و ناگاه یکبار افتد و سبب آن ماده بلغمی بود که در راه گذر روح نفسانی سده تمام باز دید آید و بطون دماغ را ممتلی کرداند علامت آن سستی و سبکی سکته و دشخوار رسیدن آواز نفس زدن است و گفته اند سکته تا نه باید شدن علت

علاج آن آنست تا پنج روز هیچ جلاب و غذا نخورند و روز ششم بیه مرغ و روغن یاسمین چرب کنند با پاره فیقرا آلوده کرده اند و بیکو و نشتر تا قی کنند و جلاب افسنتین و با النکو و گلنگبین دهند و حقنهای تیز کنند و لشب اورا بروغن زیت چرب کرده و گرم کرده بمالند و شرود و نطوس تریاک بزرگ دهند و ماء العسل بجای آب دهند و زهره کلنگ با آب مرزنگوش حل کرده در بینی کوب چکانند و غذا نخود آب با دارچینی و فلفل و گوشت گنجشک و کبوتر بچه باید داد نافع است

باب هفتم در سبات

سبات مرضی مخوف است و آن خوابیست مفرط و دراز و بدشواری بیدار شود و چشم او را بیدار کنند همچنان خفته باشد و سبب این مرض سرد شدن مزاج است بسبب خوردن داروهای سرد چون افیون و از بردن بودن یا بسیاری بلغم دماغ علامت آن سپیدی زبان و تهیج و فراموشی و نبض فتور دارد اگر بیماری از خوردن داروهای سرد باشد داروی گرم باید داد چنانچه

تریاک

تریاک و شرود و طوس اگر سبب ماده بلغمی باشد تنقیه دماغ باید کرد بحبهای قوقایا و حب ایارج و حب اصطمیخیقون و غذا نخود آب با سعتر و دارچینی و کرویا و نانخواه باید خورد و چند جند بیدستر در روغن یاسمین حل کرده در دماغ چکانند امید است نافع باشد

باب هشتم در سهر

سهر بیخوابی مفرط است و این هم مرضی مخوف است و سبب آن گرمی و خشکی باشد که بر مزاج دماغ غالب گردد

علاج آن روغن بنفشه و روغن دانه کدو در دماغ چکانند و شراب بنفشه و دو درم شراب خشخاش باید دادن و دست و پای فرمودن از اندیشه و غم و فکر دور بودن و بگرمابه رفتن و آب خانه استعمال کردن و غذا امروزه ... و مغز بادام و اسفناج و کشنیز و برغاله دهند و آنچه خواب آورد و سماع آهنگ خوش و شنیدن آواز خوش ... حکایتهای نیکو گوش کردن پا از اطراف بدن آهسته مالیدن اگر کسی را بیخوابی مفرط و بیرون خشک بود این نشان هلاکت است

باب نهم در مالیخولیا

مالیخولیا علتی سوداویست و مرضی مخوف صاحب این علت پیوسته بد دل و هراسان باشد و فکرهای بد کند و اندوهناک بود و بی سببی ظاهر و ماده این علت یا سودای طبیعی باشد یا سودای غیر طبیعی اخلاط اربعه را سوزانند علامت آن سرخی بول بود و غلظت باشد و عظم نبض و بیخوابی آنکه از سودای طبیعی باشد سبز رنگ بود و فتور نبض و سیلان لعاب دهان و آنکه از سودای غیر طبیعی بود اگر از بلغم

سوخته بود علامت آن حرکت نبض بود و بهم بافتن و اختلاط عقل و در مردم جستن و خشم
گرفتن و بیخوابی بود و آنچه از بلغم سوخته بود علامت آن کاهلی و خواب بی نفع و تری
بینی و دهان [illegible] و نرم و سفیدی لون بدن و سفیدی بول باشد علاج جمله آن است که
استفراغ صافی [illegible] کنند از حب [illegible] و مطبوخ افتیمون [illegible] روغن
بنفشه [illegible] روغن کدو حل کرده در بینی چکانند و جلاب نیلوفر و [illegible] نبات باید
دادن غذا نخود آب با مغز بادام و اگر بیخوابی مفرط باشد شراب بنفشه و شراب خشخاش
دهند غذا مزوره [illegible] با روغن بادام و [illegible] کدو باید دادن و گرمابه بردن
و آب فاتر استعمال کردن **باب دهم در نسیان و حمق**
این مرض آفتی است در افعال فکر باز دید آید که بطلان عقل و حالتی [illegible]
مانند [illegible] آن سوء المزاج بود [illegible] در نبض و بطن [illegible] دماغ باز دید آید علامت
آن خشکی بینی و اثر بیخوابی علاج نخود آب و [illegible] تخم مرغ [illegible] و لوزینه و
پاچه و گوشت بزغاله و بره دادن و روغن [illegible] دماغ مالیدن و جلاب نبات و [illegible]
دادن **باب یازدهم در عشق** عشق سودایی است
[illegible] آن را [illegible] کنند [illegible] در نیکو آمدن صورتی یا خلقتی
علامت آن [illegible] انداختن و [illegible] دراز

کشیدن

کشیدن و اختلاط عقل است علاج مزاج دماغ بگردانیدن بغذاها و شرابها
[illegible] بنفشه و شراب خشخاش و [illegible] دادن و گرمابه رفتن و آب فاتر
استعمال کردن و [illegible] مشغول [illegible] بزرگ کردن المحبوب [illegible] شود و مجامعت
کردن با غیر معشوق [illegible] کردن باطل گردانیدن این علت [illegible]
عضلها و [illegible] و [illegible] طبیعت [illegible] دانند
علاج جلاب [illegible] و بالنگو باید دادن و غذا نخود آب
با [illegible] و گوشت [illegible] دادن تنقیه دماغ کردن [illegible]
تیز کردن و [illegible] دادن و روغن در
روی مالیدن نافع باشد **باب سیزدهم در اختلاج**
اختلاج جستن اندام است و آن حرکتی است اندر عضلها افتد [illegible] و تولد آن
حرکت از بادهای غلیظ بود علامت بادا آنست که دیر بپاید و زود بگذرد و اگر
در وی اختلاج بسیار افتد [illegible] علاج آن غذاها
گرم باید داد [illegible] نخود آب با فلفل و دارچینی و تخم [illegible] و آن موضع [illegible]
[illegible] روغن [illegible] باید مالیدن [illegible]
باب چهاردهم در رعشه رعشه علتی است [illegible] حرکت

باب دوازدهم در [illegible]

غیرارادی آمیخته میشود و حرکات ارادی ناقص میشود و غیرارادی میماند چنانکه خواهد که حرکت
کند غیرارادی آن را باز دارد و اندر دلت(؟) و سر بشبر(؟) افتد و سبب کلی این مرض از ضعف قوت است
و ضعیفی آلت حرکت یا سوء المزاج سرد و این علت بیشتر پیران را افتد اما بیماران بسیار کشیده باشند
یا جماع بسیار کرده باشند یا شراب بسیار خورده باشند علاج آن تقویت قوت باید
کردن و استفراغ رطوبت بحب صبر و حب ایارج فیقرا و حب قوقایا و حب شبطرج غذا نخود آب
خوردن و مرغ و قلیه(؟) عالیدن

باب پانزدهم در فالج

فالج سستی نیمه اعضا و او تاریخ(؟) است و باطل شدن حس و حرکت در این علت فرو آمدن رطوبت
از بطون دماغ و ریخته شدن در نیمه یک نیمه تن بسبب ضعف و بماند از قوت محرکه و قوت
حساسه فرو بندد و نگذارد در آن در آید و علامت آن سستی یک نیمه تن بود و باطل شدن حس و حرکت
و سفیدی روی و چاچی(؟) قاروره علاج آن آنست که تا چهار روز یا هفت روز بسبب قلت و کثرت
ماده بعلاج مشغول نشوند پس در ابتدا معالجه حقنه ها تیز باید کردن و حنظل باید داد و حب
و حب اصطمخیقون و حب منتن و حب شبطرج بدهند و کای(؟) آب ماء العسل و ماء الاصول باید داد و
غذا نخود آب و گوشت گنجشک و کبک و کبوتر بچه و تیهو و فلفل و دارچینی و زیره در مزوره انداختن
و روغن قسط و روغن فرفیون و زنبق(؟) باید مالید و مثرودیطوس و تریاک فاروق باید دادن

باب شانزدهم در رمد

رمد درد چشم بود اگر چشم در وی سرخ بود

و رگها بر خوارد(؟) [illegible] قیفال زنند و حجامت کردن و جلاب نبات و عناب و خیار شنبر دادن
و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفناج خورد و مسهل از سنا مکی و پوست هلیله و آلو [illegible]
و عناب و نبات و ترنجبین و خیار چنبر دادن و آب سرد بر روی و چشم ریختن و اگر سرخ روی و
چشم نباشد و ملکها(؟) چشم بیک دیگر چسپند علاج آن حب شبیار و حب ایارج فیقرا و جلاب
بنفشه و گل [illegible] کشیدن و نبات و زیره [illegible] روغن بادام دادن سنانع(؟) بود

باب هفدهم در ضعف بصر

و رفتن آب از چشم علاج آن
لطیف گردانیدن غذا است و تقویت دماغ کردن ببویهای خوش و ترک روزه و جماع کردن
و جسته(؟) کاهیدن و توتیا [illegible] در چشم کشند [illegible] و قوت باید

باب هژدهم در گرانی گوش

گرانی گوش از ماده غلیظ بلغمی بود یا
از غیر آن اگر از بلغم بود علاج جلاب تخم رازیانه و بیخ مهک اخراج کشیدن و کلنکبین دادن
غذا نخود آب و [illegible] خورد و تنقیه دماغ بحب ایارج فیقرا او ایارج لوغاذیا باید کردن
و اگر سبب ریح غلیظ بود نفوذ لطیف باید داد و [illegible] نخود آب و زیره ماچ و ماء اللحم دادن
و روغنهای بادام تلخ با جند بیدستر و روغن سداب و روغن بابونه در گوش چکانند و درد
در گوش یا از ورم یا از ماده [illegible] اگر از ورم خونی بود علامت آن سرخی لون و جستن
در گوش بود علاج آن فصد قیفال است و اسهال بمطبوخ فاکهه و مطبوخ هلیله و جلاب عناب و نبات

و نخود و غذا امزوره بنوبات شوربا غوره و انار دانه و بنوشخ دادن و اگر از بادها مختلف باشد
علامت آن طنین و آواز در دماغ و در گوش بود علاج آن تنقیه معده کردن بحب شبیاره و قی کردن و غرغره
کردن و روغن مرزنگوش و روغن نرگس و بابونه و شبت نیم گرم در گوش چکانند و غذا الخوداب
باید از چیزی و کرویا و فلفل دادن **باب نوزدهم در زکام و نزله**
موضع زکام دماغ است آنچه بر راه منخر بینی فرود آید و آواز بگرداند آنرا زکام گویند و
آنچه بحلق و سینه فرود آید آنرا نزله نامند و ماده زکام و نزله یا گرم باشد یا سرد علامت
ماده گرم آن است که چشم و روی سرخ باشد و آنچه از بینی فرو آید گرم باشد و تیز و تند و بزند بینی و حلق
را بسوزاند و عطسه کند و علامت زکام سرد آن است که سر و روی گران باشد و آنچه از بینی فرو آید
سفید و غلیظ باشد علاج اندر زکام گرم فصد باید کرد و جلاب عناب و بنفشه و سپستان
باید دادن و شراب بنفشه و شراب خشخاش و آب گرم حل کرده بدهند و غذا اسفناج و ماش با
بنفشه و شاه تره سپستان باید داد و علاج زکام سرد آن است که [illegible] باید کرد و در حجره
[illegible] تا حرارت بقعر دماغ رسد و غذا اندک دادن و بر تشنگی
صبر کردن و جلاب [illegible] باید دادن و غذا الخود آب [illegible] داده
و بینی بخار طبیخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و مرزنگوش فرو داشتن و دود از عود و
[illegible] کردن [illegible] **باب بیستم در رعاف**

رعاف

رعاف خون از بینی آمدن بود سبب آن از بسیاری خون باشد در بدن یا حرارت دهن رگ گشوده شود
و خون آمدن گیرد یا بحران بیماری حاده باشد اگر سبب بسیاری خون در بدن بود فصد قیفال باید
کردن و شراب غوره و شراب ریباس و جلاب عناب و سکنجبین ساده باید داد و آب گشنیز
تر ببر فسرده کردن و در بینی چکانیدن و گل ارمنی و نشاسته و آب مورد و عرق گل طلا کردن
و [illegible] و گل ارمنی سوده در بینی [illegible] و آب مورد [illegible] و گشنیز و برگ بید و کاهو و گل
خشخاش و صندل مقاصیری و عرق گل بوییدن غذا امزوره زرشک و سماق و انار دانه دادن
و اگر سبب رعاف بحران بیماری حاره بود باز نباید بست الا اگر قوت تحمل نکند و صندل و کافور
و گل ارمنی و گلاب باید بوییدن و جگر [illegible] طلا کردن **باب بیست و یکم در ورم زبان**
ورم زبان ماده آن خون یا بلغم و سودا بود آنچه از خون بود علامت آن است که سرخ و گرم
بود و درد [illegible] اندک بود علاج فصد قیفال گشودن و طبع را نرم داشتن
بمطبوخ فاکهه و مضمضه کردن با بنفشه سرخ و آب کاسنی و آب کاهو و آب [illegible] و عرق [illegible] بر زبان
انداختن و جلاب عناب و نبات و آب انار ترش و شربت [illegible] فسرده دادن و غذا
اشکنه بود اگر [illegible] حقنه کردن علامت آنچه از صفرا بود آنکه زبان
[illegible] سر و روی [illegible] بسیار [illegible] زبان [illegible] علاج
آن [illegible] علامت آنچه [illegible] سفید باشد و سرد [illegible]

ولعاب از دهان بسیار آید و درد کمتر بود علاج آن مضمضه کردن و جلاب سکنجبین [illegible] دادن و غذا الکشک آب [illegible] ساده دادن علامت آنکه از سودا باشد سیاهی رنگ زبان و خشکی دهان علاج تنقیه بدن کردن از سودا و مطبوخ افتیمون و حب [illegible] و غذا زیره باج دادن [illegible]

باب بیست و دوم در ناخوشی بوی دهان

سبب ناخوشی بوی دهان از رطوبتی عفن بود در بیخ دندان بود و گرفته باشد یا از گوشت بن دندان یا از عفونت خلطی بود در معده بود علامت آنکه اگر هر وقت [illegible] کند مسواک کند بوی دهان خوش گردد علاج آن رگ قیفال گشادن یا چهار رگ زدن و پوست دهان [illegible] و گلاب شستن و صندل و عاقرقرحا و گل نار پخته خائیدن و مطبوخ هلیله تنقیه کردن و جلاب سکنجبین ساده و عرق کاسنی دادن و غذا امروزه انار ترش سکباج دادن اگر دندان سیاه شده باشد برکندن علاج آنکه از عفونت خلط معده بود [illegible] مسواک کردن و دهان شستن زایل شود و در وقت گرسنگی سخت تر بود باشد و گاه باشد که آروغ ترش بود علاج آن [illegible] تره و تره تیزک و شبت در آب بجوشانند و قدری نمک و عسل در آن حل کرده بازخورد و پر [illegible] روغن کنجد چرب کنند و بحلق فرو برد و قی کنند بعد از قی کردن گلشکر با سکنجبین [illegible] و [illegible] دهند و اگر گرمی معده باشد شفتالو و زردآلو [illegible] رسیده به هند و خربزه [illegible] خورند [illegible] و غذا امروزه زرشک و سماق و آب غوره دادن شفا و صحت یابد

باب

باب بیست و سیوم در درد دندان

سبب درد دندان یا از سوء المزاج گرم باشد یا از ورمی که در بن دندان باشد علامت آنکه سوء المزاج گرم باشد آنست که چون آب سرد بدندان رسد آسایش یابد و درد آرام گیرد و آنکه از ورم بود گوشت بن دندان سرخ بود و اماس کرده باشد و ضربان بود علاج [illegible] قیفال باید گشاد و حجامت کردن و چهار رگ زدن و [illegible] عرق کاسنی مضمضه کردن و جلاب سکنجبین و عناب [illegible] دادن و غذا امروزه زرشک و انار دانه [illegible] سرخ دهند و مطبوخ هلیله و عناب طبخ را نرم کرده علامت آنکه از سوء المزاج سرد باشد آنست که باد در ضربان باشد و ورم بن دندان نباشد و هر که آب سرد بدندان رسد درد زیاده گردد علاج آن مضمضه کردن [illegible] و [illegible] دندان [illegible] و فلفل و شیطرج هندی [illegible] و ترباق اربعه دادن و اگر [illegible] ساکن نشود داغ باید کردن و [illegible] در [illegible] دندان باید نهادن تنقیه دماغ و بدن [illegible] ایارج فیقرا کردن و غذا الکشک آب با مرغ دادن [illegible] تا صحت یابد

باب بیست و چهارم در خناق

خناق دشواری نفس زدن است و سبب ورم عضلها حنجره و مری است و اگر ورم در باطن عضلها آن ورم از خون باشد یا صفرا علامت خناق خونی سرخ روئی بود و [illegible] زبان [illegible] گرمی در حلق [illegible] شدن دهان و ضربان حلق و علامت صفراوی خشکی دهان و زردی روی و افروختگی حلق و تلخی دهان بود علاج هر دو نوع رگ قیفال گشودن است اما در آنکه خونی باشد اگر قوت تحمل کند چندانکه [illegible]

بیرون باید کرد تا کید تخم اگر و اگر قوت ضعیف باشد حقنه بچند نوبت باید کرد تا غش نکند
و حجامت ساق باید کرد و در جمیع احوال طبیعت را نرم باید کرد و شراب عناب و شراب آلو باید داد
و در ابتدا غرغره با آب عناب و بیخ سرخ و آب گشنیز و شراب توت و سرکه باید کرد و در ابتدا
حجامت باید نمود و بسیار مکیدن اما وقتی از راه حلق دور شود و اطراف بدن با آب گرم و
نمک بوس کنند و خطمی و بنفشه باید مالند و وقت تراجع غرغره بعد بده روباه نوزک و بیخ
سرخ و آب کاهو و شراب توت و مغز بادام و مغز خیار چنبر باید کردن و لبنیر
و مرور ... غرغره کردن و چیزی را که از حلق گذشته شود آب انار ترش و شیرین
و سکنجبین ساده و آب خیار و کدو و شیر تخم نوزک و آب بعوع فواکه باید دادن و غذا کشکاب
و هندبا نافع بود **باب بیست و پنجم در ربو** ربو تنگی نفس زدن
است در وقت رفتن و حرکت کردن بسبب ممتلی و پر شدن قصبه شش از رطوبت لزج
دوسنده علاج شراب زوفا و بیخ ملک و پرسیاوشان و تخم رازیانه و کمون کرمانی باید داد و قی آوردن
پیش از انکه حرارت ... حوزه باشد و سکنجبین و عسل و آب ... و زیره و غذا نخود آب
با مغز بادام دادن نافع بود **باب بیست و ششم در سرفه**
سرفه حرکتی است ابدان حرکت طبیعت دفع موذی از شش و از اعضا ابدان متصل است
میکند و سرفه از تری و خشکی بود اگر از تری بود علامات آن تشنگی نباشد و نفث و آب دهان

بسیار باشد علاج بیخ ملک را کشیدن نیم کوفته و پرسیاوشان و نبات باید دادن
و غذا مزوره نخود آب و ماش و مغز بادام و هندبا و اگر از خشکی بود علامت آن
تشنگی و خوش آمدن هوای خنک بود علاج شراب بنفشه و شراب خشخاش و جلاب و عناب
و بنفشه و تخم سپستان و نیلوفر و لعاب به دانه و سنگ باید داد و غذا مزوره ماش
با مغز بادام و حسو از آرد باقلا و شکر و روغن بادام دادن و مسح روغن از موم صافی
و روغن بنفشه و کتیرا در حلق گیرند بالین **باب بیست و هفتم در ذات الریه**
ذات الریه اماس شش است و سبب آن ممتلی شدن شش بود از بسیاری خون و علامات آن
تنگی نفس باشد و تب تیز و سرخی روی چنانکه گویا از گلو ... رد علاج آن رگ باسلیق
باید زدن و خون بمقدار قوت بیرون باید کرد و جلاب عناب و بنفشه و نیلوفر باید داد
و طبع را نرم داشتن بمطبوخ سنا مکی و بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و ترنجبین
و شیرخشت و غذا از کشکاب و نیلوفر و خشخاش و عناب و روغن گل بادام دادن ...
باب بیست و هشتم در سل سل عبارت از ریش بودن شش است
و اسباب آن ... تر باشد ... شش فرود آید و شش را ریش کند علامات آن ...
... سرفه خشک و ... روی آید و تب لازم باشد بدن لاغر کند
... زرد شود ... از آنکه طعام خورده باشد رنگ ... سرخ شود و تب ظاهر

دندان سل بود و سبب ورم نزدیک جایگاه علت بول و سبب سرخ شدن چشم و بر آمدن
بخارهاست علاج اگر در ابتدا علت دریابند و قوت تمام شود فصد باسلیق کنند و خون
بتفاریق بیرون کردن و جلاب بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و نبات باید دادن
وگاه گاه شیر زنان که دختر داشته باشند دهند و شیر خر باید داد و دران کوشند
که طبیعت مجیب نشود و در هر وقت که طبیعت باید کوشید و لعاب اسپرغول و نیلوفر و خشخاش دهند

باب بیست و نهم در ذات الجنب

ذات الجنب ورم گرم است و
دردناک که در حجاب پهلو که مستبطن اضلاع است و استخوان پهلو پیدا شود علامت آن تب تیز که
و دوام بود و سرفه و درد پهلو کند چنانکه گویا سوزن در انجا فرو برند و تب ملازم
بود و نفس متواتر و سرفه خشک اندر اول علت و در وقت بر آمدن بلغم خون آلوده
و درد پهلو و گرانی پهلو علاج در اول علت فصد باسلیق باید کرد و خون بتفاریق گرفتن
چنانچه رنگ خون بگردانند و بگذارند اگر قوت ساقط شود و جلاب بنفشه و عناب و نیلوفر و
سپستان و نبات باید داد و روغن گل بادام با لعاب بهدانه لعوق نماید و مطبوخ فواکه
و ترنجبین و شیرخشت خلط و استفراغ کند و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و خشخاش و
سپستان و شراب بنفشه دادن و مرهم روغن از موم صافی و کتیرا و خطمی و روغن
بنفشه در کشند و پهلو مالند و آب کدو و میوه ها نباید داد و ملاحظه تمام باید کرد تا شفا یابد

بر

باب سی ام در خفقان

خفقان حرکتی اختلاجی است که در دل حادث
شود و این علت یا از سوء المزاج گرم یا سرد بود یا از اعراض نفسانی چون خشم گرفتن و
اندیشه کارهای نازک و شرب شراب کرم خوردن و داروهای بغایت گرم بسیار استعمال کردن یا در هوای
بغایت گرم بودن و آمد شد کردن و تشنگی یا زیاده کشیدن در گرمابه گرم بسیار نشستن علامت خفقان
گرم تشنگی و سوزش دل و راحت یافتن از هوای خنک باشد علاج اگر از خون غالب بود رگ باسلیق
باید زدن از جانب چپ و در خانه خنک نشستن و صندل و گلاب و کافور بر سینه مالیدن و جامه
معتدل پوشیدن و جلاب نیلوفر و شراب حماضی و اندکی عرق گل و گاوزبان و عرق بید مشک
و شراب سیب و شراب صندل باید دادن و گشنیز خشک و ورق گل و طباشیر با شراب سیب
دادن و مفرح سرد و آرام و مفرح معتدل دادن و غذا امرود و زرشک با غوره و مغز بادام
و فروج و اگر از سوء المزاج سرد باشد علامت آن لون صاحب خفقان اصفر بود و تشنگی نباشد
علاج شراب بالنکو و شراب ریحان و شراب سوسن باید دادن و جلاب بالنکو و تخم تک و
مغز بادام و مفرح گرم و دوالمشک و پوست اترج پرورده بعسل باید داد و غذا الحوالات
با مرغ و کبک و ماهی تازه و زیرباج دهند و از غذاهای مختلف احتراز کنند

باب سی و یکم در غشی

غشی باطل و بیکار شدن حمله قوتها
محرکه و حساسه باشد و اسباب غشی تحلیل شدن روح حیوانی بسبب استفراغ نفسانی و تحلیل یا بواسطه سبب لذاتی

مفرط چون لذت جماع و درد جای مفرط چون درد قولنج و درد معده یا امتلای باشد از ماده
احتقان روح کند علامت غشی سردی اطراف بدن باشد و نبض صغیر و ضعیف و بطی باشد
و لون زرد بود علاج در وقت غشی گلاب با آب سرد بروی باید زدن و گلاب و
صندل با آب خیار بالنگ سرد کرده با عرق گل و عرق بید باید بویانیدن و اگر عطش
بود حرارت غریزی را دفع کند و حرارت غریبه بکافور و صندل تسکین باید داد و
مریض را در حلق چکانند و جلاب شراب سیب و شراب حماض و لیمو باید داد و آنچه
بسبب دردها باشد علاج آن دردها باید کردن و غذا ماء اللحم و مرغ بریان کرده و زرده
تخم مرغ نیمبرشت باید داد

باب سی و دوم آمدن خون از گلو

علاج آن فصد باید کردن و قرص کهربا و آب ورق اسپغول و آب تخم بارتنگ باید دادن
و گل ارمنی با گلاب و سرکه ممزوج باید دادن و کندر و دخنه و گشنیز [illegible] و اقاقیا و روغن
گلنار در سینه طلا باید کرد و غذا امروزه از نبوی سرخ و آب غوره و سماق باید دادن

باب سی و سیم در ضعف معده

ضعف معده یا از سوء المزاج
سرد باشد یا از بسیاری بلغم بود که در معده گرد آمده باشد علامت آنکه از سوء المزاج سرد باشد
قراقر و نفخ بسیار بود و اشتها نگاه دارد علاج گوارش زیره و زنجبیل مربی و فلفل و
ناگوره و مصطکی رومی باید دادن و روغن مصطکی در معده مالند و اطریفل و مادة الحیوة بدهند

علاج خون آمدن از سینه و حلق آنکه
خشخاش ۵ مثقال
انجبار شام ۱۰ مثقال
پوست خشخاش ۳ عدد
نبات بقدر
شربت [illegible] چنانکه رسم است

و غذا النخود آب با فلفل و دارچینی باید داد و دیگر آنکه از گرد آمدن بلغم در معده بود
غثیان و قی و استفراغ باشد و تشنگی نباشد علاج قی کردن است با سکنجبین و آب ترتیزه و خردل
و جلاب بالنگو و رازیانه و گلقند [illegible] دهند و حب شبیار و معجون [illegible] بلغم را پاک
کند و غذا النخود آب با گوشت مرغ و دارچینی و کندر و کرویا بدهند تا نافع بود

باب سی و چهارم در غثیان

غثیان شوریدن معده بود یا پیش از
طعام خوردن بود یا پس از طعام اگر پیش از طعام بود علاج کم خوردن غذا بود
و شراب [illegible] خوردن اگر پیش از طعام خوردن بود و مزاج معده گرم بود شراب [illegible] باید
خورد و غذا امروزه انار دانه اگر مزاج معده سرد بود علاج آن قی کردن باشد با آب
ورق ترتیزه و جلاب بالنگو و نبات دادن و شراب انار مزمز دادن غذا زیره
باج با مرغ دادن و از چیزهای مخالف محترز بودن

باب سی و پنجم در پیچیدن شکم

پیچیدن شکم بسبب آن رطوبتی بود که حرارت تحلیل آن نا در نهاد و از آن نفخ و قراقر باز
دید آید علاج گوارش زیره و شراب ریحان با آب رازیانه باید دادن و کندر و زیره
کرمانی و ورق سداب خاییدن و فوطه گرم کردن با آتش بر شکم نهادن و نمک با
آب گرم بر شکم ریختن و غذا النخود آب خوردن نافع بود و [illegible]

باب سی و ششم در فواق

فواق حرکت طبیعت است از دفع معده [illegible]

واین حرکت مرکب است از تشنج انقباض که گفتیم از موذی و حرکت انبساط از دفع موذی
واین موذی خوردن ترشی و [illegible] چیزهای تیز و گرم بود [illegible] بسوزاند یا ماده غلیظ باشد که معده را
تباه کند علامت آنکه از چیز گرم و تیز باشد سوزش معده بود و از عقب خوردن تیز باید داروی
علاج آن اگر گرم باشد روغن بادام چرب چرب دهند و قی فرمایند با آب گرم یا سکنجبین ساده دهند
تا قی کنند و اگر از ترشی و شیرینی [illegible] نقاع کردن و روغن و [illegible] و نعناع خایید (?)
و شراب ترش و انار [illegible] دهند و غذا [illegible] حسوی [illegible] روغن گلاب و [illegible] و گرم دهند و اگر
سبب ماده غلیظ بود [illegible] شور دهند و از عقب آن تخم شبت و تخم ترتیزه و ترب بجوشانند
و عسل [illegible] در آن حل کنند تا بجوشد و [illegible] روغن کنجد [illegible] کنند و بجلو فرو دهند تا قی
کنند و جلاب [illegible] و از پایانه به دهند غذا [illegible] آب با گوشت کبک و کنجشک دهند تا قی بود انشاء الله

باب سی و ششم در هیضه و اسهال

ناگوارید [illegible] طعام است و فساد [illegible]
غذا در معده هرچه لطیف باشد بعضی [illegible] بر آید و هرچه غلیظ بود با سهال فرود آید علاج آن
آن است که اگر [illegible] کند طعام اندر معده تباه شود در حال قی کنند تا معده پاک شود و اندر
هضم [illegible] حرکت نکنند لیکن خویشتن را حقنه ساختن باشد اگر خواب باز دید آید هیضه
را هیچ علاج به از خواب نباشد شراب غوره و شراب ریواج باید دادن و غذا امرود(?)
سماق و [illegible] باید دادن اما اگر اسهال مختلف اللون بود آن [illegible] باشد و بعید العهد
باشد

اخر بخوردن داروی قابض باز باید بستن و اگر ضعف باز دید آورد و پیچیدن شکم
باز دید آورد باز باید بستن علاج قرص طباشیر [illegible] سفوف [illegible] روانه [illegible] باید
دادن و غذا [illegible] سماق با مرغ باید داد و اگر با اسهال [illegible] بود علاج سفوف [illegible]
و قرص طباشیر [illegible] و بارتنگ و [illegible] و تخم شاهسپرم و تخم [illegible] بریان کرده
با [illegible] گل باید داد و غذا [illegible] با مغز بادام [illegible] کنند بریان کرده با مرغ جوان
دهند و اقاقیا و صندل و گل ارمنی و زیره کرمانی با گلنار [illegible] بسرشند و
و شکم را بدان طلا کنند [illegible] تقاضا برخاستن آب [illegible] بود [illegible] بار
خروج چیزی اندک [illegible] غلیظ و مخاط بعضی با خون و بعضی [illegible] علاج [illegible]
همچنین علاج اسهال باید کرد و مرهم [illegible] استعمال کردن نافع بود

باب سی و هفتم در قولنج

قولنج مرض معوی است سبب آن بلغم
دوسنده غلیظ بود یا بادی غلیظ [illegible] روده [illegible] خشک ثفل [illegible] باشد
از خوردن غذای خشک باز دید آید قولنج [illegible] سبب آن بلغم غلیظ باشد یا باد
غلیظ بود یا ثفلی خشک بود اول روده اعور ممتلی گردد [illegible] پس امتلاء روده قولون
باز دهد علامت باز دید آمدن قولنج بود طبیعت محتبس شود و شهوت طعام
ضعیف شود [illegible] ترش [illegible] کند و شکم [illegible] در دو پشت و ساق باز دید آید

حبه قولنج
[illegible]

قرابه بسیار خواهد علاج گوارش به زم و تنجی خیار چنبر و گوارش تمر با گلنگبین و شکر
باید دادن و طبیعت نرم کردن و اگر طبیعت نرم نشود حقنه تیز دو نوبت باید کرد تا روده
از ماده قولنج پاک شود و شیافه از تخم حنظل و بوره ارمنی و عنزروت و اشق و صابون
و ورق چغندر استعمال کردن سود مند بود و از آب سرد و میوها اجتناب و احتراز نمودن
و هر بامداد جلاب گرم از گلشکر و تخم رازیانه دادن و در آب نشستن که از بابونه و اکلیل
الملک و تخم شبت و روباه ترک و خشک و خطمی و نمک طعام نشستن و غذا الخود آب
با مزوره گنک و کنجشک دادن

باب سی و نهم در ذکر کرم شکم

و درد ... سبب آن رطوبتی غلیظ باشد که در سطح روده‌ها نهاده شود و حرارت
ضعیف از آن نتواند پختن و نتواند تحلیل کردن و آن رطوبت فاسد و متعفن شود و کرم
شود و از بقایای آن رطوبت کرمان در شکم متولد شوند و اسباب بقیه آن طعام غلیظ
بود و ناگواریدن آن و میوهای خام و شیر و ماست خوردن و امتلا جماع کردن و در
... و علامت درد شکم و پیچیدن ناف و آمدن لعاب از دهان در وقت خواب
و زردی روی و بدخویی و زود گرسنه شدن و بستگی طبیعت علاج آن که هفته
هر بامداد صد درم شیر تازه ده درم شکر در آن حل کند و بدهند و غذا الخود آب با
خشکار نانه و اوش دهند روز هفتم ... کابلی مقشر ... قسط تلخ ترخس

ترخس تنبل حب النیل از هر یک یک درم کوفته و بیخته در سیر شیر تازه باید دادن
تا کرمها را بکشد و مستفرغ گرداند و اگر طبیعت دیر مجیب شود حب ... کهنه را به
آب گرم ممزوج کرده بدهند و در آخر روز غذا از اسفناج سود ده باشد و باید داد و شیافه
از زهره گاو و حب الشیر با عسل سرشته استعمال کنند و ضماد از شونیز کوفته و تخم حنظل
و افتیمون و صبر و زهره گاو کوفته و بیخته با یکدیگر بیامیزند و بر ناف ضماد کنند نافع بود

باب چهلم در درد جگر

اگر درد جگر با سرخی روی و امتلای
بدن باشد علاج رگ باسلیق باید زدن و جلاب تخم کاسنی و روباه ترک و نبات
باید داد و ضماد مقاصیری و کافور و آب گل بر جگر طلا باید کردن و غذا اسفناج باید
دادن با آب غوره و نان جو و اگر رنگ بدن سفید باشد و تشنگی نباشد علاج ماء الاصول
و سکنجبین و غذا زیره باج با گوشت بچه صحرایی دهند انافع بود

باب چهل و یکم در سوء القنیه و استسقا

سبب سوء القنیه و استسقا
سردی مزاج جگر است و سوء القنیه مقدمه استسقا است هرگاه که مزاج جگر از حال
طبیعی بگردد و ضعیف پدید آید و لون روی و بدن زرد شود یا سفید شود و آماس
در زیر چشم و دست و پای پدید آید آنرا سوء القنیه گویند اما استسقا سبب آن ماده
سرد و غریب که در فرجها متحلل شود و آنرا استفراغ باید و اقسام آن نوعست لحمی و زقی و طبلی

و سبب استسقاء لحمی سوء المزاج سرد باشد اندر جگر و همه رگهای تن بسبب ناقص شدن هضم ثابت
پیدا شود علامات استسقاء لحمی اول آماس کند پس شکم و انثیان و روی و اندام و دیگر جایها را
انگشت بر نهند جای انگشت مخفی بسته بماند و این نوع اسهل انواع استسقا است و سبب استسقای
زقی آنست که آب زرد در رود که در میان پوست شکم و میان ناف گرد آید و سبب آن آنست که میان ناف و مقعر
جگر را مجری ها است که اخته از آن مجری می شود بجگر چنین میرود در بیخالت از آن مجری مستغنی
شده اند مجری مسلکاشی شده است و جنبه جانب محدب جگر البته ناخن بسبب سده یا ورم آن رهگذر
بعضی گشاده میشود بسبب مزاج جگر سرد شود تولد خون رقیق مائی کند چنانکه گویا
در رود که در میان آب بسیار جنبش کند و این نوع بدترین انواع استسقا است علامت
این استسقا آماس اطراف باشد و سر و خشک بر آید و ضعف زیادت کند و با جنبش آب
بازو بر آید و شکم مانند مشک گردد از دست بران میزنند خضخضه میکند و سبب استسقاء طبلی آنست
که باد غلیظ در المعاء و آب مستقر جمع شود بانکه رطوبت و سبب این باد غلیظ
گرمی مزاج جگر باشد یا سردی مزاج معده بود علامت این نوع استسقا آنست که باد بیرون آید
و شکم را بجنبانند آواز کند و چون دست بر شکم زنند آواز طبل کند و از بر آمدن آسایش
یابد علاج نوع اول قی باید کرد و استفراغ بقی داروهای مسهل بر فق دادن دارد آب دیگر پرهیز
باید نمود و از آن را هیچ رسد گوشت و ماء الاصول و سکنجبین بزوری دادن و دماغ مغز و پاک کردن

والا

واز داروها بی ورین علت نافع خیار باره و حب ریوند و قرص لک و شب یاری و لوجک است
و در آب دریا و آب شور نشستن لایق و مستقیم در ریگ گرم اده و دفن کردن باید در آفتاب
گرم نشاندن از قوی ترین معالجه ها است و جلاب تخم کاسنی و پوست بیخ کاسنی و پوست
کرفس و نبات باید دادن و غذا زیره باج از نخود و کشمش و مغز بادام و جاشنی سر که و اندک
زعفران باید دادن علاج نوع دوم اول تدبیر باید کرد اما آماس و سوء المزاج زایل شود
پس تدبیر استفراغ کردن چنانکه گاهی شربت و دهند و گاهی تسکین حرارت کنند و گاهی
شربتی دهند استفراغ آب کنند بطریق اسهال و طریق ادرار البول جلاب تخم کاسنی
و ورد بادرنگ و تخم رازیانه و تخم کرفس با نبات باید دادن و آب کاسنی بجوشانند و با
نبات بجوش نند و سی درم آب کاسنی ناشسته بگیرند و با یکدیگر بیامیزند و مغز خیار
چنبر بیست درم در آن حل کنند و بدهند تا طبع را نرم کند یکبار از غیر مرود و حب لالیون
و حب غاریقون بدو سه نوبت بدهند غذا نخود آب با دارچینی و تخم رازیانه و مرغ و بدهند
علاج نوع سیم اگر گرمی غالب بود سکنجبین بزوری خلط دادن و جلاب تخم کاسنی و تخم کرفس
و بعوض آب عرق کاسنی دادن و ضماد از صندل و عود و لادن و مشک بر جگر نهادن
و غذا زرشک دادن و اگر سردی غالب بود تخم کرفس و تخم رازیانه و سکنجبین عاقو و سنبل
هندی دادن و ماء الاصول و معجون عاب غذا نخود آب و حلوا به و مغز بادام و دهند

کاسنی
ربّ کاسنی
پوست تخم کرفس

باب چهل و دوم در درد سپرز

در درد سپرز اگر رنگ تن سیاه بود و بول زرد بود علاج رگ اسلیم باید زد از دست چپ و جلاب تورد و تخم کاسنی سکنجبین بزوری باید داد و اگر رنگ تن تیره باشد و معده ضعیف بود و مفتح تنگ بود علاج ایارج فیقرا باید دادن و ادرار بول کردن و ماء الاصول و سکنجبین بزوری باید دادن و ورق سداب و تخم ترتیزک با سرکه بجوشانند و قدری بخورند با نهار و سپرز ترتیب کنند و نیز با سرکه بجوشانند و بر موضع سپرز نهند و سرکه کهنه ناشتا بیاشامند و غذا مزوره زرشک و زیره باج دهند

باب چهل و سیم در یرقان و رنگ روی

در رنگ سفیدی چشم زرد شود و رنگ همه پوست تن را گویند و یرقان یا زرد یا سیاه و اسباب تولد یرقان زرد از بسیاری صفرا باشد از جگر یا از صفرا فرود آمدن صفرا که بیرون بود از مغز بیرون آمدن زهره یا از قبیل دفع طبیعت که دفع کند صفرا انطباخ بحران کند بحران علامت یرقان زرد از التهاب حرارت جگر و بسیاری تولد صفرا باشد تشنگی بسیار و تلخی دهان و زردی زبان و بول ناری و کف آن زرد بود علاج آن جلاب تخم کاسنی و تمر هندی و آلوی سیاه و الو بخیل و شیر خشت و ترنجبین باید دادن و مطبوخ هلیله زرد و استفراغ صفرا باید کرد و سکنجبین و خربزه و آب خیار کدو و آب انار ترش و شیرین و تخم تورک باید دادن و قرص

ابرشا

زرشک درین مرض سودمند است و به مرغ کاو شستن و ماهی کوچک تازه خوردن نافع است و غذا مزوره زرشک و تمر هندی باید دادن اگر باز دید آید یرقان از دفع طبیعت است در مرض حاده چنانچه پیش از روز هفتم است به بود الا اگر رطوبت بسیار از تن بطریق اسهال و ادرار بول استفراغ شود چنانچه روز هفتم یرقان باز دید آید نشان خیر باشد و یرقان سیاه بیشتر از سپرز بود و از مغز ارمیان جگر و سپرز بود علاج آن رگ اسلیم باید زدن از دست چپ و مطبوخ افتیمون استفراغ سودا باید کرد و آب ترتیزک و سکنجبین دادن و غذا زیره باج و ساده دهند نافع بود

باب چهل و چهارم در درد گرده

هر گاه اندر گرده حرارت باشد و بول سرخ بود علاج رگ باسلیق باید زدن و جلاب شیره تخم خیار بادرنگ و خربزه و خیارزه و نبات دهند و اگر قبض بود خمیر خیار شنبر با مطبوخ فواکه و ترنجبین و خیار چنبر نرم باید داشتن و غذا مزوره ماش با مغز بادام دهند و اگر بول خون آید و مرض کرده باشد و گل ارمنی و با ... کرده و قرص کهربا رخضه سیاوشان و کندر باید داد و غذا مزوره سماق با مغز بادام و فروج باید داد و اگر در بول ریگ بود معجون حجر الیهود و جلاب تخم رازیانه و شیره تخم خربزه با نبات و معجون ... باید داد

و غذا الخوفا آب و اسبغول بعد از نقل کوچک و بزرگ و شاه بلوط و شکر ... بکنند باید
داد و غذا زیره با ... دهند تا نافع بود

باب چهل و پنجم در دردهای مثانه

بیشتر بیماریها در مثانه باز دهد یا آنکه ورم گرم بود علامت آن درد سخت بود و گرفتگی
بول و تب تیز و محرق و سیاهی زبان و دهان و گفتن ... زمان ... بول ... آمدن علاج آن
رگ باسلیق باید گشودن و در آب ... ادرار خیره و بنفشه و خطمی و روباه ترک ... نخته
بیخ ... نشاندن و ضماد از آرد با آرد جو و بنفشه و خطمی طلا کنند و روباه ترک
با نبات باید دادن و طبیخ المطبوخ فاکه نرم داشتن و غذا امروزه نخود ماش و مغز
بادام دادن جرب مثانه علامت آن سوزش و خارش در ... بگالی ... ولاغری بدن
علاج آن شراب خشخاش و شراب بنفشه و لعاب ... دانه باید دادن و غذا امروزه
نخود ماش با اسفناج و یا کدو آب و ... مرغ فربه باید دادن علامت ریگ و سنگ
در مثانه تولد کند این علت کودکان را بیشتر باشد و مردم فربه را ... ریگ مثانه
و سنگ رطوبتهای لزج بود از غذاهای غلیظ تولد کند علامت آن ... بول غلیظ
و رقیق و صافی شود و بول سیاه آید و ... آید تا تولد سنگ علاج قطع ماده آن
کردن اول ... ادرار بول و اسهال ... از تخم کرفس ... الاصول ... پرهیز ...
باید و طبیخ ... بنفشه و ... خیار چنبر نرم باید داشتن و در آب ... ه

نشاندن

نشاندن از خطمی و بابونه و اکلیل الملک و شبت و ورق کرنب و ورق خطمی
و برگ ... و مرزنجوش ... نیز ... و معجون ... آب برگ خیار
دشتی دهند و غذا الخوفا آب ... تخم کرفس ... تا نافع بود انشاء الله تعالی

باب چهل و ششم در ضعف قوت مجامعت

نقصان باه از ضعف
شهوت ... ... بمباشرت باشد و ضعف شهوت یا از ضعف
... غذا خوردن علامت آن لاغری بدن باشد ... علاج آن
تقویت بدن باید کرد ... در غذا خوردن باید افزاید و خواب ...
... مشغول بودن و مدتی ترک مجامعت کردن ... علاج آن غذاهای
مرکب چنانچه حلواهای ... و معجون اللبوب و ... از گوشت بره و بط و بریان با ...
برار ... و ... بمویز ... و پسته و ... بادام کردن و غذا ... الحیات ... خورد
باید ... یکی آنکه غذا بسیار ... آنکه ... و نفاخ بود سیم
آنکه میل ... بود و آنچه ... است ... و لوبیا و ... شلغم و ...
... بود ... سستی ... علامت آن رقت ... علاج آن
... بزرگ و کوچک باید داد و غذا ... بریان ... دهند تا نافع بود انشاء الله

باب چهل و هفتم در بیماریهای مقعد

چنانچه درد و ... در مقعد ... باید

سبب آن ورم گرم بود ار در معده حادث گشته علاج آن رگ باسلیق زدن بود و در آب نشستن و نفش

و خطمی و بنفشه و خشخاش و جو کوفته و ورق لوبیا نشستن و زرده تخم مرغ و روغن

گلبادام ضماد باید کرد و جلاب عناب و نبات باید دادن اما اگر سوزش چنانکه ذکر شد از فساد

غذا حادث شود ناخوردن و پرهیز علامت آن اگر با جنس روان بود علاج آن که با

قرص گلنار با شراب ریحانی خوردن و شراب به باید دادن علامت دیگر اگر خون روان نباشد

علاج آن مقل و اطریفل مقل و غذا الخوفات و کنداوه هند [illegible] است

باب چهل و هشتم در بیماری انثیین و آماس خایه علاج آن آب گشنیز تر

در ها و سپیده باید کوفتن چندانکه مثل مرهم آن سوده شود و سنگ آسیا و سنگ [illegible]

به آب گشنیز تر و گلاب طلا کردن و طبخ لازم دارد و غذا امرود و عنزه

و شیر بادام و به هند خارش حقیره و قضیب سبب آن ماده تیز بود و از آنجا منصب شود

رگ باسلیق زدن و مطبوخ هلیله زرد باید دادن و حلوا استفراغ کردن و صندل

سرخ و شیاف ماميثا و ورق گل باید طلا کردن و علق آن را دلو چه گویند از آن

باید [illegible] و قیله فرو د بعضی ارزو کا نیا و باد غلیظ است [illegible] خایه از بسبب

اتساع مجاری فرود آید علاج تدبیر آن که آن را نقطه بر هم نشسته تا [illegible]

و بیاوه [illegible] و از پیاده رفتن و مجامعت و طعامهای نفاخ پرهیز کند و [illegible]

زیره و سجگاه حب الغار باید دادن و ضمادهای قابض برین نشستن چنین اقاقیا و جوز و سو

انار و مازو و سنبل و برگ مورد و گلنار و جوز سرو و ابهل و سعد و تخم باهم دهند و خواه

فتیله آن را باد کنند گویند مثل زرگند و مسحر باید دادن و غذا الخوفات با مرغ و کبک

و مثل این باید دادن باب چهل و نهم در بیان خون حیض اگر زن و حرارت بیشتر

بود رگ باسلیق باید گشود و طبخ کتیرا و اطریفل صغیر باید داد و شیره تخم تو آب

و رب سیب ترش و گل ارمنی و گلنار دادن و قرص کهربا و گل ارمنی و قرص طباشیر

و قرص به با شراب مورد و شراب دادن و غذا امرود و سماق و آب غوره و زرشک باید داد

اما اگر بسته شدن حیض سبب قوی آن سه است و اسباب سرد بود و گرم با فراط

است رگ صافن و بعضی باید گشود و اقرق حجامت کردن و جلاب سکنجبین و زنکه باید

داد و تخم کرفس با عسل کوفته و به هند از حیض بگشاید و غذا الخوفات با دارچینی

باید داد و آنچه از سبب لاغری یا از ضعف بود علاج زرنیخ باید کوفتن و سکنجبین باید

باید داد و در غذا آنچه از ود وهضم شود باید افزود و دیگر ما به معتدل گفتن و روغن

شود و در این حال آنچه گرم بود باب پنجاهم در نقرس و وجع المفاصل

آن را گنج گویند و درد مفاصل و عرق النسا و درد و رنگ این همه از یک جنس است آنچه

در پیوند انگشتان پای بود آن را نقرس گویند و آنچه در سرین و ران فرود آید

باید پس قی آن را عرق النسا خوانند و آنچه در مهره‌های پشت افتد آن را حدبه گویند و آنچه در دو دستها
و زانوها افتد آن را مفاصل خوانند علاج اگر این رنجها از ماده خون بود اول استفراغ
خون باید کرد از جانب مخالف پس از دو روز قی باید فرمود و از آب سرد و میوه‌ها و جماع کردن
احتراز باید کرد و مطبوخ هلیله و حب شبیار و مطبوخ کوزکنجی و سنا مکی و پنج ملک و حب
سورنجان استفراغ کردن و غذا النخود آب ساده باید داد و هر ده روز قی باید فرمود
تا بار شبت و تخم ترب و عسل و نمک طعام و حب اصطمخیقون و حب [illegible] و حب ایارج فیقرا
استفراغ فرمایند و غذا النخود آب با کبک و مرغ دادن و روغن جوز و روغن قسط
و روغن کنجد و روغن بابونه مالیدن و حقنه‌ها تیز کردن امید است که نفع یابد ان شاء الله

باب پنجاه و یکم در دوالی و داء الفیل دوالی علتی است که رگهای ساق
از غلیظ شود چنانکه گره گره بر یکدیگر پیچیده شود سبب آن خونی سودایی بود که از بدن بر رگها
منصب شود این علت بیشتر حمالان و پیکان و [illegible] ایستادها و پیاده‌ها را حادث شود
و داء الفیل آنست که ساقها و قدم بهم یکسان [illegible] غلیظ و استبر شود ماده این علت
خون سوداوی و بلغمی باشد علاج آنکه دوالی است باید که رگ باسلیق بکشاید و قی فرمودن [illegible]
و اول از بن ران تا قدم بر ریسمان محکم پیچیدن و مطبوخ افتیمون تنقیه بدن کردن و حب
سورنجان و مطبوخ کوزکنجی دادن پیاپی و بعد از تنقیه بدن خاکستر چوب کدو و تخم

جرجیر

[illegible]

جرجیر و تخم ترب [illegible] بر آورد و حلبه [illegible] روغن زیت طلا باید کردن و غذا از زیره
باج و نخود آب و ترید گندم دهند نافع بود

باب پنجاه و دوم در بیماریهای ظاهر بدن

چون گر و خارش سبب عفونت [illegible] ماده تر باشد او در ظاهر بدن پیدا شود علاج رگ باسلیق
و هفت اندام باید گشود و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله سیاه و هلیله زرد و مطبوخ افتیمون
باید کردن و حجامت رگ باید زدن و حجامت کردن و جلاب عناب و نبات و ترنجبین باید دادن
و روغن بنفشه در بینی چکانیدن و موم روغن ارزن روغن بادام و موم صافی بر جایگاه
عفونت باید مالید و غذا النخود آب با سبوس آرد و روغن و شکر باید داد و گر و خارش سبب آن
ماده غلیظ و عفن باشد او در کل جسم آمده باشد و طبیعت آن را انفعال هر سه با دفع کند علاج
رگ باسلیق باید گشودن و استفراغ بمطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله زرد و مطبوخ شاهتره
باید کردن و سکنجبین ساده و آب شاهتره باید دادن و جلاب بنفشه و عناب و آلو سیاه
و خرمای هندی با نبات و ترنجبین دادن و غذا امزوره ماش و آلو کبلی و تمر هندی باید داد
و آب بیشتر با سکنجبین [illegible] بود و در آب گوگردی و آب شور نشستن اثری تمام پیدا
کند و تخم [illegible] و موم استخوان زرد و آلو تلخ و گوگرد زرد و صبر اسقوطری و سیاه
مقتول با سرکه بیامیزند و هر دو روز [illegible] از آن در حالت [illegible] کنند و در راه طلا سازند
و از جماع کردن و طعام شور و شیرین و گوشت خوردن احتراز تمام باید نمود

جبیر
بجهت بهق سفید ... باید
سفیداب ... درم
... درم
خردل ... درم
مجموع را ... آمیخته
... درم ... باید
بهر دو

باب پنجاه و سیم در بهق و جذام

علاج بهق و کلف و استفراغ بدن بحب اصطمخیقون و حب ایارج و مطبوخ ترمد و جلاب از زراوند رومی و سکنجبین باید داد و غذا الخوفاب نخود آب با چنگر آبه و گوشت مرغ و گوشت کبک باید داد و داروی شاهتره و هندی و ترنجبین سفید مجوف و تخم تره و روغن شیر خشت کوفته و بیخته با سرکه کهنه آمیخته در حمام طلا کنند و رگ اکحل البدن و باسلیق کشودن و مطبوخ افتیمون و معجون نجاح و حب افتیمون و مطبوخ هلیله زرد و سیاه استفراغ سودا باید کرد و تریاک افعی در شراب صرف باید کهن و بدن را طلا کنند و روغن بنفشه در روغن کدو در جنس چکانند و هر روز بحمام رفتن و غذا الخوفاب باید دادن نافع بود

باب پنجاه و چهارم در شری و حصبه

علاج شری جلاب آلوی سیاه و الو کیل و تمر هندی و ورق گل باید داد و مطبوخ هلیله زرد استفراغ کردن بسبب حصبه شوری عرق ایشان و ناشستن بدن و زکام حمام کردن باید در ابتدای کرم اگر گردد علاج استفراغ صفرا باید کرد و مطبوخ فواکه و ورق گل و تمر هندی و سکنجبین ساده و در جایگاه خنک نشستن و آب سرد خوردن و غذا امروزه سبز ماش و کدو دادن و آب انار ترش و شیرین مکیدن و تخم خرزه با گلاب طلا باید کردن نافع بود

باب پنجاه و پنجم در حصبه و آبله و گوک

علاج حصبه و آبله و گوک جلاب عناب و ... و طبع را بسته داشتن و نگذاشتن ازین شود و غذا الخوفاب

بامناب و بهنو سرخ دادن و شیر خرما و خوابکاه ایشان ... علاج کوک مطبوخ افتیمون و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس باید داد و مرهم زنکار طلا باید کردن ... باید

باب پنجاه و ششم در ورمها

هرگاه که ورم در هر جای اعضای ... اینها در ابتدا راد عات استعمال باید کردن و در وقت تزاید رادع با محلل آمیختن و در انحطاط بر محلل تنها اختصار باید کردن و ورم یا از خون بود یا از صفرا یا سودا یا از بلغم اگر ورم خونی بود علامت آن سوزش و ضربان جایگاه ورم سرخ بود و علامت صفراوی زردی و زیادتی گرمی جایگاه ورم است علاج این هر دو نوع رگ باسلیق زدن و حجامت کردن و جلاب عناب و تمر هندی و ترنجبین باید داد و طبع را مطبوخ فواکه و خیار چنبر و شیرخشت نرم داشتن و طلاهای سرد و خشک بر نهادن و غذا الخوفاب دادن علامت ورم سوداوی صلابت ورم و سیاهی لون و سردی جایگاه ورم علاج اسهال سودا باید کرد و مطبوخ افتیمون و مرهم داخلیون بر نهادن و اگر بلغمی بود علامت آن نرمی ورم باشد و چنانچه انگشت بران نهند جای انگشت زمانی بماند و ورم سفید بود علاج جلاب نبج و ... گلقند با گلشکر باید داد و غذا الخوفاب و اسهال بلغم باید کرد و حب اصطمخیقون و حب ایارج و اگر آکله بسبب سقطه یا ضربه اول فصد باید کردن و صندل سرخ و زعفران و ... سوده طلا کنند

باب پنجاه و هفتم در سرطان و خنازیر

بیرون ... حصبه ...

سرطان و مرضیست سخت و آن بر مردم جبلی بسیار باشد و سبب سرطان ماده سودا بود که بجلد اعضا
نرم متخلل بریزد و زنان را در پستان بیرون افتد و مردان را در حلق و قضیب و انثیین علاج بر
صواب آن نیست آنچه به به آمده اینست که آن را از ماده شود و رگ اکحل باید گشود و استفراغ
سودا بجای آوردن بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون و آنچه در علاج جذام و مالیخولیا گفتیم
همان معالجه باید کرد و ماء الجبن با سکنجبین در این مرض سودمند است سبب حدوث
سوء الهضم تخمه باشد و آن آماس سخت باشد و کوچک علاج استفراغ بلغم باید کردن بنقی
و مسهل از حب اصطمخیقون و حب ایارج فیقرا و مطبوخ ترمد باید داد و جلاب با لنکو و تخم رازیانه
و کشک باید داد و غذا الخودآب باید داد و چیزی دهند و مرهم داخلیون نهند اگر فایده نکند بود

باب چهار و هشتم در تبها

اجناس عالیه تبها سه است حمی یوم حمی دق
حمی عفن هر تب که زمان او کوتاه باشد آن را حمی یوم گویند و سبب حمی یوم در فصل تابستان
در آفتاب نشستن و غذاهای گرم خوردن و ریاضت بی‌هنگام کشیدن و در جماع الحاح
کردن و بیخوابی کشیدن و غم و اندیشه خوردن و خشم گرفتن بود علاج آن شربت تبهای سرد
دادن چون سکنجبین و خرمای هندی با برف و آب بقول با شکر سفید دادن و غذا
کشکاب باید داد و مزوره ماش و تمر هندی با گوشت بزغاله دهند و چون تب زایل شود
مطبوخ ... دهند و بحمام رفتن اما چون تب دق از تبهای دراز عفن

بازدید

بازدید آید و مبادی حرارت دارد و گاه بود که حرارت جگر و معده بدق او کند
و آن حرارت در اعضای اصلی اوفتد و آفت از رطوبتی که در آن اعضاست می‌کند علامت
تب دق نبض صلب و دقیق باشد و ضعف متواتر و مد فوق از حرارت تب گاه پایان و بینی
باریک شود و چشمها در کو افتند و هرگاه از مد فوق غذا خورد حرارت تب بیش از آن
ساعت ظاهر شود علاج آن کباب با سرطان و شیر باید داد و هوای خانه او در نشستن باید را
خنک باشد و هر روز بحمام رود و در آب فاتر نشیند و روغن بنفشه و روغن کدو در بینی
چکانند و شیر خر که گیاه تر خورده بود خورد و آب خیار کدو و شراب خشخاش او را لایق بود
و گاه گاه شیر خر که ... شیرین و لعاب بهدانه و شراب صندل و قرص کافور و قرص مقبول
سودمند بود و مزوره ماش با مرغ جوان و بزغاله باید داد الا تب بود و طبع را
نباید که اندکی نرم شود و تبهای عفن یا از عفونت خون و صفرا بود یا از عفونت
سودا و بلغم بود اگر از عفونت خون بود آن را مطبقه گویند که پیوسته بی کم باشد
تا آنگاه که منقضی شود علامت آن رنگ روی و رنگ چشم سرخ بود و طعم دهان شیرین
بود علاج فصد باید کرد و طبع را بمطبوخ فاکهه نرم باید داشت و جلاب عناب و آلو
و خرمای هندی و نبات باید داد و پس از آن استفراغ با آب خیار کدو و شیره تخم خرفه
و سکنجبین باید داد و هر خلطی که بیرون رود متعفن شود آن را محرقه گویند علامت

اگر حرارت این تب لازم بود و امراض درون کمتر از بیرون بود و سبب آن تشنگی غالب بود و رنگ
زبان و ادرار و رنگ زبان زرد کند و سیاه و در این تب سرسام ناقص باشد و فرق میان محرقه و
مطبقه آنست که محرقه بنوبت غب اشتداد کند و مطبقه همیشه باشد علاج آن جلاب تخم
کاسنی و بنفشه و آلو سیاه و خیار هندی و آب انار ترش و شیرین و عناب و ترنجبین
باید داد و استفراغ بمطبوخ فواکه و در آن مغز خیار چنبر بود و شیرخشت و برگ گل و هلیله
زرد بود بعد از آن استفراغ باید فرمود تمام آب خیار کدو و آب تخم تورک سکنجبین
و قرص طباشیر زرم و آب بقوع فواکه باید داد و غذا اسفاناخ با تخم کاسنی و نیلوفر و عناب
و خشخاش بمالند و هوای خانه خنک باید و برگ بید و برگ کدو و برگ خس و خشخاش در جایگاه
بیمار باید گسترانید اگر صفرا بیرون آید رگهای عروق متعفن شده باشد آن را غب گویند و غب
دو گونه است خالصه و دایره زده باشد این تب یک روز آید و روز دیگر نیاید اگر تب صفرا
بود عدد نوبتهای این تب از هفت روز نگذرد و علامت آن نبض سریع بود و در ابتدای تب
ناقص و لرزانیدن تمام باشد و در حالت لرزانیدن تشنگی بسیار باشد و قی بار دیگر کند
علاج این دو نوع یکیست جلاب تخم کاسنی و خیار هندی و آلو سیاه و آلو کیل و برگ گل
سرخ و نیلوفر و نبات و ترنجبین باید داد و طبیخ المطبوخ فواکه و مطبوخ هلیله از دزن باید
داشت استفراغ صفرا کردن پس استفراغ صفرا بقرص طباشیر زرم و قرص معتدل

باید

باید کرد و از سکنجبین بزوری ادرار صفرا باید نمود و شطر الغب از جمله تبهاست که از ترکیب
بلغم و صفرا تولد کند علامت این تب بسیار آن بود که اندر یک نوبت دو بار باید بار آید
یا از سرما آغاز کند علاج آن بیخ مرتک خراشیده و تخم کاسنی و تخم کسود با نبات
و ترنجبین باید داد و آب گرم کرده و سکنجبین بزوری و قی فرمودن و استفراغ صفرا و
بلغم بمعجون خیار چنبر و سنا مکی و قرص بنفشه و مطبوخ هلیله و از آن تربد و تخم
سنا مکی و از مایه باید کردن و غذا اسفاناخ با نخود آب کرد و از مایه و باز نکه داد
علامت تب بلغمی سبب آن بلغم باشد که از عفونت آن تب باز دید آید نبض صغیر
و ضعیف بود و قاروره در ابتدا اسفید بود و در آخر ها زنجی شود و قی بسیار افتد علاج
قی فرمودن بسکنجبین عسل و آب گرم و جلاب شکر و گلشکر و سکنجبین باید داد و غذا اسفاناخ با نخود
و از مایه باید داد و استفراغ بلغم باید کرد بمطبوخ تربد و قرص بنفشه و معجون خیار چنبر
و تب ربع از عفونت سودا بود و این تب دو روز نیاید و یک روز آید و اگر سودا در
اندرون عروق متعفن شده باشد دایم باشد و بنوبت ربع اشتداد و تمام علامت آن
لرزه و سرما باشد و در ابتدای تب و در استخوان شکستگی باشد و بسیار بلرزاند و مدت
دراز این تب بیست و چهار ساعت بود و نبض صلب و بطی باشد علاج واجب چنان بود
که در این تب حفظ قوت کند و این تب از تمام امراض مزمنه است تا وقت و ناکند در اول

آنچه از غذا و آب احتراز باید نمود و قی باید کرد و جلاب سکنجبین و کشکاب باید داد و غذا
نخود آب با مرغ و نیمبرشت و کباب تمام شود اسهال نباید داد و نیمبرشت تمام شود [illegible]
سودا باید کرد و در اثر [illegible] اسفراغ بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون و معجون نجاح

باب [illegible] و نهم در معالجه

و من [illegible] و سیح و [illegible]
زهرها و گزیدن جانوران و مانند آن حشرات

شوکران خناق و سختی آورد
و اطراف بدن سرد کند و چشم تاریک شود علاج اول قی باید کرد و حقنه کردن
و بعد از آن شیر گاو با افتیمون و فلفل باید فرمود

زرنیخ چشم سرخ کند و زبان
سیاه گرداند و اندام سست علاج آن روغن گاو و شیر باید داد تا قی کند و غذاهای
چرب دهند

افیون [illegible] را سست کند و سفیدی [illegible] رد و فواق و تنگی
نفس آورد علاج قی فرماید و روغن گاو و آب گرم و بوره و نمک طعام و شیر و مغز جوز
و تریاق [illegible] دهند [illegible] و چند [illegible] از [illegible] و نگذارند که بخواب رود [illegible]
بیمار [illegible] تولد کند و اگر کسی دو مثقال بخورد هلاک شود و اگر ازان

بلادر [illegible] خناق آورد
خلاص شود دیوانه گردد

زنکار [illegible] آرد و مزاج گرم کند و خناق [illegible]
و [illegible] کند و روده‌ها را [illegible] کند علاج [illegible] و روغن [illegible]
نافع کند و [illegible] باید داد تا نافع [illegible]

از [illegible]

گزیدن جانوران بنوعی باید که اگر کسی را افعی گزد آن عضو را باید
[illegible] در کل [illegible] و اگر نتواند بر هر جای [illegible] بر نهند و آن محل را [illegible] و [illegible]
و [illegible] و سیر و [illegible] بر الموضع نهند تا زهر بکشد و مرغ خانگی را [illegible] کشند و [illegible] او را
[illegible] بر الموضع نهند و [illegible] تر شود دیگر تازه کنند و سرگین [illegible] و زهره گاو و زهره [illegible]
و خاکستر [illegible] بر الموضع نهند و روغن گاو [illegible] بسیار دهند و [illegible]
[illegible] تریاق [illegible] مثقال با شراب [illegible]
و [illegible] تا قی کند [illegible] باید و

گزیدن کژدم اول زهر او بیرون [illegible] باید کشیدن پس
[illegible] و نمک و [illegible] و شیر و [illegible] بر الموضع نهند و تریاق اربعه

گزیدن سگ دیوانه جراحت او را
[illegible] باید [illegible] و مدت چهل روز جراحت باید
[illegible] بمطبوخ افتیمون [illegible] باید داشت و تریاق اربعه
و تریاق فاروق باید داد و [illegible] سگ دیوانه بیرون آورد [illegible] جهت
[illegible] سگ دیوانه بوده باشد
[illegible]

بکوزد و بمیرد و دیوانه است **گزیدن عنکبوت** از زهر عنکبوت باد ماده در شکم
تولد کند و اطراف بدن سرد شود و نخود بوید آنچه داروها ذکر شده نافع است
و دیگر باید عرق آوردن سودمند است و شونیز و سعد و برگ سداب خشک در شراب آمیخته
سود دارد **گزیدن هزارپا** چهل و چهار پای دارد هر سوی بیست و دو پا
و از گزیدن او درد و سوزش بود نمک و سرکه طلا کردن نافع بود **اگر عاقرقرحا**
بر جای طلا کنند جانوران زهردار دور شوند و بگریزند **اگر** سر خر گوشت با سرکه و روغن
زیت کلاخته طلا کنند جانوران زهردار بگریزند **اگر** حب البلسان در روغن زیت بجوشانند
و طلا کنند جانوران زهردار دور شوند **گزیدن زنبور** زنبور اگر گوشت
موش بخورد و کسی را بگزد هم در روز بمیرد علاج محل گزیده کو بسیار باید مالیدن
و مکیدن و بر او جای سرکه طلا باید کردن و بورق جابازی آرا آخر و کوبند
و روباه توبرک ضماد باید کرد و کرباس پاره به برف سرد کردن و بر آن موضع نهادن
و آب برف بر آن موضع باید ریختن و بورق با دردی مشک آن را باید مالیدن و آب انار
ترش با شیر سیر و آب خیار کدو و آب کاسنی باید داد و کافور باید خورد و کشنیز خشک
بر او کوفته و بیخته بر سر آب سرد باید خوردن و غذا مزوره غوره داد
گریزانیدن حشرات پشه اگر روغن زیت در بدن مالند پشه بگریزد و اگر ک

مورد خشک دود کنند نیز همین عمل کند و اگر خون بز دود کنند همین عمل کند و تراشه چوب
صنوبر و سرگین گاو دود کردن همین عمل کند **مار** اگر نوشادر در آب حل کنند و در خانه
نهند مار از آن خانه بگریزد **کژدم** پشکل بز و زرنیخ و میعه و پیه کفتار را
بیه بگدازند و در اوراق کشند و نزدیک خانه کژدم نهند و دود کنند کژدمان
بگریزند اگر قدری ترب در سوراخ کژدم نهند بیرون نیاید **موش** مرداسنگ
و خربوس را بکشند و مخاطس در سوراخ موش نهند بگریزد **مورچه**
زهره گاو در خانه مورچه بریزند بگریزند **مگس** زرنیخ و کندر دود کنند
مگسها بگریزند **زنبور** گوگرد در خانه زنبور دود کنند زنبوران بمیرند
اگر سیر را دود کنند همین عمل کند **خنفسا** برگ خیار را در خانه دود کنند
خنفسا بگریزند **کیک** حنظل در آب کنند و آن آب در اندرون خانه پراکنده
کنند کیک بگریزد **سنبیر** از خروس سفید و آتش و آواز لقلقه
و هشک پر باد او بکینه بگریزد و لکلک و طاووس و مرغابی و خارپشت و سنگ پشت
و مرغ خانگی خانه را از حشرات و جنبنده پاک کنند و آنچه باشد بگریزند

مقالت سیوم در ذکر ادویه مفرده و آنچه تعلق دارد بترتیب حروف ابجد نهاده است

الالف انگور گرم و تر است و غذای بسیار دهد و ...

فرو کنند و گرده و مثانه را زیان دارد و ادرار بول کند پوست انگور گرم و خشک است و دانه انگور
سرد و خشک است دفع مضرت او با نار ترش کنند **انجیر** گرم و تر است بهترین انواع انجیر
انجیر سفید است انجیر خشک گرم و نرم و لطیف بود در درجه اول گرده و مثانه را سود دارد و بول
نگاه داشتن قوت دهد و سرفه دیرینه و درد پشت را سود دارد و خون خام از انجیر متولد شود
بهترین [illegible] اندرون پوست پیدا شود اگر انجیر با مغز بادام خورند خون نیک از و متولد
شود **آلو** سرد و تر است اندر درجه دوم آنچه نیک پخته شده باشد اسهال صفرا کند و [illegible]
دل را بنشاند اما معده را زیان دارد **امرود** سرد و خشک است بخار را از دماغ باز دارد
و تشنگی را بنشاند و معده گرم را سود دارد و غثیان باز دارد و درد شکم و مفاصل
باز دید آورد **آبی** سرد و خشک است در درجه اول دل و معده را قوت دهد و عرق و قی را باز دارد و [illegible]
بسیار خوردن آن درد مفاصل پدید آید و شراب آبی مخمور را سود دارد و پیش از خوردن
طعام طبع را ببندد [illegible] **انار** شیرین طبیعت او سرد و تر است و ترش
سرد و خشک است در درجه دوم خداوند صفرا را سود دارد انار ترش با پوست فقاع کنند و نبات
و زعفران در آن حل کرده باز خورند اسهال صفرا کند و خفقان را سود دارد **اترج** خاص او
سرد و خشک دل را قوت دهد و خفقان گرم را سود دارد و قی و اسهال صفرا باز دارد پوست
آن گرم و خشک است [illegible] زهرها را نافع است و جانور [illegible] **انگبین** گرم و خشک معده را [illegible]

[illegible] را از فضول پاک کند و سرد مزاج را بغایت سودمند است **آب [illegible]** [illegible]
مار و کژدم را بکشد و کرم را اندر گوش تولد کرده باشد بکشد و [illegible] باطل کنند زایل گرداند
آبکامه گرم و خشک عرق النسا را سود دارد و خلطهای غلیظ را براند و کرم [illegible] دیوانه را
سودمند بود **آب [illegible]** بهترین آبها آنست که شیرین و لذیذ و هاضم بود [illegible] تشنگی
تسکین کند و صحت را نگاه دارد و حرارت دل و معده را سودمند است **آب باران** بهترین
آبها است سینه را سود دارد و دندان و دماغ را سود دارد **آب گرم** سعال و حلق را سود
دارد و طبع را گرم کند و هضم را فاسد گرداند و رنگ روی زرد کند و بسیار باز دید آورد و [illegible]
[illegible] آورد

باب حرف الباء

باقلا سرد و تر است خارش در
تن آورد و نفخ و دیر گوارد و خواب [illegible] نماید و خداوند صرع را زیان دارد [illegible]
بر جای موی چند نوبت طلا کنند موی بر آمدن باز دارد **بادنجان** گرم و خشک است
رنگ روی تباه کند و سودا انگیزد **بنو ماش** سرد و خشک خون را بنشاند و غذا
اندک دهد آب او خناق را سودمند است **بنو سرخ** سرد و تر است گرم مزاج را سود
دارد غذا اندک دهد [illegible] آورد ماش مقشر [illegible] کنند و بجوشانند و آب او جدا کنند
طبع را باز گرداند [illegible] ترش کنند **پیاز** گرم و تر است باه را قوت دهد
رنگ روی را سرخ کند و مضرت آن [illegible] آورد و بسیار خوردن آن [illegible]

سرد آورد و عقل را زایل کرداند **بلوط** سرد و خشک است بول را باز دارد و غذا
دهنده است آدمی را نفع بیشتر از قوت فربهی و خوک است **بن** گرم و تر است ذات الریه
را سود دارد و قوت باه زیاد کند اما معده را تباه کند و تشنگی ... غذا ابر ... روغن بادام تلخ
در گوشها چکانیدن طنین گوش را زایل کند گوش را سود دارد **بریخ** سرد و خشک در ... زکی
رو بیفزاید و بدن فربه کند و خواب خوش آورد **پنیر** گرم و خشک است بعضی گفته اند سرد و
خشک **پنیر** تر تن را بیفزاید و تشنگی آورد و دماغ را زیان دارد و در ... بازدید
آورد و دیر گوارد **پوست** سرد و خشک است پوست گوسفند تازه گرم کشیده ...
نخود باید چوب بسیار زده باشند بر رو پوشند و بگذارند تا خشک شود درد آماس
او زایل کرداند **بط** گوشت او گرم است خداوند مزاج سرد را سود دارد **بیضه** مرغابی
درد رحم و شقاق را سود دارد خوردن آن آواز را صافی کند و رنگ روی را روشن کرداند
برف پیران و خداوند مزاج سرد را زیان دارد و دماغ و دندان و جمله
عصبانی را زیان دارد و خداوند مزاج گرم را و خفقان را سود مند بود و بعد از طعام
اندکی خوردن یاری دهنده هضم بود **بنفشه** سرد و تر است درد سر را بنشاند
و طبیعت نرم کند و دماغ را سود دارد و خواب آورد **بالنکو** گرم و خشک است
... همه علتهای بلغمی را سود دارد و دماغ را مدد دهد و بوی دهن خوش کند و دل را

دیر

توت ... خفقان را سود دارد و بر بعضی ... **بزرک** گرم و تر است ...
خشک معتدل است طبع او ولی ... او آماس را معاون ... کرده و مثانه را سود دارد
خاصه بریان کرده و دیر گوارد **بادروج** گرم و خشک است در درجه اول کنندهای ...
از خوردن او چشم تاریک شود عصاره او در چشم کشند قوت دهد و برآمدن خون از گلو
باز دارد و ادرار بول کند و معده را زیان دارد **بنکو** معتدل است خشکی و گرمی را
بنشاند و درشتی زبان و درد دهان را نرم کند اگر بریان کنند طبیعت را ببندد
بندق گرم و تر است در باه بیفزاید اگر کسی بخورد عقرب از وی بگریزد **بنج** سرد
و خشک است عقل را فاسد کند و ورم و خناق و زبان و دیوانگی آورد **بول اسب**
درد مفاصل را سود دارد و جنبه ... آن نشیند **بول شتر** گرم و خشک است جنبه را
... بشویند بوی ناخوش ... ببرد **بول گاو** ... با خاکستر چوب رز ...
موضع ... طلا کنند ... باز ایستد **بول آدمی** بر گزیدگی عقرب ... طلا کنند
سود دارد و بر گزندگی سگ دیوانه هم سود دارد **بول سگ** ... طلا کنند ... زایل
کرداند **بلادر** گرم و خشک است در درجه چهارم فالج و لقوه و سستی و فراموشی را سود دارد

باب حرف التا

تخم کرفس گرم و خشک است بول و حیض را ادرار
کند و ... سنگ ... **تخم** ... گرم و خشک است بول براند و باد ...

خیز نشیند **تخم کندنا** گرم و خشک است اشتها... و بچه مرده از رحم فرود آورد و مثانه را از
سنگ پاک کند **تخم شلغم** گرم و تر است باه را بیفزاید **تخم بیاذ** گرم و خشک است
باه را بیفزاید **تخم تودری** سرد و تر است بیرتمامی سینه را سود دارد و از گرمی **تخم** [illegible]
گرم و خشک است فواق بلغمی را سود دارد **تخم ترب** گرم و خشک درد مفاصل را سود دارد و زهرهای
گزندگان دفع کند **تخم شاهسپرم** گرم و خشک است سر درد را سود دارد و [illegible] دارد
تخم کاسنی معتدل است در گرمی و سردی خشک است سده جگر بگشاید و [illegible] را سود دارد **تخم کرذ**
گرم و تر است باه را بیفزاید **تخم چغندر** گرم است سده بگشاید **تخم خربزه** گرم و تر است
درد مثانه را سود دارد و پاک کند و قوت باه زیاده کند **تخم خیار بادرنگ** سرد و تر است
گرمی و صفرا بنشاند **تخم خیارزه** سرد و تر است و بول براند **تنبول** گرم است معده و گوشت
بن دندان را قوت دهد **ترنجبین** معتدل است در گرمی و سردی شکم را نرم دارد و سرفه را ببرد
صفرا و تشنگی را بنشاند **تربد** گرم و خشک است بلغم بسیار براند مفاصل بلغمی را سود دارد
توت شیرین گرم و تر است **توت ترش** سرد و تر بود زود از معده بگذرد
و بول براند خناق و درد گلو را سود دارد و جوزدن و غرغره کردن آن بسیار نفع دارد

باب حرف الثاء

ثافسیا صمغ سنداب صحرایی است
گرم و خشک است در درجه سوم داء الفیل و استسقا و نقرس و درد مفاصل را سودمند بود

ادهن

روغن زعفران است گرم و خشک بود ریش و ریشه را سودمند بود و جلا کند

باب حرف الجیم

جوز هندی گرم است در درجه دوم خشک است
در درجه اول صلاح او آن است که از هر دو پوست پاک کنند و دیر گوارد و باه را قوت دهد و جرب
الفرح را بکشد **جوز فارسی** گرم است در درجه سیم و خشک در درجه دوم دماغ را زکام بکشد
و دیر گوارد و تریاق و زبان را بنیر آورد **جوز بحری** برود ده معده گرده را سودمند بود
جغندر گرم و خشک است سده جگر و سپرز را بگشاید **جو** سرد و خشک است غذا او کمتر از غذای
گندم است

باب حرف الحاء

حنا گرم و خشک است سوختگی آتش و درد کرم را سود دارد **حرشف** تر است در درجه دوم
ادرار بول کند و عرق او خوش بوی گرداند **حمص** نخود است گرم و تر است طبیخ او خداوند
استسقا و مفاصل و درد پشت را سود دارد و باه را قوت دهد **حرمل** بار آن را گویند
گویند گرم و خشک درد مفاصل را سود دارد و بول و حیض براند و قولنج را سودمند است و باه را قوت
دهد **حربا** گوشت او زهر قاتل است **حلوای عسل** گرم است بلغم را لطیف کند **حلوای** [illegible] گرم و تر است
حلوای دوشاب [illegible] سوخته در معده گرم شود و غذا بسیار دهد **حلوای شکر** سده باز کند و [illegible] آورد

باب حرف الخاء

خربزه شکوه [illegible] گرم و تر است
در درجه دوم ادرار بول کند کلف را از روی ببرد و بهق را زایل کند و ریگ مثانه را پاک کند

و بهضم آورد خربزه در میان طعام نباید خورد تا در معده فاسد نشود و چاره تسکین آن سکنجبین زهر نخ
مصلح آن سکنجبین ساده است خیار کور سرد و تر است در درجه اول و به درجه دوم تبهای صفراوی
و سوزش را سود دارد و تشنگی بنشاند و گرده را سود دارد و بول براند خیار زه سرد و تر است
گرمی معده را بنشاند خیار بادرنگ سرد و تر است گرمی معده را سود دارد خیار چنبر در گرمی و تری
معتدل است و شکم را نرم کند ورم و کلف را سود دارد خطمی سرد و تر است در طبع او لطافتی است
درد مفاصل را سود دارد و لعاب خطمی با سفیده بیضه بر سر طلا کنند موی دراز کند اگر خطمی با سرکه و روغن
زیت طلا کنند گزیدن زنبور را سود دارد خشخاش سرد و تر است در درجه سیم خواب آورد
و شراب او سرفه را سود دارد خبازی خیرو است ... او نه سرفه کهن را سود دارد و شیر زنان را
زیادت کند خردل گرم و خشک است در درجه چهارم بلغم را سود دارد و براند و تحلیل رطوبت
کند از دماغ و نسیان را سود مند بود خله انگبین در کوهستان فارس باشد گرم و خشک است از عسل
گرم تر است خایه مرغ خانگی چنین نیم بسته باشد غذا بسیار دهد و سفیده او سرد است و زرده
او گرم موضع آتش سوخته با زرده طلا کنند سود دارد خرما گرم و تر است غذا بسیار دهد
خون زیاد از وی حاصل شود غلیظ بود خوابهای آشفته آورد و گرده و مثانه را سود دارد
خردل دانه گرم و خشک است بلغم را ببرد و براند و درد مفاصل را سود دارد خایه مرغان
بط و اشتر مرغ ... گرمی ... را زیان دارد خایه کنجشک در ... چیز افزاید خایه ...

۱۰۱

مثانه را سود دارد و از بیماری ... دارد

باب حرف الدال

دراج گوشت او اندر جوهر دماغ افزاید و فهم زیادت کند و منی بسیار تولید کند
دار فلفل گرم و خشک است بلغم را ببرد و معده را قوت دهد و باه را مدد کند و گزیدن جانوران را
سود مند است دلق ادویه ... است از درخت بلوط و سیب ... حاصل شود بلغم و ورق
... را زایل گرداند درد سر را چون با گل روغن طلا کنند ادرار را سود دارد و حیض کند
دارچینی گرم و خشک است در درجه سیم بلغم را ببرد و معده را قوت دهد و در باه چیز افزاید
و قوت دل دهد و درد گوش ببرد و تاریکی و ... چشم را زایل کند و ... دماغ
را پاک کند و ... سینه را پاک کند سده جگر بگشاید دل را و معده را قوت دهد دوشاب
گرم و تر است طبع را نرم دارد و غذا بسیار دهد دماغ سرد و تر است ...
با سرکه بخورند صرع را سود دارد دوغ گاو و گوسفند غذا بسیار دهد و ...
معده گرم را سود دارد و اسهال صفراوی را باز دارد

باب حرف الذال

ذراریح حیوانی معروف است ... بول کند گرم و خشک است در درجه سوم و
با سرکه طلا کنند قوبا را سود دارد

باب حرف الرا

ریواج بهترین آن ریواج ... شیراز است سرد و خشک است معده را قوت دهد
و اسهال صفراوی را سود دارد و تشنگی بنشاند و ... طاعون باز دارد و ...

وبا سود مند است سینه او حلق را از زبان دارد رجین معصی سرد و خشک در درجه
سیم معین سرد را سود مند است منزلم کند طبع را نرم دارد و درد آدم آورد و سینه و حلق را
زیان دارد ریکال اشتهای طعام آورد و طعام از معده بزیر آورد و تشنگی را ساکن کند

باب حرف الزاء

زیبق سیماب است سرد و تر است در درجه دوم
فالج و رعشه آورد و دود او شنوایی و بینایی را زایل گرداند و بوی دهان ناخوش کند
زرنباد گرم و خشک در آن ث ط ده و فربهی آورد زوفا گرم و خشک سرفه کهن را سود دارد
و بول براند زرد آلود سرد و تر است در درجه دوم زرد آلود خشک در آب بجوشانند
آب آن تشنگی بنشاند و در تبهای حاده نافع بود برای معده را فاسد کند زر در گرمی معتدل است
درد دهن گیرند درد دندان را سود دارد و بوی کند دهان را زایل کند خفقان را سود دارد
میل از زر ساخته در چشم کشند چشم را روشن گرداند زبرجد چشم افعی بر او چنین
حجه دارند ترقیت خسیه و اسهال خونی باز دارد زرنیخ گرم و خشک است در درجه دوم موی
را ببرد و با پیه او غیر مرهم سازند ریشهای کهن را سود مند بود زریان گرم و خشک است
اشتهای طعام آورد و درد مفاصل و عرق النسا را سود دارد بیخوابی و درد سر آورد
زعفران گرم و خشک است در درجه دوم رود کامل را قوت دهد و نشاط آورد و باه را
سود دارد و خواب آورد رنگ روی نیکو گرداند و دل را قوت دهد

باب حرف السین

س

سنا گرم و خشک است در درجه اول سودا و صفرا و بلغم را براند و گویند گرم و خشک فالج و عرق النسا را
سود دارد و هم خوردن و هم طلا کردن سنبل گرم و خشک است در درجه اول سودا و صفرا و بلغم براند
گویند گرم و خشک است در درجه دوم دماغ را قوت دهد و موی ابرو برویاند سوسن بیخ او معتدل است
در گرمی و تری آواز را صاف گرداند و سوزش گرده و مثانه را سود دارد سداب
گرم و خشک فالج و عرق النسا را سود دارد هم خوردن و هم طلا کردن سرکه سرد و خشک بوی
دهان را خوش کند و معده و جگر سرد را گرم کند سعد گرم و خشک در درجه سیم بوییدن آن دماغ
سرد را قوت دهد و خوردن آن دماغ را ضعیف کند درد سر گرم و جگر گرم را سود دارد
و شهوت غذا را باز دید آورد سپنج گرم و خشک است در درجه سیم ادرار حیض کند گرده و مثانه
را سود دارد سیب دل را و معده را قوت دهد سیب شیرین گرم و تر است و سیب ترش سرد و
خشک است طبع را ببندد و تغیر آبها را سود دارد سپستان گرم و تر است سینه و حلق را
نرم کند و خلط سودا براند سقنقور ماهی است که از رود نیل مصر آورند و در باه بغایت
خاصیت دارد ... سرخس گرم و خشک است کرم را بکشد سنگ مغناطیس گرم و
خشک است ... تشنج و درد مفاصل را سود دارد سنگ الکاره تیز کند گرده و مثانه
را از سنگ و ریگ پاک کند سرنج سرد و خشک است ... بکار آید و خون را باز دارد

باب حرف الشین

شکر گرم و تر است در درجه اول سینه و حلق

نرم کرداند و کوفته است و قولنج بگشاید و تشنگی آورد **شیر بز** گرم و تر است نقل دیگر گرم
و تر است سرفه و خشکی را سود دارد و معده و جگر را و معده را قوت دهد **شیر گوسفند** گرم و تر است
غذا اهل شیر دهد و دماغ بیفزاید **شیر بز** معتدل است ریشهای حلق را سود دارد و غرغره با آب
کردن خناق را زایل کند **شیر اسب** گرم است و تر و تری او کمتر از شیر گوسفند است غذا اندکی
دهد سوء القنیه را سود دارد **شیر خر** سرفه و سل را سود دارد و مزاج او سرد و تر است
شیر گاو از جمله شیرها غلیظ تر است و دیر از معده بگذرد و **شیر شتر** از جمله شیرها غذا اندکی
دهد و به بر افتادن و استسقا و بواسیر را سود دارد و زود از معده بزیر آید **شیطرج**
گرم و خشک است در درجه دوم برص و بهق و برص طلا کنند هر دو درد او را و سل به هند مفاصل
را سود دارد **شاهترج** گرم و خشک است خارش بدن را مفید است **شلغم** گرم و تر است غذا بسیار
دهد و منی بیفزاید چون پسر که پرورده باشند اشتهای طعام باز دید آورد
گرم و خشک است بلغم را ببرد و اشتهای طعام باز دید آورد و بادها بشکند **شاهدانه** گرم و خشک است
بادها بشکند درد و باه را بیفزاید **شونیز** گرم و خشک است در مرتبه روغن بنفشه سوم او روغن زند
و طلا حلق و سینه کنند درشتی حلق را سودمند بود **شمع** گرم و خشک است درد مفاصل را سود دارد
شیر خشت گرم و سرد معتدل است طبع را نرم دارد فعل او از فعل ترنجبین قوی تر است
شفتالو سرد و تر است در درجه دوم اشتهای طعام آورد تبهای محرق را سودمند است

پیش

پیش از طعام باید خورد

باب حرف الصاد

صبر گرم و خشک است
مرضهای بلغمی را نفع کند و سودمند است **صحنا** دردهای مفاصل بلغمی را نافع است
سودمند است **صمغ** گرم و خشک است با سرکه طلا و قوبا کنند مفید بود **صمغ عربی** گرم و تر است
درشتی سینه و حلق را سود دارد **صندل سفید** سرد و خشک است درد سر و خفقان گرم را سود دارد
طلا کرده با دیگر داروهای دیگر استعمال کنند معده و جگر را قوت دهد **صندل سرخ**
از صندل سفید سرد تر است **صنوبر** گرم و خشک است درد جگر را نافع است

باب حرف الضاد

ضب سوسمار است خون او کلف را ببرد و سفیدی چشم را سود دارد **ضفدع**
وزغ است گوشت او گزیدن جانوران را سود دارد چون بر آن بندند

باب حرف الطا

طباشیر سرد و خشک است خفقان گرم را سود دارد
و اسهال صفراوی را باز دارد **طرخان** گرم و خشک است معده و باه را زیان دارد و تشنگی و درد گلو
آورد و بیخ دندان را محکم کند **طلع** اول بار خرما است سرد و تر است و دگان را قوت
دهد و طبع را ببندد و خون از رحم و کوا باز دارد

باب حرف الظا

ظلف
سم گوسفند است سرد و خشک است خاکستر او داء الثعلب را سود دارد

باب حرف العین

عاقرقرحا بیخ طرخان کوهی است گرم و خشک است در درجه سیوم
بیخ عرق النسا را سودمند بود تحلیل بلغم کند **عناب** نیز بن عناب عناب جز جان نرد معتدل است

عاقرقرحا بیخ طرخان کوهی است

ورام و سردی سینه و حلق را سود مند است و آب [illegible] غرغره کردن خناق را سود دارد
عنبر گرم و خشک در درجه دوم دل و دماغ را تقویت دهد و در روح بیفزاید عود گرم و خشک در درجه دوم
دل و دماغ را قوت دهد خاییدن آن بوی دهان را خوش کند [illegible] درد [illegible]
دهد علق سرد و خشک است در روغن زیت بجوشانند و آن روغن را در گوش چکانند درد
گوش بنشاند

باب حرف الغین

غاریقون گرم و خشک است
سده را بگشاید و [illegible] غلیظ را ببرد و بیماریهای بلغمی را سود دارد غالیه نوعی از
طیب است از مشک و کافور مرکب

باب حرف الفاء

فاهل گرم و تر است
طبع را نرم دارد فوفل همچو صندل است آماس گرم و سرخی چشم را سود دارد و
دندان را سخت کند فاغره گرم و خشک است معده و جگر را گرم دارد و ضماد او [illegible] اسهال بلغمی را
سود دارد فاوانیا عود الصلیب است سرد و جگر بگشاید و [illegible] صرع
را زایل کند فرنجمشک گرم و خشک است خفقان بلغمی را سود دارد و [illegible] آب انار
ساخته باشند گرم مزاج را سود دارد و تشنگی بنشاند فلفل گرم و خشک است [illegible]
بلغم را سود دارد [illegible] درختی است [illegible] سودا [illegible]

باب حرف القاف

قرنفل گرم و خشک است بوی دهان را خوش کند
قاقله خورد و بزرگ گرم و خشک است در درجه دوم [illegible] غثیان و قی را باز دارد

ادما

[illegible] قنطوریون گرم و خشک است [illegible]
[illegible] قطران گرم و خشک است در درجه چهارم اگر قطره از آن در گوش
چکانند کرم را بکشد قسط گرم و خشک [illegible]
دهد قنبیل گرم و خشک [illegible] قمری نوعی از [illegible]
گویند گرم و خشک است [illegible]

باب حرف الکاف

گندم گرم است و در تری و خشکی معتدل است از حبوب هیچ چیز از گندم غذا دهنده تر نیست
و بسیار [illegible] بهترین گندم آن [illegible]
کنجد گرم و تر است [illegible] و ادرار حیض کند [illegible]
و تشنگی آورد کنار سرد و خشک است معده را قوت دهد و اسهال را که از ضعف معده بود باز
دارد و اسهال خونی را [illegible] کبیل [illegible]
کلنار سرد و خشک است در درجه دوم اعضای عصبانی را قوت دهد و اسهال خونی را باز دارد
کرفس گرم و خشک است در درجه چهارم معده را سود دارد [illegible] کندنا [illegible]
[illegible] در درجه دوم [illegible] بوی دهان خوش کند و طبع را
نرم دارد [illegible] بول براند [illegible]
کندر گرم و خشک است در تقویت حافظه بیفزاید و معده را قوت دهد و اسهال ببندد

کهربا سرد و خشک در درجه دوم قوی است اسهال خونی باز دارد و خفقان را سود دارد کمون
زیره کرمانی است گرم و خشک است بادها را بشکند کشنیز سرد و خشک در درجه دوم آب آن [illegible]
را سودمند است آب آن سبز و سرد کند و در بینی چکانند خون از بینی باز دارد و بوی
دهان را مفید است کرویا گرم و خشک است بادها را بشکند خفقان را سودمند است و بول را براند
کبریت سرد و خشک است اگر در سر شراب بکوبی [illegible] نشود و گزیدن [illegible] را نافع است
گوگرد گرم و خشک است در درجه چهارم [illegible] قوبا را اطلا کنند سود دارد کبابه گرم و خشک است
سده جگر را [illegible] و آواز صافی کند و طبع ببندد کافور سرد
و خشک است [illegible] در درجه سیم کاوزبان گرم و خشک است سودا را بگشاید
دمنه [illegible] گرم و تر است [illegible] گوشت بره است [illegible] از گوشت بز
[illegible] گوشت بزغاله معتدل آن کمتر از گوشت بره است
و [illegible] از گوشت بزغاله [illegible] کمتر است و لذت بیشتر [illegible]
گوشت بز ماده دیر هضم شود و غذا [illegible] و سودا انگیزد گوشت گاو سرد و خشک است
و دیر هضم شود [illegible] سودا [illegible] آورد [illegible] داء الفیل [illegible]
[illegible] آورد گوشت گوساله [illegible] گرم و تر است
خداوندان ریاضت را سود دارد گوشت گوسفند خصی یعنی [illegible] خایه او کشیده

بالتمام

نارنج پوست او گرم و خشک در درجه دوم حامض او سرد و خشک است در درجه سیم [illegible]
[illegible] غذا آورد و خفقان را سودمند است نانخواه گرم و خشک است
[illegible] در درجه [illegible] را سود دارد و بول را براند [illegible] سرد و خشک در درجه اول
[illegible] گرم [illegible] و حلق را سودمند است نعناع گرم و خشک است در درجه دوم معده
را گرم کند و قوت دهد و فواق را از امتلا بود سود دارد و [illegible]
[illegible] نفت گرم و خشک است در درجه چهارم درد [illegible] و مفاصل و لقوه و فالج و [illegible]
را سود دارد و بادها را بشکند نوشادر گرم و خشک است در درجه سیم حلق بلغم را
[illegible] دارد و در چشم کشیدن سفیدی چشم را ببرد نیل گرم و خشک است در درجه اول کلف
[illegible] و داء الثعلب را اطلا کردن سود دارد نان خشک طبع را ببندد نان تازه
[illegible] شود و از معده بگذرد نان از گندم شسته دیر گوارد و غذا بسیار دهد
[illegible] کند نان فطیر آنست که [illegible] در آب [illegible] نان تنک [illegible]
[illegible] نان فطیر طبع را ببندد و دیر هضم شود و باد انگیزد [illegible]
[illegible] آورد نان فرنی دیر گوارد و خداوند کد و تعب را لایق بود و دیر هضم شود
نان برنج [illegible] خشک خداوند تعب را سودمند است و طبع را ببندد
[illegible] طبع را ببندد و غذا اندک دهد [illegible] دیر گوارد [illegible]

فلفل دار فلفل
۱۰ مثقال ۲۰ [illegible]
زنجبیل دارچینی
۲۰ [illegible] ۲۰ [illegible]
شیطرج هندی زراوند [illegible]
۲۰ [illegible] ۲۰ [illegible]
مغز نارجیل مغز [illegible]
۲۰ [illegible] ۲۰ [illegible]
پوست بلیله آمله [illegible]
۲۰ [illegible] ۲۰ [illegible]
بیخ بابونه گل بابونه
۱۰ [illegible] ۱۰ [illegible]
خصیه الثعلب مویز منقی
۲۰ [illegible] ۶ [illegible]
عسل [illegible] آورده [illegible]
معجون سازند

نان جو سرد و خشک بهترین آن آن باشد که از جو نو کهنه باشند طبع را ببندد و غذا
اندک دهد نمک گرم و تر است سینه را سود دارد و بول براند و باد را بکشد

باب حرف الواو

ورق [illegible] گرم و خشک است در درجه اول و دوم آواز
صاف کند و بهق و برص را سود دارد ورق زر درد سر گرم را سود دارد خاییدن آن
گوشت بن دندان را سخت کند ورق سرو قابض است در سردی و گرمی معتدل است خاکستر
آن سوختگی را مفید است ورق بلوط سرد و خشک است در ریشهای کهنه را نافع بود
ورق [illegible] سرد و خشک است بکوبند و موی را بدان بشویند دراز گرداند و سیاه و از سر بر نرود
ورق جوز گرم و خشک است خاییدن آن تیزی بلغمی را ببرد و دهان برآمده را سود دارد
ورق توت خضاب نیکو است موی را و درد دندان را سود دارد ورق ترنج گرم
و خشک است رطوبت معده را مفید بود ورق کتان سر شستن بدان ریزیدن موی باز
دارد ورق آلو حلق را سود دارد و خوره بدان کردن ورق شفتالو دمیدگی
دانها را سود دارد بر ناف کودکان طلا کردن کرم را بکشد ورق بن گرم است در درجه
دوم گفته اند در سیم قابض است ورق بید سرد و خشک است عصاره او درد سر را و
رعاف را [illegible] مفید بود

باب حرف الها

هزار رهبان گرم و خشک است
در درجه دوم لطیف کننده است هلیون گرم و تر است سده را بگشاید بلغم را

لطیف

لطیف کنند هوف وطان عود هندی است گرم و خشک است در درجه دوم شکم را ببندد
هندبا کاسنی است سرد است در درجه اول تر است در درجه آخر سده بگشاید
و گرمی معده را کم کند هیل گرم و خشک است در درجه دوم لطیف کننده و معده و جگر را
قوت دهد و غذا را هضم کند

باب حرف الیا

یاسمین گرم و خشک است
لطیف کننده است کلف را ببرد و خداوند صداع بلغمی و لقوه و فالج و عرق النسا را
سود دارد یاقوت رمانی خداوند وسواس و خفقان را سود دارد و دل را قوت دهد
یشم سنگی است سرد و خشک اسهال خونی باز دارد یرج سرد و خشک است در درجه [illegible] آورد

مقاله چهارم در ذکر ادویه مرکبات و دو باب است

باب اول در مفرحات یاقوتی

خفقان و وسواس را سود مند است
و دل را قوت دهد و فرحت آورد فواید و خواص آن بسیار است تفصیل آن این است
لولوی ناسفته شش درم ؛ مرجان چهار درم ؛ یاقوت رمانی دو درم ؛ طلای ورق یکمثقال
لاجورد یکمثقال ؛ لعل سه درم ؛ عقیق یکمثقال ؛ سنگ یشم یکمثقال ؛ کهربا درم ؛ طباشیر
سفید هفت درم ؛ صندل مقاصری چهار درم ؛ صندل سرخ دو درم ؛ ورق نقره [illegible] درم
پوست زرشک و گل سرخ چهار درم ؛ گل مختوم دو درم ؛ کشنیز خشک سه درم ؛ ساذج هندی یکمثقال
زرنباد یکمثقال ؛ درونج عقربی یکمثقال ؛ عود هندی سه درم ؛ ابریشم [illegible] درم ؛ گاوزبان [illegible] درم

بهمن سفید دو درم بهمن سرخ دو درم ریوند چینی دو درم تخم کاسنی ده درم کافور دو مثقال
خشک تبتی نیم مثقال عنبر اشهب دو مثقال ابریشم خام سوخته یکدرم اشترغاز آمله مربی ... مثقال
هلیله کابلی مربی ... درم آب کدو بگیرند آب انار شیرین بگیرند شراب سیب ... را
کوفته و بیخته با بگیرند ... در ظرف کاشی یا چینی چهل روز در میان جو نگاه دارند
شربتی یکمثقال **مفرح معتدل** مروارید ده درم کهربا پنج درم صندل سفید
هشت درم گاوزبان دو درم زرنباد شش درم تخم کاسنی پنج درم صندل سرخ ... درم
درونج رومی دو درم ... هندی چهار درم طباشیر هشت درم ... شش درم بادرنگبو
چهار درم زعفران یکدرم کافور چهار دانگ مشک خالص دو دانگ عود خام دو مثقال
گشنیز خشک پنج درم خشخاش سفید چهار درم بنفشه چهار درم گل ارمنی چهار درم این
جمله کوبیده و بیخته و ... قبرسند شربتی یکمثقال **مفرح سرد** ورق گل سرخ یکدرم
طباشیر سفید یکدرم گشنیز ... کرده ... تخم ... دو درم مغز تخم خیار دو درم مغز تخم
خیار بادرنگ دو درم مغز دانه کدو دو درم بهمن سفید یکدرم گاوزبان یکدرم ابریشم ...
سه درم مروارید ناسفته دانگی کهربا دانگی کوفته و بیخته با بگیرند ... و گلاب
از نبات ... با قوام آورده قبرسند شربتی یکدرم **مفرحی که خفقان را**
سود دارد گاوزبان شش درم درونج عقربی شش درم زرنباد سه درم کوفته و بیخته

با جلاب

و بجلاب از شراب بادرنگبو قبرسند شربتی یکدرم **مفرحی که خفقان گرم را سود دارد** نبات مروارید
و لؤلؤ و گاوزبان و گل ارمنی از هر یکی ده درم مشک یکدرم ... سفید دو درم کوفته و بیخته با گلاب
قبرسند شربتی یکدرم **مادة الحیوة** فلفل و دارفلفل و زنجبیل و دارچینی و هلیله و آمله و شیطرج
هندی ... بابونه و مغز جلغوزه جوز هندی حشیشة الثعلب از هر یکی ده درم تخم ...
مویز ... سی درم کوفته با عسل کف گرفته سه وزن آن قبرسند شربتی یکدرم **معجون**
لبوب مغز بادام مغز جلغوزه مغز دانه صنوبر مغز فندق مغز فستق مغز جوز هندی فلفل
خشخاش ... سرخ و زرد ... سفید پوست کنده تخم جرجیر تخم شلغم تخم پیاز ... بهمن سرخ
و سفید زنجبیل دارفلفل کبابه خرفه دارچینی شقاقل خولنجان تخم ... از هر یکی ... درم
کوفته با عسل کف گرفته قبرسند ... ادویه ... **اطریفل بزرگ** در باه
... را سود دارد و ... را گرم کند و لون روی سرخ گرداند ... هلیله کابلی
... از دانه بیرون کنند فلفل دارفلفل از هر یکی سه درم ... شقاقل هندی
شقاقل ... بهمن سرخ و سفید لسان العصافیر ... فلفل ... پوست کنده خشخاش سفید
بهمن سرخ و سفید از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته با عسل کف گرفته قبرسند و چهل روز در
میان جو نگاه دارند **اطریفل کوچک** رطوبت از معده ببرد و سستی معده را سود دارد و
... آماس کند و رنگ ... هلیله سیاه و هلیله کابلی و هلیله زرد و ... آمله از هر یکی جزوی

را کستار است بکوبند و به بیزند و بعسل کف گرفته بسرشند و در ظرف کاشی نگاه دارند
معجون خبث از خلطهای غلیظ چون بلغم لزج و سودا ببرد و اصحاب تب بلغمی را سود دارد
هلیله سیاه بلیله و آمله از دانه بیرون کرده از هر یکی ده درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس
تربد سفید از هر یکی پنج درم کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند شربتی پنج مثقال **معجون**
خیارچنبر قولنج بگشاید و درد معده و شکم را سود مند بود و خلطهای غلیظ بلغمی براند
بستانند تربد جیل درم بنفشه هشت درم نمک هندی رب السوس از هر یکی هفت درم
تخم رازیانه انیسون مصطکی از هر یکی پنج درم خیارچنبر صد درم فانید صد درم روغن
بادام شش درم عسل و فانید را بهم بجوشانند و صاف کرده خیارچنبر و روغن در آن حل
کنند و ادویه کوفته در آن بسرشند شربتی پنج مثقال **معجون حجر الیهود** گرده و مثانه
را از سنگ پاک کند تخم خیار بادرنگ تخم کدو تخم خربزه کاکنج از هر یکی پنج درم حجر الیهود
پنجاه درم کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند **تریاق اربعه** گزیدن مار و کژدم
و دیگر حشرات را نافع است و درد شکم و جگر و سپرز و صرع و خفقان و معده را سود
دارد جنطیانا رومی حب الغار زراوند طویل مر صافی راستارست کوفته و بیخته با عسل
کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال **تریاق فاروق** تریاق بزرگ است گرم و خشک است
از گزندگی جانوران را و جمیع زهرها و داروها که کشنده را نافع بود از تنوخ و زیاد

دو سال

مثقال بود و قوت دل دهد و مجموع مرضهای سرد را مفید بود از خواص این نوشته شود
سقطولیا الحیاه سعال ضیق النفس و درد سینه و شش را و نفخ معده و قولنج و استسقا
و برص و بهق و جذام و اوجاع مفاصل مجموع مرضها را از سودا و بلغم و صرع و صداع و تب
و در شقیقه و بواسیر و ادرار بول و حیض کند **صفت آن** اقراص عنصل چهل
و هشت مثقال اقراص از جوز دن افاعی ملوک سیاه و افیون مصری از هر یکی بیست و چهار
مثقال ورق گل سرخ شخم تربد ثوم بری ایرسا غاریقون رب السوس روغن بلسان
از هر یکی دوازده مثقال مر بادزعفران زنجبیل ریوند چینی قسط فلونیون فوتنج جبلی
فراسیون قسط حطر اسالیون اسطوخودوس فلول سعتر دارفلفل کندر شکاع شیح تفاح
اذخر صمغ البطم سلیخه سواد اسنبل الطیب از هر یک شش مثقال تخم کرفس سنبالوس
حرف بابل کماذریوس نانخواه کمافیطوس عصاره لحیه التیس ناردین اقلیطی
شیح جبلی دج هندی مر خیطیا تخم رازیانه کل جعتوم زاج محرق از تمام سوخته بود
حماما دح بلسان ارسوما یقون صمغ عربی قوما نا انیسون اقاقیا از هر یکی چهار مثقال
مر دوقومه میعه مقل ازرق و مقل الیهود و جند بید ستر قنطوریون باریک زراوند گرد سکبینج از هر
دو مثقال جند بیدستر دو مثقال عسل از کل خاشاک بود بوزن اینها ده رطل شراب کهنه هشت
رطل سمغ اینها و صمغ را به شراب حل کنند و عسل بر سر آن بپزند روز بگذارند تا بعد از زا

ادویه کوفته و بیخته از روغن بادام چرب کنند و بعضی مطبوخ بسرشند و بعضی نقره با
چینی یا کاشی یا آبگینه کنند و بعد از یک سال استعمال کنند و بعضی جایز داشته اند
از بعد از شش ماه استعمال توان کردن و بعضی گفته اند از استعمال نتوان کردن تا پنج سال
بر آن بگذرد و بعضی از حکما گفته اند تا ده سال بر او نگذرد و کامل نشود چنانچه مسعادی آید
در غایت خوبی بود و قوت او تا سی سال بود و چون از سی سال بگذرد تا شصت سال قوت آن
باقی بود **دوا المسک** ضعف دل را و خفقان را و مرضهای سوداوی را سود دارد
و باد را از تن ما زایل کند آبستنی پدید آورد و سودمند بود زرنباد درونج عقربی از هر یکی
یک درم لؤلؤ ناسفته کهربا ابریشم خام مقرض ناسوخته از هر یکی یک درم و نیم بهمن
سرخ و سفید و شیطرج هندی سنبل الطیب دارچینی قرنفل جند بیدستر از هر یکی چهار درم
زنجبیل دار فلفل از هر یکی نیم درم مشک خالص نیم درم کوفته و بیخته با عسل کف گرفته
بسرشند آب بدیه باشد و شربتی خالص پنج **دوا المسک تلخ** خفقان و ورم حلق
و رطوبت معده را سود دارد سنبل الطیب مشک مرصافی وج هندی از هر یکی دو درم
زعفران انجوان تلخ قرنفل از هر یکی چهار درم جند بیدستر بقدر یک درم نیم کوفته
با عسل کف گرفته بسرشند و عسل باید که از وزن دو بار بود **انوشدارو**
از تخمه و نفاخ ... بعد از طعام و پیش از طعام شاید خوردن غذا را هضم کنند

دجل

یکی ده درم خرما یک شبانروز در سرکه جوشانند و دارو ها کوفته
بیخته با خرما در عسل کف گرفته بسرشند و عسل باید که سه وزن
دارو باشد **کوارش زیره** معده سرد را گرم کند و قی را
سود دارد و آروغ ترش باز دارد زیره کرمانی در سرکه خیسانند
یک شبانروز و خشک کنند و بریان کنند و برگ سداب خشک فلفل
زنجبیل از هر یکی دوازده درم بوره ارمنی ده درم این جمله کوفته و بیخته
با عسل کف گرفته بسرشند و عسل باید که سه وزن دارو ها باشد
کوارش عنبر خفقان و سوء الهضم سردی معده و درد رحم را سود دارد
و پیران را اینک نافع بود قاقله بزرگ و کوچک بسباسه دارچینی از
هر یکی چهار درم زنجبیل دار فلفل از هر یکی هشت درم مثقال اشنه دو
درم تربد یک درم قرنفل زعفران از هر یکی ده درم جوز بوا پنج درم
سنبل الطیب مصطکی عنبر از هر یکی دو درم مشک بزر البنج و افیون
از هر یکی یک درم روغن بلسان شش درم افیون در شراب
جوشانند و عنبر در روغن بلسان بگدازند و دارو ها کوفته و بیخته
در عسل کف گرفته بسرشند و عسل باید که سه وزن دارو باشد

گوارش نانخواه بجهت درد شکم و ضعف معده را سود دارد و بادها را
بشکند نانخواه تخم کرفس تخم نیز از هر یکی ده درم زنجبیل دو درم و نیم
کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند **گوارش مسک** معده سرد را
و درد کانی و خفقان دل را سود دارد مسک نیم درم دارچینی جوزبوا
قرنفل فاقله کوچک قسط قرنفل خولنجان دارفلفل عود هندی از هر یکی ده
درم زعفران دو درم شکر سفید نیم درم رطل داروها کوفته و بیخته با
عسل کف گرفته بسرشند والله اعلم **گوارش عود** معده سرد را قوت
دهد و طعام را هضم کند و منفعت بلغم کند سنبل هندی سنبل رومی تخم
کرفس انیسون مصطکی از هر یکی یک درم عود سه درم قسط قرنفل دو درم
بسباسه دو درم و نیم جوزبوا یک درم و نیم [illegible] دو درم هلیله کابلی دو
درم و نیم مرماحوز سه درم و نیم ورق گل سرخ سه درم قرفه [illegible]
دو درم کوفته و بیخته با [illegible] درم با [illegible] بسرشند **گوارش مصطکی**
شکر سفید یک من عرق [illegible] در دو رطل آب [illegible] نشانند و باز قوام
[illegible] مصطکی [illegible] درم کوفته و بیخته بر آن افشانند و بجنبانند تا
منعقد شود و سنگ رخام بروغن [illegible] کنند و بر آنجا ریزند

باب سیم

باب سیم **اندر قرصها و قرص زرشک** صاحب استسقا را سود دارد
و سده جگر بگشاید ورق گل سرخ چهار درم [illegible] دو درم
زرشک بی دانه دو درم سنبل هندی مغز تخم خیار بادرنگ تخم [illegible]
طباشیر سفید از هر یکی یک درم عصاره غافث ریوند چینی [illegible]
از هر یکی نیم درم کوفته و بیخته بوزن آن آورند و دو جلابی از ترنجبین
بسرشند و قرص سازند **زرشک کوچک** اماس جگر را سود دارد زرشک
بی دانه پانزده درم تخم کاسنی تخم خیارزه تخم [illegible] از هر یکی سه درم
ریوند چینی سنبل هندی از هر یکی یک درم و [illegible] پنج درم کوفته و بیخته
بلعاب اسبغول بسرشند و قرص سازند **[illegible] طباشیر** تبهای صفرا
[illegible] سود دارد و [illegible] را بنشاند و طبع را نرم دارد
و صفرا را [illegible] طباشیر سفید دو درم ترنجبین دو درم و نیم مغز تخم
خیارزه مغز تخم کدو مغز تخم خیار بادرنگ از هر یکی دو درم و نیم
نشاسته نیم درم کثیرا صمغ عربی خشخاش سفید از هر یکی درم کوفته
و بیخته بلعاب اسبغول بسرشند [illegible] **[illegible]** سده
[illegible] تخم [illegible] تخم [illegible] تخم کدو

از هر یک راستار راست کوفته و بیخته در سکنجبین تر کنند و قرص سازند **قرص طباشیر** نسبت صمغ عربی تخم خرفه بریان کرده نشاسته از هر یکی دو درم و رب گل سرخ سه درم طباشیر سماق زرشک ... دانه از هر یکی یک درم و نیم گل ارمنی دو درم کوفته و بیخته باب قراح تر کنند و قرصی سازند **قرص بنفشه** دماغ را از اخلاص بلغمی و صفرایی پاک کند و خلط صفرایی از مفاصل براند بنفشه میامی ... دام و دو درم تربد سپید مجوف یکدرم رب السوس یک درم و نیم درم پوست هلیله زرد نیم درم افتیمون دانگی کوفته و بیخته باب قراح تر کنند و قرص سازند **قرص غافث** تبهای بلغمی و سوداوی را سود دارد ... غافث شش درم ترنجبین شش درم طباشیر سفید چهار درم ورق گل ... کوفته و بیخته در آب قراح تر کنند و قرص سازند **قرص افسنتین** تبهای بلغمی و سودا و درد سده و سپرز و جگر را بگشاید افسنتین رومی تخم کرفس ... از هر یکی راستار راست کوفته و بیخته در آب قراح تر کنند و قرص سازند **قرص کهربا** اسهال خون و نفث خون ...

کوفته و بیخته بدان تر کنند **حبی که ورم را بنشاند** سرخس شحم حب النیل عاقرقرحا کابلی مقشر تربد سفید مجوف هلیله زرد شیح ترکی از هر یک چهار درم کوفته و بیخته در آب قراح تر کنند و حب سازند **حبی که سرفه و ریش شش را ببرد** ... و آواز صاف کند مغز بادام پوست کنده بزرگ دانه صنوبر مقشر نشاسته سفید از هر یک دو درم کوفته و بیخته در آب تر کنند و حب سازند **حب قوقایا** بوی دهان خوش کند و گند دهان ببرد عود خام قرنفل مصطکی راستار راست کوفته و بیخته در آب روان تر کنند و حب سازند و در دهان گیرند **نوعی دیگر** بلغم از بدن براند ایارج فیقرا تربد سفید مجوف از هر یکی دو درم هلیله زرد هلیله کابلی افسنتین از هر یک یکدرم نمک هندی دو درم سقمونیا بریان کرده درمیان دو درم کوفته و بیخته در آب کرفس تر کنند شربتی دو درم نافع بود

باب پنجم در سفوفات

... اسهال صفراوی ببندد و تشنگی بنشاند انار دانه ترش بریان کرده پانزده درم خرنوب ... و سماق دانه مورد نبت کنار بلوط و گشنیز بریان کرده ... از هر یک پنج درم کوفته و بیخته با یکدیگر بیامیزند **سفوفی** ... تخم خرفه ... صمغ عربی گل ارمنی ... سفید و سیاه گل مختوم از هر یک پنج درم ... کوفته و بیخته با هم بیامیزند و دو درم از آن بر سر شیر ... بنهند **سفوف معتدل** اسهال خون و صفرا باز دارد هلیله ... بلوط گلنار ...

از هر یکی ده درم انار دانه بیست درم هار ... سه درم هلیله و بلیله و آمله را در روغن
بادام چرب کنند و کوفته و بیخته با بلیله یکم چهار مزه بنه **سفوف از بهر زحیر سودا دارد** و اسهال ... را
در رود ... را نفع بود تخم اسپندان تخم کرفس ... یکی از هر یکی دو درم کل ارمنی تخم ...
هر یکی یک درم صمغ عربی کتیرا مصطکی یک درم کوفته و بیخته با بلیله یکم چهار مزه بنه **سفوف از بهر کلف**
ادرو ... زیره کرمانی ... برابر ... با بلیله یکم چهار مزه بنه **سفوف کورکنان** ... کرفس
درم کورکنان ده درم مغز بادام پوست کنده زعفران ... کوفته و بیخته با بلیله یکم چهار مزه بنه
... بر سر آب ... مفاصل را سود دارد **سفوف از کرم ...** شیخ ترکی ...
کابلی ... مجوف قنبیل ... از هر یکی یک درم ... بر سر ... تازه ...
سفوف شیخ ترکی ترکی کابلی ... سفید مجوف قنبیل ... قسط
تلخ از هر یکی یک درم حب النیل ... کوفته و بیخته با بلیله یکم چهار مزه بنه و بر سر شیر تازه ...
سفوف از خفقان سودا دارد مغز بادام خیار بالنگ مغز تخم خیار زه مغز تخم کدو
... کل ارمنی ورق ... سفید از هر یکی دو درم ... از هر یکی
سه درم مصطکی ... کوفته و بیخته با بلیله یکم چهار مزه بنه و در شراب انار ... بر سر ...
سفوف از ... سودا دارد تخم ... صمغ عربی خشخاش سفید از هر یکی دو درم
... سفید یا بیرده ... سه درم ... پانزده درم کوفته و بیخته

بالیله

بالیله چهار مزه بنه **سفوف از کلف ... جیره** و بادام ... زیره کرمانی ... از هر
یکی ده درم ... بود ... از هر یکی ... کابلی ... آمله از هر یک درم
کوفته و بیخته با بلیله یکم چهار مزه و همچندان دارو ... آن چهار مزه بنه **سفوف از ... از**
گرده ... پاک کند مغز تخم خرزه صمغ ... سیاه دانه ... از هر یکی یک درم
کوفته و بیخته با بلیله یکم چهار مزه و ... بنه

باب ششم در شرابها و سکنجبینها

شراب گل ... گل سرخ تازه ... در آب ... بجوش ... آب
کم شود و گل ... برون آورند ... آن گل در آن آب ...
بر ... آب ... همچنین ... آب ... سفید ... و بقوام آورند شربتی
از آن چهل درم ... **شراب سیب** سیب ...
درست ... دانه پاک کنند و در هاون چوبی بکوبند و آب آن بگیرند
و شکر ... چاشنی ... بجوش ... بقوام آید **شراب به** به درست از
دانه پاک کنند و در هاون چوبی بکوبند و آب آن بگیرند و شکر ... چاشنی ... و دیگر
سنگین بجوش ... بقوام آید **شراب لیمو** لیمو را از پوست و دانه پاک کرده آب
آن بگیرند و شکر ... چاشنی ... بقوام آورند **شراب انار** آب انار ... بگیرند
و شکر ... چاشنی ... بقوام آورند **شراب خاص** همچنین شراب لیمو باید پختن

آب ... شیرین
آب ...
... آب ...
آب سیب
... با شکر بقوام آورند
... سفید ... ده ...
... ورق نقره ...

شراب ریواج ریواج را آب بگیرند و شکر بکاشنی نهند و در دیگ سنگی کنند و بجوشانند
تا باز قوام آید شراب بالنگ و فواکه به و امرود و انار ترش و شیرین و سماق و کیل
بکوبند و آب بگیرند و در دیگ سنگین بجوشانند و شکر بکاشنی نهند تا باز قوام آید
شراب امرود دانه امرود بیرون کنند و بکوبند و همچنان که در شراب مثلث گفته شد
و بعد از آن صاف کنند و شکر بکاشنی نهند و در دیگ سنگین نرم نرم بجوشانند تا باز
قوام آید سکنجبین احزاونه معده گرم را سود دارد و طعام بگواراند
به ترش آب بگیرند و هر یکمن آب چهار رطل سرکه کهنه با آن بیامیزند و یکمن شکر سفید بکاشنی نهند
و بقوام آورند شراب عناب یک رطل عناب در چهار رطل آب باران بجوشانند تا باز
یک رطل آید و به تنک بمالند و صاف کنند و یک رطل شکر بکاشنی نهند و در دیگ سنگین
کنند و نرم نرم بجوشانند تا باز قوام آید شراب بنفشه بنفشهٔ تازه یکمن
در چهار من آب بجوشانند تا باز بمن آید و به تنک بمالند و صاف کنند و هر یکمن آب را
یکمن شکر بکاشنی نهند و در دیگ سنگین بجوشانند نرم نرم تا باز قوام آید شراب خشخاش
خشخاش بزرگ با پوست صد عدد بکوبند و با پنج رطل آب بجوشانند تا باز نیمه آید و به تنک
بمالند و صاف کنند و یکمن شکر سفید بکاشنی نهند و در دیگ سنگین نرم نرم بجوشانند
و کفی که برآید بگیرند و آرام بگیرند تا ... شود و باز قوام آید شراب صندل صندل

مقاصری

مقاصری کوده یکمن در ده من آب بجوشانند تا باز نیمه آید و صاف کنند و ده من شکر
بر آن نهند و بقوام آورند پخته جوش آب انگور صاف صد من گوشت فربه پنج
عود خام ده درم زعفران پنج درم مشک خالص دانگی قرنفل ده درم بسباسه درم جوزبوا
پنج درم مصطکی پنج درم سلیخه یک درم خیربوا یک درم کبابه درم زرنباد سه درم زنجبیل یک درم
دارچینی یک درم خولنجان پنج درم عاقرقرحا یک درم سنبل یک درم عرق کالی یکمن عسل کف گرفته
همچنین داروها را کوفته و بیخته با آب انگور و گوشت و عسل و کلان بجوشانند و بپالایند
و در ظرف کاشی یا چینی نگاه دارند شراب زوفا تنگی نفس را دو سینه را از اخلاط
غلیظ پاک کند انجیر سفید و خرما از هر یکی ده درم فراسیون پنج درم پرسیاوشان
ده درم بیخ کرفس بیخ رازیانه تخم کرفس زوفای خشک از هر یک ده درم حلبه پنج درم اصل
السوس ده درم لوبیه پنج درم این جمله در آب بجوشانند تا باز نیمه آید و به تنک بمالند
و صاف کنند و چهار یکمن شکر سفید بکاشنی نهند و نرم نرم بجوشانند تا بقوام آید
شراب غوره تشنگی را بنشاند و تب گرم را سود دارد و نزله را باز دارد آب غوره
بگیرند و نرم نرم بجوشانند تا باز نیمه آید یک شب بنهند و روز دیگر بپالایند و هر یکمن
آب یکمن شکر بکاشنی نهند و نرم نرم بجوشانند تا بقوام آید شراب بزوری
سده جگر بگشاید پوست بیخ رازیانه پنج درم پوست بیخ کاشنی ده درم تخم کاشنی تخم

لبوب

تخم رازیانه از هر یک دو درم این جمله کوفته و بیخته در دو من آب بجوشانند تا باز
نیمه آید و به دست بمالند و صافی کنند و دو رطل شکر بران کنند تا بقوام آید **سکنجبین بزوری**
سده جگر بگشاید و صاحب مزاج سرد و استسقا را سود دارد پوست بیخ کاسنی ده درم
پوست بیخ رازیانه پنج درم پوست بیخ کرفس سه درم پوست بیخ کبر پنج درم تخم کاسنی
تخم رازیانه تخم کرفس از هر یکی پنج درم عصاره غافث یک درم سنبل هندی دو درم این
جمله کوفته یک شبانروز در چهار رطل سرکه و یک من و نیم آب خوسانیده بعد از آن بر سر آتش
نهند و نرم نرم بجوشانند تا پاره کم شود به دست بمالند و صافی کنند و یک من شکر
بران کنند و بقوام آرند **سکنجبین نوع دیگر** صاحب مزاج گرم را سود دارد
و سده جگر بگشاید پوست بیخ کاسنی هفت درم تخم کاسنی سه درم تخم خربزه ده درم
تخم خیار زه تخم خیار بادرنگ از هر یکی پنج درم نیم کوفته کنند و یک شبانروز در چهار رطل
سرکه و یک من آب خوسانیده و بعد از آن بر سر آتش نهند و نرم نرم بجوشانند تا نیمی از آن
کم شود و به دست بمالند و صافی کنند و یک من شکر بران کنند و بقوام آورند تا منعقد شود
باب هفتم در ذکر لعوقات **لعوقی** که سرفه و درد سینه را لایق بود [illegible]
و بود [illegible] کنند و بجوشانند و عسل در آن حل کنند **لعوقی** که سرفه خشک را سود دهد [illegible]
شیرین و [illegible] کتیرا صمغ عربی از هر یک پنج درم کوبند و آب رازیانه تر بیامیزند و بلیسند

لعوق

لعوقی که خداوند ربو را سود دارد لعاب اسبغول لعاب بهدانه لعاب مرو [illegible]
روغن کلبادام روغن بنفشه نبات شیرین کنند و بلیسند
باب هشتم در مطبوخات مطبوخی که صفرا براند و گرمی جگر
بنشاند و تبهای حاده را سود دارد سناء مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم
تخم کاسنی سه درم ورق گل سرخ پنج درم خرمای هندی ده درم ~~بلغم غلیظ و سودا~~ **مطبوخ دیگر**
که بلغم غلیظ و سودا از بدن براند و تب ربع را سود دارد سناء مکی هشت درم بیخ کبر
حرا شیده نیم کوفته پنج درم تخم کاسنی سه درم تخم کشوث سه درم بالنکو ده درم
گاو زبان دو درم بلیله دو درم آمله دو درم هلیله سیاه هفت درم اسطوخودوس
پنج درم تربد سفید مجوف دو درم مویز طایفی پانزده درم شاهتره [illegible]
افتیمون در صره بسته هفت درم مغز خیار چنبر پانزده درم ترنجبین پانزده درم
مطبوخ افتیمون درد پشت و مفاصل را سود دارد سناء مکی هفت درم
بیخ کبر حرا شیده پنج درم مویز طایفی ده درم تربد سفید مجوف دو درم هلیله زرد
پنج درم آلو سیاه عناب از هر یکی بیست دانه [illegible] دو درم حلبه دو درم سورنجان
دو مثقال مغز خیار چنبر پانزده درم ترنجبین پانزده درم **مطبوخ سورنجان** سودا
و بلغم را براند هلیله زرد و هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک پنج درم بلیله و آمله از هر یک [illegible] درم

اقسنتین رومی دو درم ورق گل سرخ پنج درم سنا مکی هفت درم تخم کاسنی سه درم سورنجان ده درم
ازدانه پاک کنند آلو سیاه هیجده دانه سپستان سی دانه بنفشه پنج درم نیلوفر سه درم
مغز خیارچنبر پانزده درم ترنجبین پانزده درم **باب نهم در ایارجات**
ایارج فیقرا مصطکی زعفران رومی حب البلسان اسارون سلیخه دارچینی عود اذخر
کبابه عود البلسان از هر یک یکدرم صبر سقوطری پانزده درم این ایارج تنقیه دماغ کند
از ماده بادهای غلیظ و درد سر و تاریکی چشم و گرانی گوش را سود دارد **ایارج لوغاذیا**
صرع و شقیقه و ربو و عرق النسا و گرانی گوش و فالج و لقوه را سود دارد تخم حنظل
پانزده درم کمادریوس اسقوردریون از هر یک پنجدرم افتیمون ده درم صبر پانزده
درم کماده درم غاریقون هفت درم ساذج هندی جعده فرفیون حاشا از هر یک
ده درم فراسیون سلیخه از هر یک هفت درم فلفل سیاه دارفلفل زعفران دارچینی
مر صافی قطراسالیون از هر یک چهار درم جاوشیر سکبینج عصاره افسنتین اسطوخودوس
از هر یک پنجدرم بسفایج هشت درم جند بیدستر زراوند زنجبیل حنطیانا رومی از هر یک سه درم
باعسل کفگرفته سرشند **ایارج جالینوس** منافع این ایارج نزدیک لوغاذیا است
شحم حنظل بصل الفار مشوی غاریقون فرفیون از هر یک شانزده درم بسفایج
افتیمون مقل کمادریوس سلیخه از هر یک هفت درم سکبینج زراوند طویل مرجوحه فلفل

دارچینی

دارچینی جند بیدستر قطراسالیون از هر یک چهار درم باعسل کفگرفته سرشند و بعد
باب دهم در مربیات گلشکر ورق گل سرخ ازدانه پاک کرده دو من
در ظرفی کاشی یا چینی با چهار من قند نیک بمالند و اگر عسل کنند همچنین باید جهت
سر ظرف را بکرباس پاره پاک استوار کنند و بیست روز در آفتاب نهند و هر روز
آنرا جنبانند اگر خشک شود دیگر باره قند یا عسل بریزند **مربی بنفشه** بنفشه
تر را از خس پاک کنند و در ظرفی کاشی یا چینی اندازند و هر یک من بنفشه را دو من قند
سفید بر نهند و سنگ بمالند **مربی بالنگ** پوست بالنگ با پیه بستانند و پوست
زرد بیرون را بخراشند و لخت لخت کرده دو روز در آب و نمک خوابانند و بعد
از آن بیرون آورند و چند نوبت با آب شیرین بشویند تا تلخی و شوری برود و بر روی
کرباس بیرا افکنند تا آب از وی برود و با عسل کفگرفته بر آن نهند **مربی زنجبیل**
زنجبیل دارچینی بزرگ بستانند و بیست روز در آب بخوابانند و بعد از آن
بیرون آورند و آب از وی نشف کنند و در دیگ سنگی کنند و با عسل یا قند
بجوشانند تا نیک پخته شود و بیرون آورند و داروها خرد کرده با عسل کفگرفته
بسرشند و عسل باید چندان که بر روی زنجبیل آید و بعد از آن بلبیسند
باب یازدهم در روغنها و دهن بنفشه بادام بادام پوست کنده دانگ یک

بجوشند تا دران تلخی نماند و بعد و نیمه کنند و در شیشه کرده با پس نوع خوشبوی کرده بورق گل و عود
انداخته و هر چهار منزه بادام بکیمه بنفشه آب بار کشیده پاک کرده تر کنند و چند روز آنرا نگاه دارند
و بعد ازان بیرون آورند و روغن ازان بگیرند چنانکه رسم است روغن کدو دانه
دانه کدو از پوست بیرون کنند و روغن ازان بگیرند روغن کلبادام معتدل است در
گرمی و سردی حرارت دماغ را سود مند بود و در فرج و قوت دماغ بیفزاید مغز بادام پوست
کنده در منه ورق گل سرخ یکمنه از دانه پاک کنند و با همدیگر بیامیزند و در شیشه کرده با پس چند
روز نگاه دارند و بعد ازان روغن ازان بگیرند چنانکه رسم است روغن آمله
موی سیاه و نیکو کرداند آمله از دانه پاک کرده ده درم ورق مورد بیست درم پوست بیخ صنوبر
از هر یکی ده استار را بست بیزند تا باز نیمه آید و بدست بمالند و صافی کنند و چندانکه
آب است روغن کنجد بران نهند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن جوز
گرم است غذا او لقوه و فالج را سود دارد و اصحاب مزاج سرد را لایق بود و روغن از
مغز او بیرون کنند چنانکه رسم است روغن بادام معتدل است در سردی و تری ادرار
دهد و خشونت سینه و درد [illegible] ذات الجنب و برسام و خشونت حلق و گزیدن سگ دیوانه را
سود دارد و مغز بادام پوست کنده روغن او بیرون کنند چنانکه قاعده است
روغن خشخاش درد سر و مثانه و گرفتگی بول را سود دارد و خشخاش یکمنه در چهار

آب

آب بجوشانند تا باز بکیمه آید و بدست بمالند و صافی کنند چندانکه آب است
روغن کنجد تازه بران نهند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن خیری
گرم و تر است و اصحاب جراحت را سود دارد و روغن و حنای او روغن بنفشه بگیرند تا نفعت
روغن شبت و روغن شاهسپرم بادهای سرد را سود دارد و درد مفاصل را
زایل گرداند روغن او را چنین روغن بابونه گیرند روغن بابونه بادهای سرد را
بشکند روغن او همچنین روغن خشک گیرند روغن نرگس بادهای غلیظ بشکند
و درد جهات بلغمی را سود دارد نرگس و یاسمین هر دو از هر یک چهار وزن در ظرفی کنند و چندان
روغن کنجد تازه دران کنند که بپوشد و تا چهل روز در آفتاب بنهند و نگاه دارند

باب دوازدهم در ضمادها و طلاها

ضماد در سنگ [illegible] را سود دارد
اقاقیا و عفص و حرص خطمی گل ارمنی سریش کوفته و بیخته با آب مورد و خرفه سرشته ضماد
سازند ضماد که معده ضعیف را قوت دهد مصطکی مرا و فیه افسنتین رومی کوفته و بیخته
با روغن گل بیامیزند و معده را بدان ضماد کنند ضماد در البقو را ببرد دو گشنیز [illegible]
[illegible] خرمی [illegible] کنند [illegible] الحمل را استا نند برابر یکدیگر بکوبند و بر بیزند و با سرکه بیامیزند
و در آفتاب ضماد کنند طلا که برص را سود دارد پوست بیخ کبر کسته [illegible] هندی خربق
سیاه از هر یکی ده درم زرنباد دو درم کوفته و بیخته با سرکه بیامیزند و طلا کنند

طلی از جهت ارو خارش زراوند طویل زرد چوبه کوکرد حسل توتیا اقاقیا افیون از
هر یک ده درم زنگار دو درم کوفته و بیخته با آب کل و سرکه بیامیزند و طلا کنند طلی از جهت کر
و خارش و قوبا مویزج و زرنیخ سرخ زراوند طویل از هر یک سه درم کوفته و بیخته با روغن
زیت و گلاب بعد از عرق کردن در حمام بمالند طلی برای شقوق و کلف ازرق [illegible] و تخم مرغ
اشنان بریان کرده با آب خربزه آرد جو باقلا آرد نخود سرخ بیخ نی کف دریا بریان
چینی مغز بادام تلخ کوفته و بیخته با شیر آدمی یا شیر خر بیامیزند و طلا کنند طلی که اثر
آبله از روی ببرد مرداسنگ بشیر خر پرورده بیخ نی آرد نخود استخوان پوسیده
و دیگر تخم خربزه بکوبند و در شب طلا کنند خضابی که موی را سیاه کند حنا و برگ وسمه
آب جوز تر با یکدیگر بیامیزند و رنگ موی بران بکنند و موی را بروغن گوز بزرد و روغن
قسط چرب کنند و سفید شود

باب سیزدهم در کحلها

توتیای کرمانی شسته ترکی سوخته از هر یکی ده درم شاخ سفید چهار درم کوفته و
بیخته استعمال نمایند توتیای عوره رفتن آب از چشم و سبل را سود دارد
پوست هلیله زرد و توتیای کرمانی از هر یک چهار درم زنجبیل چهار درم دار فلفل سه درم زرد چوبه
چهار درم آمله دو درم مامیران چینی دو درم نمک هندی دو درم کوفته و بیخته در ظرف کاشی کنند و آب عوره
بر او ریزند و خشک کنند و بکوبند و باز با آب عوره بپرورند تا هفت نوبت چنین کنند.

استعمال

و استعمال نمایند شیاف مرارات ابتداء نزول را نافع است زهره گاو زهره
کلنگ زهره باز زهره اله زهره کبک زهره زغن از هر یک درمی فلفل نیز ده درم
شحم حنظل سکبینج از هر یک درمی و نیم کوفته و بیخته با آب برازیانه تر سرشته و شیاف
سازند مجرب بخشد کحل روشنایی تاریکی چشم و ضعف بصر را سود دارد مس سوخته
اقلیمیا نقره نمک هندی بوره ارمنی زنگار فلفل سیاه و سفید دار فلفل کف دریا
از هر یک چهار درم صبر سقوطری سنبل قرنفل از هر یکی درمی و نیم زنجبیل دو درم کوفته
و بیخته با یکدیگر بیامیزند کحلی دیگر درد چشم را سود دارد گوزد بشیر پرورده
نشاسته صمغ عربی شکر سفید برابر یکدیگر کوفته و بیخته بهم بیامیزند کحل اشک
[illegible] را برو باند و دمعه را سود دارد سنگ لاجورد استخوان خرمای صیحانی دود کنند
کوفته و بیخته با یکدیگر بیامیزند و در چشم کشند شفا یابند کحلی از خارش و جرب
پلک چشم را سود دارد صبر حضض مکی پوست هلیله زرد و پوست بلیله کشیاف مامیثا
از هر یک جزوی برابر کوفته و بیخته با یکدیگر بیامیزند و عمل نمایند امید است نافع بود

باب چهاردهم در حقنها

حقنه ای درست بهار کرم استعمال
کنند سنا مکی هفت درم بنفشه نیلوفر از هر یک چهار درم عناب سپستان
آلو سیاه از هر یکی بیست دانه جو پوست کنده پنج کوفته یک کف خطمی خاله درکتان [illegible]

از هر یک یک کف این جمله را در دو من آب بجوشانند تا باز رطلی آید مغز خیار چنبر
شکر تبرزد ترنجبین از هر یک دو درم روغن کنجد تازه ده درم اسکنجبین ده درم در آن حل کنند
و بکار فرمایند **حقنه** قوی تر از آن سنا مکی ده درم ورق چغندر بلیله کابلی سیاه هلیله کابلی
ده دانه شیوخ جو نیم کوفته از هر یک یک کف پوست بیخ کبر خطمی در کتان بسته یک کف بابونه
بیخ درم این جمله در دو من و نیم آب بجوشانند تا باز رطلی آید مغز خیار چنبر بیست درم شکر
سفید بیست درم نمک طعام اندکی در آن حل کرده بکار فرمایند امید است نفع کند ان شاء الله
حقنه در قولنج یک بیدر و یاد ماشند کلیل الملک قنطوریون باریک بشبت
برزه خشکدانه کاله خطمی در خرقه بسته از هر یک یک کف برگ چغندر دسته اگر سنگ شکسته
بیست درم مغز خیار چنبر ترنجبین از هر یک بیست درم **شیاف** تخم حنظل بوره ارمنی
عنزروت صابون ورق سداب برگ روغن بادام چرب کرده عمل آید **شیاف** از طبخ را
نرم دارد بوره ارمنی نمک طعام خطمی کتیرا بنفشه از هر یک دو درم کوفته و بیخته
در شکر سبز سرشته و بروغن بادام چرب کرده عمل نمایند نافع بود
باب پانزدهم در سعوطات سعوط از سبنج دندان سخت کند
و بوی دهان خوش کند چوب سیاه سوخته نمک اندرانی کف دریا از هر یک دو درم
مازو بیرز کلاله بمرزه کز از هر یکی چهار درم سماق چهار درم قرنفل دو درم کوفته

و بیخته

برآورد و نمک هندی عصاره قثاء الحمار بوره ارمنی از هر یک چهار درم حنظل دو درم
نیم کوفته با آب کشنیز و آب سیب باز خورد **داروی دیگر** جوز القی تخم بزرک
از هر یکی دو درم ... کوفته و بیخته سه درم از این دارو با سکنجبین و آب سیب بخورد
نوعی دیگر جو نیم کوفته تخم اسفناج رومی چهار درم نیم خرزه مغز در
نمک طعام سه درم کوفته با سکنجبین و آب گرم باز خورد **داروی دیگر** از قی و
صفرا به بند و غثیان را ساکن کند زرشک بیدانه انار دانه ترش
سماق از هر یکی ده درم طباشیر ورق گل سرخ پوست ترنج پسته از هر یک
چهار درم کوفته و بیخته بر شراب لیمو یا شراب انار بخورد بسیار نافع خواهد داشت
باب نوزدهم در داروهای عرق باز دارد و عرق آورد مرزی بوره ارمنی
خرد کند و در روغن بابونه حل کند و در بدن بمالد عرق آورد **داروی دیگر**
کشنیز خشک سماق برنج شسته از هر یکی ده درم در دو من آب بپزند
تا باز نیمه آید صاف کرده هر بامداد بیست درم باز خورد **نوعی دیگر**
گل ارمنی ورق گل کوفته و بیخته همچون غبار با روغن مورد بیامیزد و در بدن
بمالد **نوعی دیگر** هر بار روغن مورد و روغن گل چرب کنند و در جایگاه
برگ بید و برگ کدو و برگ سیب و برگ امرود و برگ مورد بگسترانند **نوعی دیگر**

سرو و گل ارمنی با برنج را زبانه بیامیزند **باب بیستم در مسمنات**
مغاث بهمن سرخ و بهمن سفید زرنباد کثیرا خشخاش کدو از هر یک سه درم
بکوبند و بروغن گاو چرب کنند بابت گندم یک من و بهمن سیاه از
سفید بیامیزند و هر بامداد هفت درم بخورند **مسمن دیگر**
گرم مزاج را سود دارد دو من برنج را زبانه کنند آرد و باقلا مغز دانه کدو از هر یک
جزوی بکوبند با روغن بادام بیامیزند و هر بامداد ده درم و از عقب
انار خورند **مسمن دیگر** نخود پوست کنند یا گرده در شیر خوابانند
یک شبانه روز و بعد از آن بیرون آورند و در سایه خشک کنند و خورد کرده
آرد برنج و باقلا و آرد گندم و آرد بنو ماش و بهمن سرخ مغاث سفید و
خشخاش مغز بادام و مغز دانه کدو و کیل از هر یک هفت درم مغز
دانه خیار چنبر و مغز تخم خیار با انک و تخم توزک و کنجد پوست کنده کثیرا
از هر یک هفت درم کوفته و بیخته با یکدیگر بیامیزند و پانزده روز هر روز
ده درم بخورند و از عقب آن انار ترش خورند **مسمن دیگر** کثیرا
و بهمن سفید و خشخاش سفید و سیاه و مغز بادام و بالنگو از هر یک
جزوی کوفته و بیخته با یکدیگر بیامیزند با روغن گاو بجوشانند و در یک من است

بیامیزند

بیامیزند و هر بامداد هفت درم بخورند **باب بیست و یکم در مرهمها**
مرهم اسفیداج رصاص چهار یکی موم صافی روغن کنجد یکمن موم با روغن
بگدازند و اسفیداج در آن آمیخته و در هاون کنند و نرم نرم بمالند و بعد از
آن مالیدن بگذارند تا اسفیداج آب کشد **مرهم زنگار** موم صافی یکمن
اشق چهار یکی در سرکه اندازند تا حل شود و روغن زیت یکمن موم و روغن
بگدازند زنگار چهار یکی بکوبند بغایت خورد و اندک اندک بیامیزند و میان
و بر سر آتش گذارند و فرو نگیرند تا موم و روغن و اشق و زنگار بجوشد
مرهمی که ترکیدن لب را سود دارد پیه مرغ با روغن گل بگدازند نشاسته
کثیرا نازو اسفیداج از هر یک جزوی برابر کوفته و بیخته با پیه مرغ بیامیزند
و در هاون کنند و نرم نرم بمالند تا مرهم شود **مرهمی** که سوختگی آتش را سود کند
بود آهک را هفت نوبت بآب شیرین بشویند و بروغن زیت بیامیزند
و استعمال کنند **مرهم داخلیون** حبة الخضرا زیره و اورام حلبه
و ... لعاب بزرک و لعاب خطمی لعاب شنبلید از هر یکی
چهار درم موم صافی ... روغن زیت یک رطل روغن و موم با یکدیگر
بیامیزند و لعابها جمع کرده در آن ریزند و بر آتش نهند و نرم نرم بجوشانند

...سنون سازند سنون بهمانی
...دهان خوشبو کند صفت

تا منعقد شود باب بیست و دوم در نطولات

نطول صداع سوداوی را سود دارد بنفشه نیلوفر اکلیل الملک
بابونه سادج قرنفل جو پوست کشنده بنکوفته برابر یکدیگر بیامیزند
و سر بدان بشویند نطول دیوانگان را سود دارد خشخاش
گل سفید بنکوفته نیلوفر تراشه کدو تورک سپستان
برگ خرو بجوشانند و سر بدان بشویند امید است نافع بود

تم بالخیر بعون الله تعالی

تمت

مرهم جهت ریش زود
جوز سیاوشان سه مثقال صدف سوخته دو مثقال
سفیداب قلعی پنج مثقال کاغذ سوخته یکمثقال زرده تخم مرغ یک عدد
آب برگ گوشته آنقدر که خمیر شود

علاج ...

تا منعقد شود باب بیست و دوم در نطولات

نطول صداع سوداوی را سود دارد ...
بالنگو ... نفل جو پوست ...
... ابن ...

باب در علاج و سنونات یعنی دندان درد باشد

سنون الملک درد دندان نافع باشد و بوی دهن خوشبو نماید

اهل جوز السرو عاقرقرحا ساوی کوفته و بیخته سنون سازند

باب دیگر سنون که ناسور دندانهای نافع باشد و باصلاح آورد

بیخ سوسن عاقرقرحا از هر یک ... درم کوفته و بیخته سنون سازند

باب هم که زردی و سیاهی را از دندان پاک کند و بوی

دهن خوش کند کن مازج زنجبیل زبد البحر تا قلم زار

فلفل از هر یک ده درم نمک بریان کرده جو سوخته از اقسام

هفت درم کوفته و بیخته سنون سازند سنون یمانی

خون رفتن از لثه باز دارد و بوی دهان خوش کند صفته

شب یمانی پنج درم بوته کوهی ده درم کوفته و بیخته

سنون سازند سنونی که نافع است از جهت درد دندان

که سبب آن رطوبت باشد صفته فلفل دو درم و نیم

بوره ارمنی یکدرم و نیم عاقرقرحا و زنجبیل و مویزج از هر

یک یکدرم کوفته و بیخته استعمال نماید سنونی که لثه را

محکم کند و بوی دهان خوش کند صفته سعد و گل سرخ

از هر یک پنج درم گلنار کرمازج و فوفل از هر یک سه درم

دم الاخوین و کندر و قرنفل و نمک اندرانی و مصطکی

و پودنه محرق از هر یک دو درم عود خام یکدرم کوفته

و بیخته استعمال نماید سنونی که بیخ دندان سخت کند

و خون رفتن باز دارد صفته پوست انار ترش ده

درم و شب یمانی هشت درم عاقرقرحا و گل سرخ و

کرمازج و سماق از هر یک چهار درم نمک هندی و پوست

هلیله زرد از هر یک دو درم کوفته و بیخته سنون سازند

سنونی ... عظیم ...
... بیخ ... لثه ... سنون ...

سنونی که خون رفتن از بیخ دندان باز دارد **صفته**
کات و هندی و فوفل و کلنار گل سرخ و سماق و دم الاخوین
مساوی کوفته و بیخته سنون سازند **سنونی** که خون رفتن
از بیخ دندان باز دارد **صفته** کلنار ده درم نوشادر
دو درم موبزج سه درم مازو یکدرم بوره سوخته ده درم
نمک نفط سرشته و سوخته ده درم کوفته و بیخته استعمال نماید
سنونی که دندان را جلا دهد و لثه را محکم گرداند و بوی
دهان خوش کند **صفته** شب یمانی سوخته دو درم
سنج سوخته و نمک اندرانی و زبد البحر و جو سوخته و چوب
تاک سوخته از هر یک ده درم عاقرقرحا چهار درم کوفته
و بیخته سنون سازند **سنونی** که خون باز دارد و لثه
را محکم کند **صفته** گل کز آمله از هر یک سه درم عصاره
لحیة التیس گل مختوم و اقاقیا از هر یک یکدرم دارچینی نیم درم
کوفته و بیخته استعمال نماید **سنونی دیگر** که دندان را
سفید گرداند و بوی دهن خوش کند **صفته** زبد البحر
ده درم نمک بریان کرده دو درم عود سوخته و جو سوخته
وسفال

وسفال چینی و کزمازج و کلنار عاقرقرحا و قرنفل و ساذج
و گل سرخ و سعد و سماق از هر یک پنجدرم زراوند طویل و
حب الآس از هر یک سه درم کوفته و بیخته درد دندان بالد
سنونی که چون در محل داروی آتشک بالبدن در دهن
و بیخ دندان افشانند مع دهن جوشش کند و اگر دهن
جوشیده باشد استعمال نماید بصلاح آورد **صفته** زراوند
مدحرج و برگ مورد و کندر و سعد و کلنار و بیخ سوسن و
دم الاخوین و مازو مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند
سنونی که قلاع را نافع بود و بوی دهن خوش کند و بیخ
دندان محکم سازد **صفته** شیاف و اقاقیا و طباشیر
و تخم گل و لسان الحمل و پوست هلیله زرد و کلنار و برگ زیتون
و کزمازج و شب یمانی مساوی کوفته و بیخته استعمال نماید **سنونی**
که اکله و ناسور بیخ دندان را نافع باشد و خون رفتن باز دارد
صفته مر و نوشادر و بیخ سوسن و زرنیخ سرخ و عاقرقرحا
مساوی کوفته و بیخته استعمال نماید **سنونی** که همین خاصیت
دارد **صفته** بیخ سوسن و عاقرقرحا از هر یک یکدرم

شب یمانی و گلنار و مازو و سماق از هر یک دو درم کوفته
و بیخته استنون سازند سنونی که دندان متحرک را محکم
سازد صفته مرتوتیا شب یمانی و نشاسته و گل سرخ
و سماق و پوست انار ترش و استخوان هلیله زرد و سک
گلنار و مازو و کزمازج مساوی کوفته و بیخته بر بیخ دندان
افشانند سونیجات الکه دهنی و لثه را نافع باشد صفته
پوست انار ترش و شیرین از هر یک سی درم مازو و گلنار
و شب یمانی و کاغذ سوخته و عاقرقرحا از هر یک ده درم
سماق پانزده درم نمک هندی و نوشادر از هر یک چهار درم
کوفته و بیخته ببرگ برشند و گلولها سازند و در سایه خشک کنند
در وقت احتیاج دیگر باره بکوبند و استعمال نمایند سونیجان
دیگر استرخاء و ورم لثه را نافع بود و دندان را از چرک
پاک کند صفته پوست انار دو درم و گلنار و زرد چوبه و
ساق و شب یمانی و مازو از هر یک یکدرم کوفته و بیخته استعمال
نمایند باب الثانی شراب افسنتین معده را از اخلاط
فاسده پاک کند صفته افسنتین رومی پنجدرم ورق گل

سرخ

سرخ هشت درم ترید سفید ده درم در دو من آب بجوشانند
و بپالایند و یکمن قند اضافه کنند و بقوام آورند شراب
افسنتین نوعی دیگر معده ضعیف و جگر سرد و سپرز را
سود دارد و طبع را نرم کند و بادهای روده دفع کند
صفته افسنتین پنجاه درم سلیخه هشت درم کرفس سی درم
در دو من آب بپزند تا به نیمه آید و یکمن قند بشربت پزند
شراب افسنتین نیز بنسخه دیگر افسنتین پنجاه درم انیسون
و گل سرخ و سلیخه و اسارون از هر یک ده درم و مصطکی و
سنبل از هر یک هفت درم در دو من آب بجوشانند بغیر از
مصطکی صلایه کرده با آن ممزوج سازند شراب افسنتین دیگر
که معده را از صفرا پاک کند و سوء المزاج گرم را زایل گرداند
صفته ورق گل سرخ هفت درم شاهتره و افسنتین
از هر یک پنجدرم آلو سیاه پنجاه عدد و تمر هندی هشت درم
مویز منقی سی دانه در دو من آب بپزند تا به نصفی آید و صاف
سازند و نیم من شکر سفید در آن حل کنند و بقوام آورند شربتی
ده درم با یکدرم صبر سقوطری شراب سعال سرفه کهنه را

نهایت مفید بود و سینه را از اخلاط پاک کند و ربو وضیق
النفس را نافع بود صفته انجیر سفید شش وقیه بازعفص
یکوقیه جوز منقی دو وقیه انیسون نیم وقیه در قدری خل الخمر و
آب خیسانند سه روز و بجوشانند و صاف کنند و دو رطل
عسل اضافه کنند و بقوام آورند شراب فواکه معده را
قوت دهد و قی باز دارد و دل را قوی گرداند صفته
آب سیب و انار و به و آب انار ترش و شیرین و آب امرود
از هر یک یکجزو و در آب زرشک و آب سماق و آب غوره
و آب زعرور از هر یک نیم جزو بجوشانند تا به ثلثی آید و
آنمقدار قند که کفاف باشد اضافه نمایند و بجوشانند تا بقوام
آید شراب انار شیرین بدین طریق قی باز دارد و صفرا
دفع کند و معده را قوت دهد صفته آب انار ترش
و شیرین دو من نعناع تازه دو شاخه عود خام و آمله و
مصطکی از هر یک دو درم پوست بیرون پسته بیخ درم کوفته
در آب بجوشانند تا به نیمه آید و صاف کنند و با یکمن قند بقوام
آورند بعد از آن مصطکی اضافه نمایند شراب انار منعنع

فواق نشاند و قی باز دارد و معده را قوت دهد صفته
انار ترش و شیرین با شحم بکوبند و آب آن بگیرند دو من
و یکمن قند و یکوقیه آب نعناع اضافه کنند و بقوام آورند
شراب آلو صفرا و بلغم را دفع کند صفته آلو سیاه
صد عدد و تمر هندی یکچهاریک تربد سفید و بنفشه از هر یک
هشت درم در کیسه کنند و در دومن آب بجوشانند تا بیکمن
آید و نیک بمالند و بپالایند و یکمن ترنجبین صاف کرده اضافه
نمایند و شربت بپزند و فرو گیرند و یکمثقال سقمونیا در آن
حل کنند شراب خشخاش منع نزلات کند و درد سینه
و شش را نافع بود و بیخوابی زایل گرداند صفته خشخاش
بزرگ با پوست صد عدد و نیم کوفته کنند با دومن و نیم آب
باران بپزند و بپالایند و با یکمن و نیم قند شربت بپزند
و اگر از خشخاش بی پوست بپزند هشت مثقال تخم خشخاش
بکوبند و بپزند و با یکمن قند بقوام آورند لیکن اولی آن بود
که با پوست بپزند شراب سیب اصفهانی معده و
دل را قوت دهد و مفرح بود و قی را ساکن کند و اسهال

صفرایی بازدارد صفته سیب اصفهانی اندرون وبیرون
پاک کرده واو را در هاون سنگین یا چوبین بکوبند وآب آن
بگیرند ده من وبجوشانند تا بدو من آید ویکمن قند اضافه
کنند وبجوشانند تا بقوام آید شراب سفرجل به دل
قوت دهد ومعده را قوی گرداند واشتها طعام آورد
وطبع ببندد وقی وغثیان بازدارد صفته به ترش و
شیرین اندرون او پاک کنند وآب آن بگیرند وهرچمن
آب یکمن قند اضافه کنند وبقوام آورند شراب ریباس
اسهال صفرایی را نافع باشد وقی بازدارد وتشنگی نشاند
ومعده را قوت دهد صفته ریباس را سر وونبال آن
بکارد چوبین ببندازند ودر هاون سنگین یا چوبین بکوبند
وآب آن بگیرند وصاف کنند وبجوشانند تا بنیمی آید در
زمانی بگذارند وبکرباس بپالایند وهریکمن آب یکمن قند اضافه
کنند وبقوام آورند شراب حماض صفرا بشکند وقی باز
آرد ومعده ودل را قوت دهد وخفقان گرم را نافع باشد
صفته آب حماض سه جاه مثقال قند سفید یکمن شربت بپزند

جنانکه رسم است شراب لیمو معده را قوت دهد واشتها
آورد وصفرا بشکند وقی بازدارد وهاضمه را قوی گرداند
ودفع خمار کند صفته مانند حماض است شراب نارنج
تشنگی بنشاند ودماغ را قوت دهد ودرد سر که از گرمی
باشد ساکن گرداند صفته آب نارنج یکمن بجوشانند
تا بنصفی آید وکف زرد آن بردارند ویا دو من قند بشکر
بپزند شراب غوره تشنگی بنشاند وتب گرم را سودا و
وخمار را دفع کند صفته آب غوره بگیرند وبجوشانند
تا بنصفی آید وکف آن بگیرند وزمانی بگذارند وبکرباس
تو بپالایند وبریکمن آب یکمن قند سفید اضافه کنند وشربت
بپزند شراب عود معده را قوت دهد وبوی دهن
خوش کند وهاضمه را قوی گرداند صفته عود هندی و
آمله مقشر از هر یک ده درم وسنبل وقرنفل ومصطکی و
جوزبوا از هر یک دو درم مجموع نیم کوفته در کیسه کتان
ریزند ودر سه چهار یک گلاب بجوشانند وکیسه را نیک
بمالند تا قوت آن بگلاب دهد ویکمن قند بقوام آورند و

و ازان گلاب بر سر آن ریزند و دیگر بار د بجوشانند تا بقوام
آید و فرو گیرند و نیم درم مشک خالص سوده دران حل کنند **شراب**
حب الآس معده را قوت دهد و اسهال باز دارد **صفته**
حب الآس و امرود خشک از هر یک پنجاه درم قرط و طراثیث
از هر یک ده درم و آب به و آب سیب و آب انار از هر یک یکمن
و دارو ها کوفته دران آبها بجوشانند تا بنلثی آید و پالایند و دیگر
باره بجوشانند تا بقوام آید **شراب حب الآس نسخه دیگر** اسهال
با سرفه را نافع باشد **صفته** حب الآس را بکوبند و بجوشانند
تا نیک مهرا شود و پالایند و بهر دو جزو ازان ده جزو قند
سفید اضافه کنند و اگر قدری طباشیر سفید سوده دران حل کنند
بهتر باشد **شراب دینار** طبع را نرم کند و جگر و دل را قوت
دهد و سده بگشاید و سوء القنیه و استسقاء ذات الجنب را
نافع بود و تشنگی بنشاند **صفته** تخم کاشنی نیم کوفته ورق
گل سرخ از هر یک ده درم افتیمون در کتان بسته سه درم
بجوشانند تا مهرا شود و صاف کنند و با یکمن قند بقوام آورند
و فرو گیرند و ده مثقال ریوند چینی سائیده دران حل کنند

شراب

شراب زوفا سرفه بلغمی را نافع بود و سینه و شش از
اخلاط پاک کند و ربو و ضیق النفس را سود دارد **صفته**
عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه انجیر سفید سی دانه بنفشه
چهار درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی و تخم خبازی از
هر یک پنج درم اصل السوس و زوفا از هر یک هفت درم
بجوشانند و پالایند و یکمن قند اضافه کنند و پنج درم فرانگور
داخل کنند **شراب تمر هندی** طبع را نرم کند و صفرا بشکند
و معده را قوت دهد و قی باز دارد **صفته** تمر هندی
یکمن بجوشانند و شیره اش بگیرند و پالایند و یکمن قند اضافه
کنند و بقوام آورند **شراب صندل** دل را قوت دهد
و خفقان گرم را و جگر گرم را نافع باشد و تشنگی بنشاند **صفته**
صندل سفید سائیده دویست مثقال در گلاب خیسانند یک شبانه روز
و روز دیگر اندک جوشی بدهند و شیره آن بگیرند و با یکمن قند
بقوام آورند **شراب انجیر** گرده و مثانه را نافع بود و منی
بیفزاید و باه را قوت دهد و درد پشت را زایل کند **صفته**
انجیر خوب دو من بخود یکمن در پنجمن آب بریزند تا بیکمن و نیم آید

و هر دو را مدت بمالند و صاف کنند و یکمن و نیم عسل صاف
بر سر آن کنند و دارچینی و خولنجان و قرنفل و سنبل الطیب
از هر یک یکدرم زعفران نیم درم در کیسه بسته و دران اندازند
و بجوشانند تا بقوام آید شربتی پنج مثقال **شراب بنفشه**
بنفشه معمول ذات الجنب و ذات الریه و سینه را نرم کند
صفته برگ بنفشه تازه یکچهاریک بجوشانند و بپالایند
و با یکمن قند به پزند و اگر بنفشه تازه نباشد یکوقیه بنفشه
خشک کنند و باید که بسیار بجوشانند **شراب نیلوفر** صداع
حار و تبهای صفراوی را و سرفه و ذات الجنب و ذات
الریه را نافع بود **صفته** گل نیلوفر یکوقیه و اگر تازه بود
یکچهاریک بجوشانند و با یکمن قند شربت بپزند **شراب**
عناب ماشرا و آبله و حصبه و درد سینه و سرفه و غلبه خون
را نافع باشد **صفته** عناب جرجانی یکچهاریک در دو من آب
بپزند و مدت بمالند و بپالایند بی مبالغه و با یکمن قند شربت
بپزند **شراب گاوزبان** دل را قوت دهد و سودای مزاج را
بغایت نافع بود و خفقان را زایل کند **صفته** آب گاوزبان

تازه

تازه یکمن با یکمن قند سفید بجوشانند و کف بردارند و بقوام
آورند و بیست مثقال گلاب دران ریزند و فرو گیرند
و اگر گاوزبان تازه نباشد یکچهاریک خشک کنند **شراب**
بادرنجبویه دل را قوت دهد و خفقان سرد را نافع بود
و توحش سودایی را زایل کند **صفته** بادرنجبویه تازه
بستانند و آب آن بگیرند یکمن و با یکمن قند شربت بپزند
و اگر تازه نباشد پنجاه مثقال خشک کنند **شراب هلیله**
اوجاع مفاصل و تبهاء گرم را نافع بود و طبع را نرم کند
صفته هلیله زرد صد عدد و نیم کوفته کنند و در ظرفی
کنند و آب بر سر آن ریزند و نگاه دارند و دیگر آب بر
سر آن ریزند و سه روز دیگر در آفتاب نهند و آب اول
و دویم باهم بیامیزند و صد و پنجاه مثقال ترنجبین دران
حل کنند و صاف سازند و بر سر آتش نهند و بقوام آورند
و فرو گیرند و یکمثقال سقمونیا سوده دران حل کنند
شرابی که فواق بنشاند خاصه آنچه از پس طعام آید **صفته**
زیره کرمانی و انیسون و فودنه و کندر از هر یک ده درم

در دو من آب بجوشانند تا به نصفی آید بپالایند و جرعه جرعه بنوشند
شراب هلیون ریگ از گرده و مثانه پاک کند صفته
هلیون سی مثقال در دو من آب بجوشانند و بپالایند و یکمن
قند شربت بپزند شراب برودی معده و جگر را نافع بود
و بادها دفع کند و مفاصل را سود دارد صفته پوست بیخ
کاشنی سی درم تخم کاشنی و پوست بیخ رازیانه از هر یک
بیست درم رازیانه و تخم کرفس و پوست بیخ کرفس از هر یک
ده درم تخم کشوث در کتان بسته هجده درم بجوشانند و بپالایند
و با یکمن و نیم قند شربت بپزند شراب ورد مکرر مسهل
صفرا بود و تنها مرکبه را نافع بود صفته ورق گل سرخ
تازه یکمن در نه من آب بجوشانند تا هفت من آید و بپالایند
و یکمن دیگر برگ گل در آن آب بجوشانند و دیگر بپالایند چند
نوبت همچنین میکنند تا یکمن آید صاف کنند و با یکمن قند شربت
بپزند شربتی سی درم با ده درم سکنجبین و آب یخ یا برف
شراب توت درد گلو و خناق را نافع باشد صفته
آب توت سیاه بگیرند و صاف کنند و بجوشانند تا به نیمه آید و بهر

زهره گاو یکدرم بعسل بسرشند و بر سر طلا کنند طلائی
که منع انبات موی کند صفته وزغ را در سایه خشک
کنند و بسایند و خون لاک پشت نهری خشک کرده در آب
و بوره و مرداسنگ و صدف سوخته از هر یک قدری با آب
بسرشند و چون موی بغل و عانه برکنده باشد طلا کنند
و نیک بمالند و دیگر بر آنجا موی نروید و جمیع مخدرات
و مبردات همین خاصیت دارند مثل آنکه اگر موی از موضعی
برکنند و آن موضع را به بنگ و افیون و شوکران پخته طلا
کنند چند بار منع انبات کند طلائی که درین باب
مجربست صفته شیره الخبز و خایه مورچه و زبد البحر
و ترشی ترنج از هر یک قدری بیکدیگر ممزوج سازند و موی را
تر کنند و سه بار بر آن موضع طلا کنند منع انبات کند و
اگر پیش از بلوغ و انبات عانه این طلا را استعمال نمایند
موی از آنجا نروید طلائی که موی براند و داء الثعلب
را نافع باشد صفته لادن سوخته و چوب کتان و
گل شقایق با روغن مورد طلا کنند با برگ مورد کوفته

بالادن و مرو روغن مصطکی بمالند با فقاح اذخر و قرنفل و سعد و
مار زو کوفته و پخته با شراب طلا کنند با هم اشتر محرق با روغن دنبه
بمالند بعد از آنکه باز عفص چندان مالیده باشند که آبله کرده باشد
نافع بود و اگر زبد البحر و بنجاسف سوخته بروغن زیت طلا کنند
همین عمل کند طلائی که حکه و جرب یابس را نافع بود صفته
مغز استخوان رز و الو تلخ و تخم ریواس از هر یک هشت درم و نمک
طعام و زیبق مقتول از هر یک دو درم مجموع را در هشت درم
ماست ممزوج سازند و در حمام طلا کنند و یک ساعت بگذارند پس بشویند
طلائی دیگر که همین خاصیت دارد صفته زیبق مقتول حنا
و شحم حنظل و اقلیمیا نقره و عدس مقشر مساوی بسرکه و روغن گل
طلا کنند طلائی که همین منفعت دارد صفته مغز بادام
تلخ و سنا مکی و مرداسنگ از هر یک سه درم گنجد ده درم بسرکه
و روغن گل طلا کنند طلائی دیگر که از جهت جرب رطب
نافع بود صفته کندش دبلی و مرداسنگ از هر یک ده درم
نمک پنج درم بسرکه و روغن گل تر ساخته در حمام طلا کنند طلائی
دیگر که جرب رطب را نافع باشند صفته زرد چوبه بوره

مرقشا

مرو قسط و کندش از هر یک یکدرم سعد سابیده پنج درم در روغن
گل تر ساخته در حمام طلا کنند و سه ساعت بگذارند پس به آب گرم
بشویند طلائی دیگر که همین خاصیت دارد صفته گوگرد زرد
یکمثقال سه برد و مثقال روغن گل ده مثقال سه را و روغن
بگدازند و گوگرد صلایه کرده بدان ممزوج سازند و شب بمالند
و صباح در حمام بشویند طلائی که همین منفعت دارد زیبق
مقتول پنج درم کندش دو درم زراوند طویل هفت درم روغن
گل سه روز طلا کنند طلائی که همین عمل کند صفته عاقرقرحا
و مویزج و خردل حنا و زیبق مقتول و گوگرد و موم مساوی
بروغن دنبه ممزوج ساخته طلا کنند طلائی دیگر که از جهة
جرب نظیر ندارد و مکرر بتجربه رسیده صفته گوگرد حنا از
هر یک یکمثقال پوست هلیله زرد و زیبق مقتول و شیطرج هندی
از هر یک نیم مثقال فلفل دانگی و روغن دنبه هشت مثقال بطریق
معهود بیکدیگر ممزوج سازند و شب بمالند و صباح در حمام بشویند
و سرکه و آب گرم بشویند طلائی که از جهة حکه نافع است
صفته تخم خشخاش و اسفناج گرفته در سرکه خیسانند و در حمام

بمالند طلائی که حکه خفیه را نافع باشد صفته شیاف
مامیثا واقاقیا از هر یک چهار درم اشنان دو درم نوشادر
دالمی زعفران یکطسوج کوفته وبیخته بروغن گل وسرکه زرگرده
طلا کنند طلائی دیگر که همین خاصیت دارد صفته
شیاف مامیثا واقاقیا از هر یک سه درم صبر ونوشادر از هر
یک چهار دانگ نشاسته یکدرم بگلاب وسرکه طلا کنند طلائی
که قوبا را نافع باشد صفته کوکرد دو درم سفیداب
هشت درم مویزج یکدرم بسرکه طلا کنند چنانکه رسم است
طلائی که همین خاصیت دارد صفته خربق سفید
چهار درم ترمس وصدف سوخته ونطرون از هر یک سه درم
کوفته وبیخته بسرکه تر سیاخته طلا کنند طلائی دیگر که همین
منفعت دارد صفته اشق وترمس از هر یک یکدرم
بوره ارمنی دو درم بسرکه کهنه سرشته طلا کنند بعد از ساعتی
بآب گرم بشویند طلائی که قلع ثالیل کند صفته مازو و
شب یمانی وتخم جوجنز گرفته وبیخته بزهره گاو بسرشند وچند
نوبت طلا کنند طلائی که سوختگی آتش را نافع باشد صفته

علی